

بررسی از عهد عتیق - کتاب ایوب

صبور باشید

به هنگام مشکلات، منتظر خدا باشید

وارن ویرزبی

صبور باش

نویسنده: وارن ویرزبی

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

Be Patient

By: Warren W. Wiersbe

که با اجازه رسمی ناشر متن انگلیسی منتشر می‌گردد

مترجم: امیر ادیب یزدی

ویراستار: داود طوماس

Published by

Cook communications ministries International
4050 Lane Vance View, Colorado Spring, Colorado
80918

Copyright 2004 by cook communications

Translated into Persian by: Amir Adib-Yazdi

Edited by: David Thomas

All right reserved

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار نویسنده
۷	رئوس مطالب کتاب ایوب
۹	۱. آغاز نمایش (ایوب ۱-۳)
۲۴	میان پرده
۲۹	۲. آغاز مباحثه (ایوب ۴-۷)
۳۹	۳. ادامه مباحثه (ایوب ۸-۱۰)
۵۱	میان پرده
۵۳	۴. مرد خشمگین "جوانتر" (ایوب ۱۱-۱۴)
۶۷	۵. از مباحثه تا مجادله
۷۹	میان پرده
۸۱	۶. لطفاً دشمن حقیقی بر پا خیزد! (ایوب ۱۸-۱۹)
۹۷	۷. اهمیت دیدگاه درست (ایوب ۱۵-۱۷)
۱۰۹	میان پرده
۱۱۱	۸. نظم در دادگاه (ایوب ۲۲-۲۴)
۱۲۷	۹. چه نجوای ضعیفی! (ایوب ۲۵-۲۸)
۱۴۱	۱۰. دادخواستم را خاتمه می‌دهم! (ایوب ۲۹-۳۱)
۱۵۷	۱۱. پاسخهای الیهو (ایوب ۳۲-۳۳)
۱۷۱	۱۲. تعریف و دفاع الیهو از خدا (ایوب ۳۴-۳۷)
۱۸۶	میان پرده
۱۸۷	۱۳. امتحان نهایی (ایوب ۳۸-۴۲)
۲۰۲	پرده آخر
۲۰۵	سوالاتی برای کمک به مطالعه

پیشگفتار نویسنده

"شما درباره صبر (بردباری) ایوب شنیده‌اید" (یعقوب ۵: ۱۱، هزاره نو)

بلی، بسیاری تا به حال درباره صبر و نیز مشکلات ایوب شنیده‌اند اما کمتر کسی است که معنای آن مشکلات و نیز قصد خدا را در این کار دانسته باشد. باید دانست که مشکلات ایوب برای قوم خدا ثبت شده است تا آنان بدانند آنگاه که در مشکلات قرار می‌گیرند، چه کنند و چگونه تا به آخر در درد و رنج صبر و شکیبایی داشته باشند. زمانی بر آن شدم تا درباره ایوب مطلبی بنویسم، به همسرم گفتم: "برای اینکه آمادگی برای نوشتن چنین کتابی را داشته باشم، فکر می‌کنی تا چه اندازه باید درد بکشم؟" و نمی‌خواهم چیزی بنویسم یا موعظه‌ای بکنم که از جنبه شخصی عاری باشد و صرفاً جنبه آکادمیک داشته باشد. اگر کلام خدا برای من واقعی نباشد نمی‌توانم برای دیگران واقعی‌اش کنم. هر چند سخت است بدانیم چرا خدا اجازه می‌دهد مشکلاتی دانگیرمان شود اما می‌توانیم بر این امر شهادت دهیم که خدا امین است و ما را رها نمی‌کند، بلکه به دعاهایمان پاسخ می‌دهد و همواره قصد نیکی برایمان در فکر دارد (ارمیا ۲۹: ۱۱).

شما خواننده گرامی نیز شاید برای درک کتاب ایوب مجبور شوید از میان سختیها عبور کنید تا پیام آن را درک کنید، اگر چنین است نترسید! همراه با ایوب با ایمان بگویید: " زیرا او طریقی را که می‌روم، می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم" (ایوب ۲۳: ۱۰). طلا از آتش نمی‌ترسد. افزون بر این آنچه از وجود ما که در آتش می‌سوزد، ارزش ماندن در وجود ما را ندارد، همان بهتر که سوخته شود!

حال که با هم کتاب ایوب را مطالعه می‌کنیم، آرزو دارم دو چیز فرا
گیرید: نخست اینکه بیاموزید چگونه در مشکلات خویش صبر داشته
باشید، دوم اینکه چگونه به آنان که در مشکلاتند، یاری دهید. دنیای ما
پر است از آدمیانی که نیاز به تشویق و تقویت دارند، باشد که خداوند
شما را برای چنین خدمتی آماده سازد. به هر تقدیر، امیدوارم این کتاب
برای شما مفید واقع گردد.

وارن ویرزبی

رئوس مطالب کتاب ایوب

۱- رنج ایوب ۱-۳

۱. کامیابی او (۱: ۵-۱)
۲. مصیبت او (۱: ۶ تا ۲: ۱۳)
- ۳- خشم او (۳: ۱-۲۶)

۲- دفاع ایوب ۴-۳۷

- ۱- دور نخست (۴-۱۴)
 - الف. الیفاز (۴-۵)؛ پاسخ ایوب (۶-۷)
 - ب. بلدد (۸)؛ پاسخ ایوب (۹-۱۰)
 - پ. صوفر (۱۱)؛ پاسخ ایوب (۱۲-۱۴)
- ۲- دور دوم (۱۵-۲۱)
 - الف. الیفاز (۱۵)؛ پاسخ ایوب (۱۶-۱۷)
 - ب. بلدد (۱۸)؛ پاسخ ایوب (۱۹-۲۱)
 - پ. صوفر (۲۰)؛ پاسخ ایوب (۲۱)
- ۳- دور سوم (۲۲-۳۷)
 - الف. الیفاز (۲۲)
 - ب. بلدد (۲۵)
 - پ. الیهو (۳۲-۳۷)

۳- کامیابی ایوب ۳۸-۴۲

- ۱- خدا ایوب را فروتن می‌سازد (۳۸: ۱ - ۴۲: ۶)
- ۲- خدا ایوب را گرامی می‌دارد (۴۲: ۷-۱۷)
 - الف. خدا منتقدان او را توبیخ می‌کند
 - ب. خدا ثروتش را به او باز می‌گرداند (۴۲: ۱۱-۱۷)

فصل اول

آغاز نمایش

ایوب ۱-۳

"گذشته را به رحمت خدا، حال را به محبت او و آینده را به
مشیت الهی او بسپارید."

آگوستین قدیس^۱

"لرد بایرن"^۲ درست روی مطلب انگشت گذاشت وقتی گفت:
"حقیقت همیشه عجیب و غریب است؛ عجیب‌تر از افسانه." کتاب ایوب
یک افسانه مذهبی نیست. ایوب شخص واقعی بود نه یک شخصیت
تخیلی.

حزقیال ۱۴: ۱۴، ۲۰ و یعقوب ۵: ۱۱، هر دو به این امر گواهی
می‌دهند چون او شخص واقعی بود که از تجربیات واقعی عبور کرد
بنابراین می‌تواند به ما در زندگی و مشکلات آن در این دنیا مطالبی
بیاموزد.

این سه فصل اول ما را با ایوب آشنا می‌سازد و چهار حقیقت را در
مورد او آشکار می‌کند.

۱- توانگری ایوب (ایوب ۱: ۱-۵)

سرزمین عوص احتمالاً در مملکت ادوم یا نزدیک به آن بود. الیفاز
یکی از دوستان ایوب از "تیمان" بود که وابستگی به ادومی‌ها داشت
(ایوب ۲: ۱۱ و پیدایش ۳۶: ۱۱).

1 از پدران کلیسا در قرن چهارم - St. Augustin.
2 Lord Byron شاعر انگلیسی قرن هجدهم -

سیرت ایوب (۱: ۱). ایوب مردی کامل و راست بود (۱: ۱). او بدون گناه نبود، چرا که کسی نمی‌تواند در دنیا ادعای بی‌گناهی کند؛ ولی او سیرتی کامل و بالغ داشت و از نظر رفتار بی‌عیب بود. کلمه‌ای که کامل ترجمه شده است به "راستی" مربوط می‌شود که یکی دیگر از کلمات مهم در کتاب ایوب است (۳: ۲، ۹؛ ۵: ۲۷؛ ۶: ۳۱). اشخاص درستکار مردمی سالم به تمام معنی هستند. آنان به دور از ریا و دورویی می‌باشند. ایوب به رغم روپرو شدن با تهمت‌های دوستان و سکوت خداوند، درستکاری خود را حفظ کرد و سرانجام خداوند از او دفاع و حمایت نمود.

پایه و اساس سیرت ایوب "خداترسی و اجتناب از بدی" بود. ترس خداوند حکمت است و از بدی اجتناب نمودن فطانت می‌باشد (۲۸: ۲۸). ترس از خدا یعنی احترام به ذات مبارک و گفته‌ها و کارهای او. اینگونه ترس، هراس یک برده در مقابل اربابش نیست بلکه ابراز محبت آمیخته به احترام یک فرزند در مقابل پدر است و احترامی است که به اطاعت منتج می‌شود. آقای "آزوالد چمبرز"^۳ گفته است: "بزرگترین حقیقت در مورد خداترسی این است که وقتی از خدا می‌ترسی از چیز دیگری ترس نداری، ولی اگر از خدا نترسی از همه چیز ترس خواهی داشت."

خانواده ایوب (ایوب ۱: ۲). ایوب در میان طایفه خود شخصی توانگر و موفق بود. ماجرای زندگی ایوب در دورانی اتفاق افتاد که خانواده بزرگ را به منزله برکت از سوی خدا می‌پنداشتند (پیدایش ۲: ۱۲، ۱۶: ۱۳، ۱: ۳۰). فرزندان ایوب در جشن تولدشان اوقات

³Oswald Chambers- نویسنده مسیحی ایرلندی (۱۸۷۴-۱۹۱۷)

خوشی با هم داشتند. این نشان می‌داد که ایوب و همسرش بچه‌ها را خوب تربیت کرده بودند.

ثروت ایوب (ایوب ۱: ۳). در آن زمان ثروت اشخاص از روی املاک و حشم و خدمتگزاران سنجیده می‌شد و ایوب هر سه اینها را به فراوانی داشت. با اینکه ایوب مردی ثروتمند بود از خدا دور نشد. او خدا را عامل ثروت خود می‌دانست (۲۱: ۱) و با امکاناتش به دیگران نیز برکت می‌رساند (۱: ۴، ۲۹: ۱۲-۱۷، ۳۱: ۱۶-۳۲). ایوب با اطاعت از گفته‌های پولس در اول تیموتائوس ۶: ۶-۱۹ مشکلی نداشت.

دوستان ایوب (۱۱: ۲). در حالیکه حقیقتاً سه تن از دوستانش او را عمیقاً رنجاندند و اشتباهات بزرگی مرتکب شدند با این حال هنوز دوستانش بودند. آنان وقتی از ناخوشی ایوب مطلع شدند برای ملاقات او مسافت طولانی را طی کردند و نزد او با سکوت نشستند و او را دلداری دادند. اشتباه آنان این بود که فکر می‌کردند باید اوضاع و احوال ایوب را تشریح نموده، بگویند چگونه باید آن را عوض کند. آقای "هنری فورد"^۴ گفته است: "بهترین دوست من کسی است که از من شخص بهتری بسازد." ولی دوستان ایوب از او شخص بدتری ساختند. بهر حال در پایان ایوب و دوستانش همدیگر را شناختند (۴۲: ۷-۱۰) و فکر کنم که روابطشان بهتر از قبل شد. ثروت واقعی در داشتن دوستان حقیقی است.

۲- مصیبت ایوب (ایوب ۱: ۶-۱۹)

ایوب در یک روز ثروتش را از دست داد. یکی بعد از دیگری، چهار نفر وحشت زده خبر آوردند که ۵۰۰ گاو، ۵۰۰ الاغ و سه هزار

^۴ Henry Ford سازنده اتومبیل‌های فورد آمریکایی.

شتر در حمله دشمن به سرقت رفته است. ۷۰۰۰ گوسفند را رعد و برق تلف کرده و هر ده فرزندش توسط طوفان کشته شده‌اند. سلیمان پادشاه درست گفته است که "انسان هرگز نمی‌داند چه بر سرش خواهد آمد. همانطور که ماهی در تور گرفتار می‌شود و پرنده به دام می‌افتد، انسان نیز وقتی انتظارش را ندارد در دام بلا گرفتار می‌شود" (جامعه ۹: ۱۲ تفسیری).

ایوب می‌انست چه اتفاقی افتاده است ولی نمی‌دانست چرا؛ و این است معمای داستان ایوب. از آنجایی که مؤلف کتاب ایوب ما را به ملاقات تخت پادشاهی آسمانی می‌برد تا گفتگوی خدا و شیطان را بشنویم، ما می‌دانیم چه کسی این بلاها را به وجود آورد و چرا به او این اجازه داده شد که مسبب آن شود. اگر ما این بصیرت را نمی‌داشتیم، احتمالاً همان روشی را که دوستان ایوب در پیش گرفتند اتخاذ می‌کردیم و همه کاسه کوزه‌ها را بر سر ایوب می‌شکستیم و در این مصیبت وی را مقصر می‌پنداشتیم.

از این صحنه چند حقیقت مهم دستگیر ما می‌شود و حداقل آن این است که خدا در تمام موارد حاکم است. او بر تخت پادشاهی خود در آسمان نشسته است و فرشتگان اراده او را انجام داده و به او گزارش می‌دهند و حتی شیطان نیز بدون اجازه خدا هیچ کاری نسبت به فرزندان خدا انجام نمی‌دهد. "قادر مطلق" یکی از القاب کلیدی نام خدا در کتاب ایوب می‌باشد و سی و یک بار به کار برده شده است. از ابتدا نویسنده به ما یادآوری می‌کند که مهم نیست چه اتفاقی در دنیا و یا در زندگی ما پیش بیاید، مهم آن است که خدا بر تخت نشسته و همه چیز در کنترل اوست.

واقعیت دوم که ممکن است ما را متعجب کند این است که شیطان دسترسی به تخت سلطنتی آسمانی خدا را دارد. آقای "جان میلتن"،

شاعر انگلیسی قرن هفدهم در کتاب "بهشت گمشده" می‌نویسد: "بیشتر مردم پندار اشتباهی دارند که شیطان از جهنم بر این دنیا فرمان می‌راند، بهتر است که او در جهنم پادشاهی کند تا خدمت در بهشت." ولی شیطان قبل از داوری آخر به دریاچه آتش افکنده نخواهد شد (مکاشفه ۲۰:۱۰ به بعد). امروز او در دنیا آزاد است (ایوب ۱:۷، اول پطرس ۵:۸) و حتی می‌تواند در آسمان در حضور خدا قرار گیرد.

این حقیقت سوم مهمترین است: خدا در زندگی ایوب عیبی پیدا نکرد، ولی شیطان ایراد می‌گرفت. گفته خدا در ۸:۱ منعکس کننده شرح حال ایوب است ولی شیطان آن را زیر سؤال برد. کلمه "شیطان" یعنی "دشمن" و "کسی که با قانون مخالفت می‌کند." در اینجا صحنه‌ای از دادگاه رامشاهده می‌کنیم. خدا و شیطان هر کدام آرای متفاوتی درباره ایوب صادر می‌کنند. وقتی این کتاب را می‌خوانید به خاطر داشته باشید که خدا در مورد ایوب می‌گوید که او "بی‌تقصیر است" (۸:۱، ۳:۲، ۷:۴۲). در زندگی ایوب چیزی وجود نداشت که خدا را وادار به رنج و درد دادن او بکند. ولی شیطان می‌گفت: "ایوب مقصر است." شیطان همیشه به فرزندان خدا تهمت می‌زند و چیز خوبی در آنان نمی‌بیند (زکریا ۳، مکاشفه ۱۰:۱۲).

تهمت و افترای شیطان به ایوب در حقیقت حمله به خدا بود. به عبارت دیگر شیطان می‌گفت: "تنها دلیلی که ایوب از تو می‌ترسد این است که به او مزد زیاد می‌دهی تا از تو بترسد. شما دونفر با هم قرارداد بسته‌اید که تا زمانی که از تو اطاعت کرده، تو را ستایش کند، تو نیز او را محافظت کرده و برکتش دهی. تو خدایی نیستی که لایق ستایش باشی! چون به مردم رشوه می‌دهی تا تو را احترام کنند."

سه دوست ایوب نیز می‌گفتند چون او گناه کرده، دچار این درد و بلا شده است. این حقیقت نداشت. الیهو گفت خدا دارد ایوب را تنبیه

می‌کند تا شخص بهتری از او سازد و آن تا حدودی درست بود. ولی دلیل اصلی رنج دیدن ایوب این بود که اتهامات کفرآمیز شیطان را باطل نموده و ثابت کند که انسان حتی وقتی همه چیزش را از دست می‌دهد باز حرمت خداوند را نگاه خواهد داشت. این مبارزه در جایگاههای آسمانی بود (افسیان ۶: ۱۲)، ولی ایوب از آن خبر نداشت. زندگی ایوب میدان جنگ بود و در آنجا فوجهای شرارت در عالم نامرئی با هم گلاویز شده بودند تا معلوم شود "آیا یهوه شایستگی ستایش جهانیان را دارد یا نه؟"

اکنون ما می‌توانیم ایوب را بهتر بشناسیم و بفهمیم که چرا مقاومت کرد و به نصایح دوستان خود تن در نداد. آنها می‌خواستند که او از گناهانش توبه کند تا خدا درد و رنج وی را رفع کرده و بار دیگر ثروتمندش نماید. ایوب نمی‌توانست در وجود خودش گناه را اختراع کند تا مستحق عنایت خدا قرار گیرد. اگر چنانچه این کار را می‌کرد خودش را به دست شیطان می‌سپرد. به جای آن ایوب محکم در راستی خود ایستاد و خدا را متبارک خواند، هر چند نمی‌دانست منظور خدا چیست و این چه شکست بزرگی برای شیطان بود!

در اینجا حقیقت چهارم آشکار می‌شود و آن این است که شیطان فقط با اجازه خدا می‌تواند به مریدان خدا دست بزند و خدا این امر را برای خیریت آنان و جلال خودش استفاده می‌کند. آقای "فیلیپس بروکس"^۵ چنین گفته است: "مقصود از زندگی، ساختن سیرت به وسیله حقیقت است." خدا در زندگی ما مشغول به کار است تا ما را شبیه مسیح بسازد (رومیان ۸: ۲۹)، و حتی حمله شیطان را می‌تواند برای حفاظت ما به کار برد. وقتی شما در طریق اطاعت قدم برمی‌دارید و خود را در

⁵ Phillips Brooks کشیش و نویسنده اسقفی آمریکایی قرن نوزدهم.

مشکل و سختی می‌بینید به خودتان خاطر نشان کنید که هیچ چیز خارج از اراده خدا به زندگی شما وارد نمی‌شود. بعضی از مصیبت‌ها در زندگی افراد خداشناس در واقع حربه خداوند است برای دفع دشمن و انتقام گیرنده (مزمور ۲: ۸). فرشتگان به کلیسا می‌نگرند و از رفتار خدا با پیروانش درس یاد می‌گیرند (اول قرن‌تیان ۹: ۴ و افسسیان ۳: ۱۰). ممکن است ما تا قبل از رفتن به بهشت ندانیم خدا چرا اجازه داده که بعضی چیزها اتفاق بیافتد. تا آن زمان با ایمان گام برمی‌داریم و با ایوب هم‌صدا شده می‌گوییم: "مبارک باد نام خداوند!"

۳- وفاداری ایوب (ایوب ۱: ۲۰-۲۲)

لشگرهای بهشتی و جهنمی هر دو ایوب را نظاره می‌کردند تا ببینند عکس‌العمل ایوب در مقابل از دست دادن ثروت و فرزندانش چگونه خواهد بود. او غم خود را به طور طبیعی و چنانکه معمول آن زمان بود ابراز نمود، زیرا خدا از ما انتظار دارد که بشر باشیم (اول تسالونیکیان ۴: ۱۳). مگر نه این است که حتی خود مسیح نیز گریه کرد (یوحنا ۱۱: ۳۵). اما بعداً ایوب خدا را ستایش کرد و ایمان خود را با بیانی عمیق ابراز نمود (ایوب ۱: ۲۱).

نخست به تولد خود نگاه کرد: "برهنه از رحم مادرم بیرون آمدم." هر چه ایوب داشت خدا داده بود و همان خدایی که داده بود حق داشت آن را پس بگیرد. ایوب به سادگی اعتراف کرد که مباشری بیش نیست. ایوب به مرگ خود نیز نگریست: "و برهنه برخواهم گشت." البته او نمی‌توانست به رحم مادرش برگردد چون این امر امکان نداشت. او به "شکم زمین" برمی‌گشت که در آنجا دفن شده و به خاک تبدیل شود (رابطه بین "تولد" و "زمین" در مزمور ۱۳۹: ۱۳-۱۵ مشاهده

می‌شود). او اذعان کرد که چیزی از آنچه بین تولد و مرگش کسب کرده بود با او به دنیای دیگر نخواهد رفت. پولس چنین نوشته است: "زیرا در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد" (اول تیموتائوس ۶:۷).

در پایان، ایوب به آسمان نگریست و این جمله بسیار عالی را که حاکی از ایمانش بود بر زبان آورد: "خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد!" او به جای اینکه طبق ادعای شیطان از خدا بدگویی کند، خداوند را متبارک خواند! هر شخصی می‌تواند بگوید: "خدا داد" و یا "خدا پس گرفت"، ولی در رنج و غم واقعاً ایمان قوی لازم است تا بگوییم که "نام خداوند متبارک باد!" "با این همه ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد" (۱: ۲۲).

۴- تیره روزی ایوب (ایوب ۲: ۱ - ۳: ۲۶)

در این قسمت شما چهار صدای مختلف را می‌شنوید:

صدای متهم کننده (ایوب ۲: ۱-۸). شیطان ایوب را رها نمی‌کند، او نزد تخت خدا بازمی‌گردد تا بار دیگر به ایوب تهمت بزند. مانند بار اول (۱: ۸)، اینجا نیز خدا است که موضوع خادمش ایوب را به میان می‌آورد و شیطان مبارزه را می‌پذیرد. ما چنین استنباط می‌کنیم که خدا مطمئن بود که خادمش در آزمایش رد نخواهد شد. به عبارتی شیطان می‌گفت که "تاب و توان انسان حدی دارد" و ایوب هنوز قدرت و سلامتی دارد که بتواند خانواده جدید و کسب و کار تازه‌ای را شروع کند. اجازه بده من به بدنش دست بزنم و سلامتش را بگیرم آنگاه تو خواهی دید که چقدر زود رو در رو به تو کفر خواهد گفت.

با اجازه خداوند (اول قرننتیان ۱۰: ۱۳)، شیطان بدن ایوب را به مرضی ناشناخته مبتلا ساخت. آن بیماری هر چه بود علائم وحشتناکی

داشت از قبیل خارش فوق‌العاده (۸:۲)، فراموشی (آیه ۴)، زخم و دمل (آیه ۵)، خوابهای ترسناک (آیات ۱۳ و ۱۴)، نفس متعفن (۱۷:۱۹)، لاغری (آیه ۲۰)، تب و لرز (۶:۲۱)، اسهال (۲۷:۳۰)، پوست سیاه شده (آیه ۳۰). وقتی سه نفر از دوستان ایوب به دیدنش آمدند، اول او را نشناختند (۱۲:۲). هر عارضه‌ای مستقیماً کار شیطان نیست، هرچند ارواح شیطانی می‌توانند مسبب عارضه‌هایی از قبیل کوری (متی ۱۲:۲۲)، لالی (۹:۳۲-۳۳)، عیب بدنی (لوقا ۱۳:۱۱-۱۷)، درد بی‌پایان (دوم قرن‌تین ۱۲:۷) و دیوانگی (متی ۸:۲۸-۳۴) و نیز سایر امراض باشند. بعضی اوقات بیماری جسمی ما به علت سهل‌انگاری خودمان است و غیر از خود کس دیگری را نمی‌توانیم مقصر بدانیم. حتی در چنین شرایطی نیز شیطان می‌داند چگونه از جهالت‌مان برای کوبیدن ما سوء استفاده کند.

ظاهراً ایوب به قدری سیمایش زشت شده بود که از اجتماع فرار کرده (ایوب ۱۹:۱۳-۲۰) و در بیرون شهر روی تلی از خاکستر نشسته بود. در آنجا خاک‌روبه‌های شهر رامی‌سوزاندند و طرد شدگان جامعه آنجا زندگی می‌کردند و از رهگذرها گدایی می‌کردند. روی تل خاکستر، سگها برای یافتن غذا با هم می‌جنگیدند و در آنجا زباله‌های شهر سوزانیده می‌شد. اکنون در چنین مکانی مرد ثروتمند شهر با فقر و فلاکت و سرشکستگی به سر می‌برد!

صدایی که ترغیب به کناره‌گیری می‌کند (ایوب ۲: ۹-۱۰). اگر ایمان‌داری از دوره عهد عتیق در رنج‌های مسیح مشارکت داشته است او همانا شخص ایوب است. تنها چیزی که برای ایوب باقی مانده بود یک همسر و سه دوستش بودند که آنها هم به ضد او قیام کرده بودند. پس عجیب نیست که ایوب حس می‌کرد که خدا او را ترک گفته است!

"خدا را لعنت کن و بمیر"، دقیقاً همان کاری بود که شیطان می‌خواست ایوب انجام دهد و همسر ایوب در این مورد او را وسوسه می‌کرد. بله شیطان می‌تواند توسط اشخاصی که دوستشان داریم نیز ما را وسوسه کند (متی ۱۶: ۲۲-۲۳، اعمال ۲۱: ۱۰-۱۴) و چون آنها را خیلی دوست داریم وسوسه صورت قویتری به خود می‌گیرد. آدم به حوا گوش داد (پیدایش ۳: ۶، ۱۲) و ابراهیم به ساره گوش داد (پیدایش ۱۶)؛ ولی ایوب به نصایح همسرش اعتنایی نکرد. البته همسر ایوب اشتباه می‌کرد اما با توجه به اوضاع و احوالی که همسر ایوب داشت باید منصف باشیم و وضع او را نیز درک کنیم. او ده فرزند خویش را در یک روز از دست داده بود و این کافی است تا هر مادری خرد شود. ثروت خانواده از بین رفته بود و او دیگر بانوی اول آن دیار نبود. شوهرش که زمانی بزرگترین مرد مشرق زمین به شمار می‌رفت (ایوب ۱: ۳)، اکنون در مکان زباله‌دانی شهر نشسته و از مرض مرموزی رنج می‌برد. آیا دیگر چیزی برایش باقی مانده بود؟ به جای اینکه شاهد تحلیل رفتن زجرآور همسرش باشد، او ترجیح می‌داد که خدا جان وی را یکباره بگیرد. او فکر می‌کرد اگر ایوب خدا را لعنت می‌کرد، خدا جان او را می‌گرفت.

در آزمایشهای جدی و سخت، اولین سؤال ما نباید این باشد که: "چطور می‌توانم خودم را خلاص کنم؟" بلکه "از این ماجرا چه درسی برای من می‌ماند؟" همسر ایوب فکر می‌کرد که راه حل مسأله را پیدا کرده است، ولی اگر چنانچه ایوب به او گوش می‌داد، کار خرابتر می‌شد. ایمان یعنی زندگی کردن بدون کشیدن نقشه‌های زیرکانه. ایمان یعنی اطاعت از خدا علی‌رغم احساسات، موقعیت‌ها یا نتایج کار، با علم به این حقیقت که خداوند مشغول اجرای نقشه کامل خود با روش و زمان خودش می‌باشد. او دو چیز را نمی‌خواست از دست بدهد: ایمان

به خدا و صداقت. ولی همسرش خلاف آن را می‌خواست. حتی اگر وقایع ناخوش آیند با اجازه خدا دامنگیرش شده بود، ایوب حاضر نبود به خلاف مشیت الهی و به دلخواه خود قدمی بردارد. ایوب هرگز نامه‌های آقای "سموئیل رادرفورد" را نخوانده بود، ولی مثل اینکه پند آن شبان خداترس اسکاتلندی را که رنجهای بسیار متحمل شده بود، پیروی می‌کرد. "رادرفورد" چنین نوشته است: "نقش ایمان اینست که از میان خشن‌ترین ضربات خدا نیز رحمت و مهربانی خدا را بخواهد و به مبارزه بطلبد." ایوب می‌خواست به خدا اعتماد کند و حتی با خدا جر و بحث نیز بکند تا فرصت دریافت آنچه را خداوند برایش در نظر داشت و در راه آن رنج کشیده بود از دست ندهد.

وقتی زندگی مشکل می‌شود، کناره گیری کردن کاری آسان است؛ ولی بدترین راه کار کناره گیری کردن است. یک استاد تاریخ می‌گفت: "اگر کریستف کلمب دست از کار می‌کشید و بر می‌گشت، هیچکس او را مقصر نمی‌شمرد ولی هیچکس هم او را به یاد نمی‌آورد." اگر می‌خواهید به یاد آورده شوید، گاهی باید به درد آورده شوید!

سرانجام، همسر ایوب با شوهرش و خداوند آشتی کرد و خداوند به او فرزندان دیگری عطا فرمود (۴۲: ۱۳). ما نمی‌دانیم همسرش چقدر از درد و رنج درس عبرت گرفت؛ ولی می‌توانیم حدس بزنیم که این تجربه باعث رشد او شد.

صدای ماتمزدگان (ایوب ۲: ۱۱-۱۳). اصطلاح "تسلی دهندگان ایوب" یک اصطلاح آشنا است برای معرفی اشخاصی که کمک آنها حال شخص را بدتر از قبل می‌کند، ولی این سه مرد علی‌رغم رفتار آزار دهنده‌ای که داشتند، دارای صفات قابل تحسین نیز بودند.

دست کم از آنجا که به ایوب ارادت داشتند مسافتی طولانی را طی کرده به ملاقاتش آمدند و موقع همدردی کردن با او در خانه راحت یا

در اتاق بیمارستان نبودند. آنها در کنار ایوب بر تل خاکستر که با زباله احاطه شده بود نشستند. غم آنان به قدری شدید بود که تا هفت روز نمی‌توانستند چیزی بگویند (البته بعداً سکوت خود را شکستند و آن را با زیاده‌گوییهای خود تلافی کردند). در واقع آنان تأثر خود را چنان نشان دادند که گویی برای مرگ شخصی بزرگ سوگواری می‌کنند (پیدایش ۵۰: ۱۰).

بهترین دارو برای افراد غم‌زده، بودن با آنها و کم حرف زدن یا چیزی نگفتن است تا بدانند که شریک غمشان هستید. سعی نکنید همه چیز را برایشان حلاجی کنید زیرا توضیحات هرگز قلب شکسته را شفا نمی‌دهد. اگر دوستان ایوب به او گوش می‌دادند و تألمات او را می‌پذیرفتند و با او بحث نمی‌کردند، کمک بزرگی به وی کرده بودند؛ ولی در این ماجرا آنها نقش دادستان را برگزیدند، نه نقش شاهدان را. در پایان ماجرا خدا آنها را سرزنش نمود و آنها از ایوب پوزش خواستند (ایوب ۴۲: ۷-۱۰).

صدای شخص دردمند (ایوب ۳: ۱-۲۶). بعد از هفت روز تحمل

بی‌سر و صدا، ایوب سکوت را شکست نه برای لعنت کردن خدا، بلکه به منظور لعنت کردن روز تولد خودش. "چرا به دنیا آمدم؟" ناله بسیاری از فرزندان خدا، از جمله ارمیای نبی نیز همین بوده است (ارمیا ۲۰: ۱۴-۱۸). این فرق دارد با اینکه بگوید: "ای کاش مرده بودم"؛ هر چند ایوب این مطلب را بیش از یک بار ابراز کرد (ایوب ۶: ۹؛ ۷: ۱۵-۱۶؛ ۱۴: ۱۳)، ولی او هیچگاه از خودکشی صحبتی به میان نیاورد.

لعنت کردن روز تولد به منزله دفاع از خودکشی یا "کشتن از روی ترحم" نیست، بلکه بیانگر رنج بسیار سخت شخصی است که آرزو می‌کند ای کاش هرگز به دنیا نیامده بود.

وقتی کسی درد دارد، ممکن است حرفهایی بزند یا اعمالی انجام دهد که بعداً از آنها پشیمان شود. رنج و درد ایوب آنقدر زیاد بود که او لذت برکات خداوند را که خود و خانواده‌اش در طی سالیان متمادی از آن برخوردار بودند، فراموش کرده بود. اگر به دنیا نیامده بود هرگز شخص بزرگی در مشرق زمین نمی‌شد! درد باعث می‌شود که ما خوشی‌های گذشته را از یاد ببریم. به جای آن فکر خود را به آینده ناامید کننده متمرکز می‌کنیم. دوستان ایوب سخنانش را شنیدند ولی تلاطم قلبی او را درک نکردند و راه نادرستی را برای کمک به مشکلات او در پیش گرفتند، با این نیت که وی را در حل مسائلش یاری دهند. آنان به جای اینکه به او تسلی بدهند با درد و دل او به بحث و جدال پرداختند.

ایوب به دو شب خاص نفرین فرستاد: شبی که نطفه‌اش بسته شد و شبی که متولد شد (۳: ۱-۱۳). در رحم قرار گرفتن برکتی از جانب خداست (پیدایش ۳۰: ۱-۲؛ مزمور ۱۳۹: ۱۳-۱۶). بنابراین وقتی برکتی را که یافته‌ایم نفرین می‌کنیم، در واقع نیکویی خدا را زیر سؤال قرار می‌دهیم. توجه فرمایید که ایوب گفت: "یک بچه در رحم قرار گرفت." او نگفت که تکه‌ای از پروتوپلاسم یا "چیزی" در رحم قرار گرفت. او از همان زمانی که در رحم قرار گرفت یک انسان محسوب می‌شد.

کلمه کلیدی در اینجا ظلمت است. وقتی نوزادی تولد می‌یابد او از ظلمت به نور می‌آید، اما ایوب آرزو داشت در ظلمت باقی بماند. در حقیقت او فکر می‌کرد بهتر بود که مرده به دنیا می‌آمد! آن وقت به دنیای مردگان می‌پیوست و با این همه زجر روبرو نمی‌شد. او بیان لعن‌آمیز خود را با چهار سؤال "چرا" خاتمه داد. اینها سؤالاتی بود که غیر از خدا کسی نمی‌توانست جوابش دهد. سؤال کردن

آسان است ولی جواب درست دادن مشکل. اشکالی ندارد اگر بپرسیم چرا، به شرطی که فکر نکنیم خدا مجبور است به ما جواب دهد. حتی خداوند ما عیسی مسیح نیز پرسید "الهی چرا مرا ترک گفتی" (متی ۲۷: ۴۶). اما اگر خدا به ما بگوید چرا این چیزها اتفاق افتاده، آیا واقعاً جواب او دردمان را تخفیف یا قلب شکسته ما را شفا می‌دهد؟ آیا خواندن عکس رادیوگرافی درد پای شکسته ما را درمان می‌کند؟ ما با تکیه بر وعده زندگی می‌کنیم نه با شرح و تفصیل قضیه؛ بنابراین نباید وقت زیادی را صرف پرسیدن چراها از خداوند کنیم.

قسمت دوم لعن گویی ایوب، به تشریح دنیای مردگان مربوط است، جایی که یهودیان آن را دنیای زیرین می‌نامیدند (ایوب ۳: ۱۳-۲۶). آنجا محلی است که ایوب می‌خواست آنجا باشد. کتاب عهد عتیق در مورد زندگی پس از مرگ تصویر کاملی به ما نمی‌دهد. مکاشفه نهایی این مطلب به آمدن نجات دهنده موکول شده بود (دوم تیموتائوس ۱: ۱۰). ایوب عالم مردگان را محلی که دور از دردها و مشکلات دنیاست و افراد از خرد و بزرگ در کنار هم آرمیده‌اند، می‌دید. ایوب آرزو می‌کرد که مرده باشد و استراحت کند تا اینکه زنده باشد و مذلتی را که به او وارد شده بود تحمل نماید. تا آنجا که به آینده مربوط می‌شد، او خود را در ظلمت می‌دید (ایوب ۳: ۲۳)، بنابراین ترجیح می‌داد که در ظلمت عالم مردگان باشد.

ایوب در پایان نوحه‌گری خود، سری را افشا می‌کند (آیات ۲۵ و ۲۶)، قبل از اینکه همه مشکلاتش آغاز گردد احساس می‌کرد و می‌ترسید که یک چیز وحشتناک اتفاق خواهد افتاد. آیا این هشدار از جانب خداوند بود؟ بعضی اوقات فرزندان خدا چنین بصیرتهایی را از جانب خدا دریافت می‌کنند که به آنها انگیزه می‌دهد تا روی خداوند را بطلبند و برای دریافت کمک از او، دعا کنند. آیا ایوب این کار را

می‌کرد؟ نمی‌دانیم، همین قدر می‌دانیم که او خرد شد و از هر آنچه که می‌ترسید بر سرش آمد.

متأسفانه سه دوست ایوب به نوحه‌گری متوسل شدند تا به ایمان وی. آنها بعد از اینکه نفرین تولدش را شنیدند احساس کردند که باید او را سرزنش کنند و از خدا دفاع نمایند.

اکنون مباحثه‌ای شروع می‌شود که به زودی به مناظره و نزاع می‌گردد و لازم می‌شود که خداوند مداخله کند و ماجرا را فیصله دهد.

میان پرده

چون شما وقت بسیاری را با سه دوست ایوب خواهید گذراند، پس بهتر است با آنها آشنا شوید. آنها هر سه پیر (ایوب ۳۲: ۶) و مسن‌تر از ایوب بودند. احتمالاً الیفاز از همه مسن‌تر بوده است. اسم او اول آمده است (۲: ۱۱) و نخست او صحبت می‌کند و چنین به نظر می‌رسد که خداوند نیز او را همچون مسن‌ترین آنان مورد خطاب قرار می‌دهد (۴۲: ۷). او از اهالی "تیمان" بود که حکمت مردمانش سر زبانها بود (ارمیا ۴۹: ۷). الیفاز سخnrانی خود را بر دو چیز پایه‌گذاری کرد: مشاهدات خودش از زندگی ("من دیده‌ام" ایوب ۴: ۸، ۵: ۳ و ۲۷) و یک تجربه شخصی خوفناکی که در یکی از شبها داشته است (۴: ۱۲-۲۱). الیفاز اعتقادی قوی به سنت داشت (۱۵: ۱۸-۱۹) و خدایی که می‌پرستید قانون‌گزار انعطاف‌پذیری بود. او می‌پرسد: "کدام آدم بی‌گناهی تا به حال نابود شده است؟" (۴: ۷)؛ در پاسخ وی انبوهی از شهیدان می‌توانستند پاسخ دهند "ما شده‌ایم" (در مورد عیسی مسیح چه باید گفت؟)، الیفاز پیرو مکتب خشکی بود که برای فیض خدا به ندرت جایی باقی می‌گذاشت.

"بلدد" می‌بایست از نظر سنتی نفر دوم از آن سه بوده باشد، چون به عنوان نفر دوم ذکر شده است و بعد از الیفاز سخن گفت. به سخنی، او شریعت‌گرا بود. اعتقاد او بر این بود که "خدا یک مرد کامل را دور نخواهد انداخت، همچنین او آدمهای بدکار را یاری نخواهد نمود" (۸: ۲۰). بلدد قادر بود امثال قدیمی را به زبان آورد و مثل الیقاز پایبند سنت بود. بنابر دلایلی، "بلدد" اطمینان داشت که فرزندان ایوب بر اثر گناه نابود شده‌اند (آیه ۴) و چنین به نظر می‌رسد که این مرد هیچ عاطفه‌ای نسبت به دوست دردمندش نداشت.

"صوفر" جوانترین و بدون شک متعصبترین آنها بود. او به مدیر مدرسه‌ای می‌ماند که با شاگردانی تازه کار و ناآگاه سخن می‌گفت. به کار بردن عبارت "این را بدان" بی‌احساس بودن صوفر را در رابطه با دیگران نشان می‌دهد (۱۱: ۶، ۲۰: ۴). او بی‌رحمانه به ایوب می‌گفت که خدا خیلی کمتر از آنچه سزاوارش بوده برای گناهانش به او مکافات داده است! (۱۱: ۶) و کلام او این بود: "آیا این را از قدیم ندانسته‌ای، از زمانی که انسان بر زمین قرار داده شد، که شادی شریران اندک زمانی است و خوشی ریاکاران لحظه‌ای؟" (۲۰: ۴-۵). جالب اینکه صوفر فقط دوبار ایوب را مورد خطاب خود قرار داد. شاید او به این نتیجه رسیده بود که قادر نیست جوابی برای بحث ایوب پیدا کند یا گمان می‌کرد کمک کردن به ایوب اتلاف وقت است.

هر سه نفر مقداری حقیقت و چیزهای خوب و بعضی چیزهای احمقانه هم گفتند ولی به علت نظر کوتاهشان نتوانستند به ایوب کمکی بکنند. الهیات آنها نه زنده و پویا بلکه مرده و خشک بود و خدایی که آنها از او دفاع می‌کردند به قدری کوچک بود که راحت می‌شد او را فهمید و تشریحش کرد. این مردان گفته خانم "دوروتی سائرز" را اثبات می‌نمایند که می‌گوید: "اگر دید شما به اندازه کافی محدود باشد چیزی در دنیا نیست که شما نتوانید اثباتش کنید."

چرا این مردان با دوست خود ایوب اینگونه سخن گفتند؟ چرا آنقدر خشمگین بودند؟ در جوابهای ایوب به این موضوع اشاره شده است: "الان شما مثل آنها شده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید" (۶: ۲۱). این سه مرد ترسیدند که نکند این مصیبت‌ها به سراغ خود ایشان هم بیاید! بنابراین مجبور بودند که از عقیده اصلی خودشان که خدا به شخص پارسا پاداش می‌دهد و شریر را تنبیه می‌کند، دفاع کنند. آنان

معتقد بودند که تا زمانی که پارسا باشند، در این دنیا هیچ چیز بدی برایشان اتفاق نخواهد افتاد.

ترس و خشم اغلب با یکدیگر همراه هستند. ایوب با ایستادگی بر راستی خویش و خودداری از اعتراف به گناه، زیربنای عقاید الهیات دوستانش را ویران می‌ساخت و آرامش و اطمینان را از آنان سلب می‌نمود و این مسأله آنان را خشمگین می‌ساخت. خدا ایوب را به کار برد تا الهیات سطحی این اشخاص را نابود کرده، آنها را وادار کند تا بسیار عمیق‌تر قلب و فکر خداوند را بکاوند. افسوس که آنان دانشی سطحی و محافظه‌کارانه را بر دانش عمیق و اسرار آمیز ترجیح می‌دادند.

الیفاز، بلدد و صوفر امروزه شاگردان بسیاری دارند. هر وقت شما کسی را ملاقات می‌کنید که خود را موظف می‌داند همه چیز را شرح و توضیح دهد و برای هر سؤالی جواب و برای هر مشکلی راه حل و فرمول خاصی دارد، مثل این است که شما را می‌برد و روی تل خاکستری که ایوب و سه دوستش نشسته بودند، می‌نشانند. هر وقت اینطور می‌شود، گفته روانشناس سوئسی آقای "پل تورنیته"^۱ را به خاطر بیاورید که چنین می‌گوید:

"ما همیشه به دنبال یک دین آسان هستیم که درک آن سهل و دنبال کردنش آسان باشد؛ دینی که بدون سر و راز باشد و خالی از مشکلات و گره‌های سخت؛ دینی که به ما اجازه می‌دهد که از وضعیت مصیبت‌بار زندگی بشری فرار کنیم؛ دینی که تماس با خدا، ما را از کشمکش و ستیز مصون نگه دارد و از تمام دردها و شک‌ها و از هر آنچه قاطع و مطمئن نیست به دور نگاه دارد، به عبارتی دینی بدون صلیب."

¹ Paul Tournier, Reflections New York: Harper & Row, 1976, 142

راستی این سه دوست ایوب چگونه می‌توانستند به دو شاگردی که
در راه عموآس حرکت می‌کردند صلیب را شرح دهند؟ (لوقا ۲۴: ۱۳
به بعد)
اکنون بیاید به دور اول سخنرانی‌ها گوش فرا دهیم.

آغاز مباحثه

ایوب ۴-۷

"اما چون شیطان نتوانست مقصودش را به یاری عمل خود
سابیان و کلدانیان و بادهایی از سوی بیابان انجام دهد، بیدرنگ
دست به کار شد تا از طریق بحثها و حملات مشاجره آمیز الیفاز،
صوفر، الیهو و بلدد به مقصود خویش نائل آید. امان از این
مشاجره‌های تعصب آمیز لعنتی!"

الکساندر وایت

سه دوست ایوب تا هفت روز ساکت بودند (ایوب ۲: ۱۳) و بعداً
ایوب آرزو می‌کرد که ای کاش ساکت باقی می‌ماندند (۱۳: ۵). "و
الیفاز تیمانی در جواب ایوب گفت...؛" ولی چه جوابی داد؟ جوابی که
درد ایوب را تسکین بدهد؟ نه، او سخنان لبان ایوب را جواب داد و این
اشتباه بود. یک مشاور با حکمت و تسلی دهنده باید با قلبش گوش دهد
و به احساسات طرف نیز به اندازه سخنانش اهمیت بدهد. شما
نمی‌توانید قلب شکسته را با منطق شفا دهید، قلب شکسته با محبت شفا
می‌یابد. بله، باید حقیقت گفته شود ولی سعی کنید که حتماً آن را با
محبت بیان کنید (افسیان ۴: ۱۵).

۱- توبیخ الیفاز (ایوب ۴-۵)

نحوه برخورد الیفاز (ایوب ۴: ۱-۴). نحوه برخورد الیفاز به اندازه
کافی مثبت و حتی ملایم به نظر می‌رسد. ولی فقط عسلی است تا ایوب
را آماده پذیرفتن تلخی‌های بعدی بکند. او می‌پرسد: "اگر کسی جرأت

کرده با تو سخن بگوید، آیا تو را ناپسند می‌آید؟" (آیه ۲). به عبارت دیگر او می‌گفت "ایوب عصبانی نشو! سابقاً سخنان تو باعث کمک به دیگران می‌شد؛ حالا ما می‌خواهیم که سخنان ما تو را کمک کند."

هیچگاه قدرت سخن را برای تشویق مردم دست کم نگیرید. آقای "جیمز مفات"^۱ ایوب ۴: ۴ را اینگونه ترجمه کرده است:

"سخنان تو اشخاص را بر روی پاهایشان استوار نگه داشته است. سخنان مناسب اگر در زمان درست و با انگیزه درست گفته شود، تأثیر عمیقی در زندگی دیگران خواهد داشت. سخنان شما کسانی را که ضعیف هستند تقویت نموده و اشخاص شکست خورده را تشویق می‌کند. اما سخنان شما همچنین ممکن است به شکست خوردگان صدمه بیشتری وارد ساخته، بار آنان را سنگین‌تر سازد. پس دقت کنید که چه می‌گویید و چگونه آن را ادا می‌کنید."

اتهامات الیفاز (ایوب ۴: ۵-۱۱). سپس الیفاز اتهامات خود را آغاز نمود. به عقیده او ایوب می‌توانست به دیگران کمک کند اما قادر نبود خود با مسائل روبرو شود.

او می‌توانست دیگران را در مورد طرز برخوردشان با مسائل راهنمایی کند ولی هنگامیکه خود گرفتار آزمایشها گشت، قادر نبود به موعظه خود عمل کند. در آیه ۶ الیفاز چنین سؤال می‌کند: "آیا توکل تو بر تقوای تو نیست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار تو نی؟" الیفاز چنین استدلال می‌کند که اگر ایوب زندگی پارسایانه دارد پس نباید از چیزی بترسد؛ زیرا خدا همیشه پارسایان را برکت می‌دهد و شریران را داوری می‌نماید.

¹James Moffat پژوهشگر اسکاتلندی عهد جدید (۱۸۷۰-۱۹۴۴)

اساس سخنان هر سه دوست ایوب یر این فرض استوار بود که تو کار درست را به جا بیاور و اوضاع به مراد تو خواهد گشت؛ ولی اگر کار نادرستی بکنی خدا تو را مجازات خواهد کرد. داوری خدا ممکن است گاهی تدریجی باشد مانند محصولی که تدریجاً می‌رسد و آماده جمع‌آوری می‌شود (آیه ۸)؛ یا ممکن است ناگهانی باشد مانند طوفان ناگهانی یا حمله یک شیر (آیات ۹-۱۱). ولی هیچ شکی نیست که داوری نازل می‌شود، زیرا خدا داوری عادل است.

اکثر مردم قبول دارند که خدا در نهایت پارسایان را برکت می‌دهد و شریران را تنبیه می‌کند اما این مسأله‌ای نیست که در کتاب ایوب مورد بحث قرار گرفته باشد. آنچه ایوب و سه دوستش در مورد آن تقلا می‌کنند، نه مرحله نهایی بلکه اقدام فوری خداوند است و نه تنها آنها بلکه داود (در مزمور ۳۷)، آساف (در مزمور ۷۳) و حتی ارمیای نبی نیز در این مورد سخن گفته‌اند (ارمیا ۱۲: ۱-۶).

استدلالات الیفاز (ایوب ۴: ۱۲ - ۵: ۵). الیفاز برای اثبات نقطه نظر خود دو بحث را پیش کشید: تجربه (۴: ۱۲-۲۱) و مشاهدات (۵: ۱-۷). اولین تجربه او روی یک تجربه ترسناک بنا شده بود. شبی در خواب او "رویایی" دیده و صدایی شنیده است. دو سؤال اینجا باید جواب داده شود: پیغام شامل چه بوده و آیا آن گفته مستقیماً مکاشفه‌ای از جانب خدا بوده است؟

چون در نسخ خطی عبری عهد قدیم نقطه گذاری وجود ندارد، نمی‌توان به یقین دانست که نقل قول از کجا شروع و در کجا خاتمه می‌یابد. بیشتر ترجمه‌های انگلیسی ایوب ۴: ۱۷-۲۱ را گفته کاملی از "روح" می‌دانند ولی بعضی از محققین معتقدند که آنچه نقل شده محدود به آیه ۱۷ بوده و بقیه تفسیری از جانب الیفاز است. بهر صورت هر

دو یک پیغام دارند: زندگی انسان کوتاه و شکننده است و پارسایی او به خودی خود هرگز نمی‌تواند مایه خشنودی خدا گردد.

ولی آیا این گفتار مکاشفه مستقیمی از جانب خدا بود؟ احتمالاً نه! تمام این تجربه به نظر نمی‌رسد که طرحی از خدا برای مکاشفه حقیقت باشد، زیرا از یک لحاظ، فاقد اقتداری است که می‌گوید: "کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود... " و یا "خداوند چنین گفت." خداوند معمولاً کسی را غافلگیر نمی‌کند که بترساند. ما مطمئن نیستیم، ولی ممکن است که الیفاز خوابی دیده و در آن تفکر و تعمق نموده و کم کم آن را به رؤیا و مکاشفه تبدیل کرده باشد.

در این مورد یقین داریم که الیفاز شرح کاملی از رابطه خدا با انسان ارائه نداده است. بدیهی است که انسان در یک خانه گلی زندگی می‌کند که نهایتاً مبدل به خاک می‌شود و زندگی انسان ممکن است مثل کشتن یک پشه یا جمع کردن خیمه‌ای باشد. ولی انسان به صورت خدا آفریده شده و خدایی که او را آفریده خدای رحمت و فیض و همچنین خدای عدالت است.

قسمت دوم بحث الیفاز مبتنی بر مشاهدات شخصی او در زندگی است (۵: ۱-۷). او مشاهده کرده بود که چگونه گناهکاران پیشرفت نموده و ریشه دوانیده بودند ولی در آخر نیست شده و همه چیز را از دست دادند. این مطلب شرح نه چندان عاقلانه‌ای از وضعیت ایوب بود. شنیدن این اتهام که گناه ایوب موجب کشته شدن او و فرزندانش گردید، یقیناً ایوب را بسیار رنجانید. ولی در مزمور ۷۳ آساف از دیدگاهی کاملاً متفاوت به قضیه می‌نگرد. او نتیجه‌گیری می‌کند که خدا اجازه می‌دهد که زندگی مردمان شریر رونق بگیرد زیرا این زندگی تنها بهشتی است که آنها خواهند دید. خدا در دنیای آینده کارها را تعدیل نموده و فرزندانش را پاداش داده و شریران را مجازات خواهد کرد.

اشکالی که بحث و گفتگو بر مبنای مشاهدات دارد، این است که مشاهدات ما بسیار محدود است. به علاوه ما نمی‌توانیم قلب انسان را آنطور که خدا می‌بیند، ببینیم و نظر بدهیم که از دیدگاه خدا چه کسی خوب و عادل است. بعضی گناهکاران تقریباً بلافاصله سزای اعمال خود را می‌بینند در حالیکه بقیه زندگی مرفهی دارند و در آرامش از دنیا می‌روند (جامعه ۸: ۱۰-۱۴).

مشکلات مانند علف هرز از زمین سبز نمی‌شوند بلکه با انسان متولد می‌شوند، زیرا انسان گناهکار به دنیا آمده است (ایوب ۵: ۶-۷). اگر ایوب به دردسر افتاده، الیفاز معتقد است که باعث آن شخص ایوب است. زیرا او نسبت به خدا گناه کرده است، پس باید از گناهانش توبه کند و از خدا تقاضای عفو و بخشش نماید.

نصیحت الیفاز (۵: ۸-۱۷). این ما را به نصیحت الیفاز می‌رساند، مبنی بر اینکه ایوب باید به خدا پناه ببرد و خودش را به وی سپارد. خدایی که شگفتی‌ها می‌کند و توجه به آفرینش خود دارد، مطمئناً ایوب را درخواهد یافت به شرطی که او خود را فروتن ساخته و به گناهان خود اعتراف کند. ایوب باید این آزمایش‌های خود را تأدیبی از جانب خدا پندارد که قصد دارد از او شخص بهتری بسازد (آیات ۱۷ و ۱۸) و این موضوعی است که الیهو بعداً آن را دنبال می‌کند. یقیناً ایوب در نظر خدا چنان وضع بدی داشته که خدا ثروت و خانواده و سلامتی را از وی گرفت تا او را به راه راست هدایت کند. آیا تأدیب از ابزارهای محبت خدا نیست؟ (امثال ۳: ۱۱-۱۲، عبرانیان ۱۲: ۱-۱۱).

سخنان اطمینان‌بخش الیفاز (ایوب ۵: ۱۷-۲۷). الیفاز سخنان خود را با عباراتی اطمینان‌بخش، خاتمه داد. خدایی که زخمی می‌کند، شفا هم می‌دهد (تثنیه ۳۲: ۳۹، هوشع ۶: ۱-۲). او تو را از مشکلات

خواهد رهانید، از دشمنانت نجات خواهد داد، عمر طولانی و مرگی آرام خواهد داد. "اینک این را تفتیش نمودیم و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان" (ایوب ۵: ۲۷).

اما این فلسفه شیطان است که با کلماتی متفاوت بیان شده است! شیطان گفته بود: "آیا ایوب مجاناً از خدا می‌ترسد؟..."، "پوست به عوض پوست! هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد" (۱: ۹، ۲: ۴). الیفاز می‌خواست ایوب با خدا چنین معامله کند: به گناهان خود اعتراف کن و هر چه از دست داده‌ای را خدا به تو برخواهد گردانید. اگر ایوب این کار را می‌کرد یک نوع بی‌حرمتی نسبت به خدا و حمایت از شیطان بود. اما ایوب حاضر نبود این کار را بکند.

۲- پاسخ ایوب (ایوب ۶-۷)

ایوب با دو درخواست پر شور پاسخ داد. اولاً از سه دوستش تقاضا کرد که آنان تفاهم و همدردی بیشتری نشان دهند (ایوب ۶). سپس از خدا تقاضا کرد که درخواست او را بپذیرد و رنجهایش را قبل از اینکه بمیرد، سبکتر کند (ایوب ۷).

درخواست ایوب از دوستانش (ایوب ۶). هرچند تا اینجا تنها الیفاز صحبت کرده بود ولی ایوب متوجه شد که بلدد و صوفر نیز با او موافقت می‌کنند. با آنچه بر ایوب از لحاظ جسمانی و احساسی می‌گذشت حتی یکی از دوستانش هم همدردی نکرد. آنان فقط جایی که او نشسته بود نشستند، ولی وضع او را آنگونه که لازم بود احساس نمی‌کردند (حزقیال ۳: ۱۵).

اصلاً آنها سنگینی درد و رنج او را احساس نکردند (ایوب ۶: ۱-۳). از این جهت تعجب ندارد که ایوب با چنان بی‌پروایی سخن گفته باشد! اگر دوستانش هم بار سنگین و درد او را می‌داشتند همان کار را

می‌کردند. ایوب مکاشفه کاملی از آسمان آنچنانکه ایمانداران امروزی دارند، نداشت؛ بنابراین آینده‌اش تار و مبهم بود. در حالیکه ما می‌توانیم دوم قرن‌تیان ۴: ۱۶-۱۸ را بخوانیم و تسلی یابیم.

دوستان ایوب حتی تلخی رنجهای او را هم درک نکردند (۶: ۴-۷). ایوب احساس می‌کرد که هدف تیرهای زهرآگین خدا شده است و آن زهر روح او را تلخ می‌ساخت. خدا لشگر خود را صف آرایی نموده، به سوی مردان ضعیف تیراندازی می‌نمود و دوستان ایوب به زهر آن می‌افزودند. ایوب احتیاج به سخنان تشویق آمیزی داشت که به او قدرت دهد ولی آنچه دوستانش به او می‌دادند سخنانی بیهوده و بی‌مزه بود. اگر شکایت او مثل عرعر الاغ یا نعره گاو تلقی می‌شد، برای این بود که مثل حیوان گرسنه‌ای، او گرسنه محبت و تفاهم بود.

ایوب سعی می‌کرد که آنان را متوجه وضعیت نوید کننده‌اش سازد (آیات ۸-۱۳). رنج و درد طولانی و شدید می‌تواند شخص را آنقدر تضعیف کند که او نتواند زندگی خود را اداره کند و این امر می‌تواند منجر به ناامیدی شود. اگر شخص نتواند بعضی عواملی را که زندگی را تشکیل می‌دهد کنترل کند، چگونه می‌تواند برای آینده برنامه ریزی کند؟ ایوب سؤال می‌کرد: "من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبر نمایم؟" (آیه ۱۱)؛ به عبارت دیگر "من منتظر چه هستم؟ زندگی دارد روز به روز بدتر می‌شود."

ناامیدی ممکن است به احساس بیهودگی منجر شود و وقتی شخص احساس بیهودگی کرد دیگر نمی‌خواهد زنده بماند. از اینجا روشن می‌شود که چرا ایوب از خدا می‌خواست تا جانش را بگیرد (۳: ۲۰-۲۳، ۶: ۸-۹، ۷: ۱۵-۱۶، ۱۰: ۱۸-۱۹ و ۱۴: ۱۳). ایوب سعی نکرد که خودکشی کند زیرا می‌دانست که خودکشی کاری نادرست است ولی می‌خواست که خدا او را از مذلتش خلاص کند. دوستان

ایوب سرحال و در آسایش بودند و غم نداشتند که باز هم روزی دیگر صبح بیدار شوند و باز هم با درد روز دیگری دست و پنجه نرم کنند. قوت ایوب از دست رفته بود و او زندگی خود را بی‌فایده می‌دید (۶: ۱۲-۱۳).

ایوب با شجاعت به دوستانش گفت که سخنانش بی‌تأثیرند (آیات ۱۴-۳۰). آنان به حال او ترحم ننموده و سعی نکردند احتیاجاتش را رفع کنند. آنها مثل جویباری خشک در کویر بودند که مسافری تشنه را مایوس می‌کند. زمانی که ایوب دچار مشکلی شده بود، آنان به مخالفت با وی برخاسته بودند.

ایوب دو درخواست از دوستانش کرد: "مرا تعلیم دهید" (۲۴) و "بر من توجه نمایید" (۲۸). او احتیاج به شنیدن تهمت نداشت، او محتاج نور و شادمانی بود! ولی آنان حتی به صورت او هم نگاه نمی‌کردند تا سیه روزی او را ببینند. آن سه مرد با جسم خود کنار ایوب روی تل خاکستر نشسته بودند، ولی از لحاظ احساسی مثل آن لایوی و کاهنی بودند که از آن طرف گذر کرده، پی کار خود رفتند (لوقا ۱۰: ۳۰-۳۷).

من در طول خدمت شبانی‌ام، به یاد دارم که وقتی بیماران را در بیمارستان عیادت می‌کردم نگاه کردن به بعضی از آنها به سبب بیماری، تصادف و یا جراحی بسیار مشکل بود؛ گاهی هم گوش فرا دادن به آنها دشوار بود زیرا روحاً بسیار تلخ شده بودند. با تلاقی چشمان و جواب من به حرفهای آنها، می‌توانستند پی ببرند که آیا من واقعاً به آنان اهمیت می‌دهم یا خیر. بر زبان آوردن آیات کتاب مقدس و دعا کردن هم تا زمانی که نخست یک پل ارتباطی بین قلبهایمان ایجاد نشده بود، چندان سودی نداشت. تنها در صورتی می‌توانستیم خدمتی انجام دهیم که نخست این پل ارتباطی برقرار می‌شد.

ایوب یک بار دیگر با احساساتی بسیار تند به دوستانش خطاب کرد که اوضاع و احوال او را بسنجند و روش مهربانتری اتخاذ نمایند. "مرا محکوم نکنید، چون بی‌گناهم، اینقدر بی‌انصاف نباشید" (ایوب ۶: ۲۹، تفسیری). آن سه مرد آنقدر سرگرم دفاع کرد از خودشان بودند که فراموش کرده بودند از ایوب دلجویی کنند!

درخواست ایوب از خدا (ایوب باب ۷). ایوب برای نشان دادن پوچی زندگی، از چند تمثیل و تصویر استفاده می‌کند. او خود را شبیه کسی می‌دید که بر خلاف میلش به خدمت سربازی جلب شده باشد (آیه ۱) و مثل یک غلام یا یک کارگر که منتظر است مزدش را بگیرد، گردیده است (آیه ۲).

این مردان دست کم چیزهایی داشتند که به آنها امید ببندند ولی آینده ایوب نومید کننده بود. شبهایش با بی‌خوابی می‌گذشت و روزهایش با بیهودگی (تثنیه ۲۸: ۶۷). ولی گویی خدا به این وضع او اعتنایی نداشت.

سپس او به کوتاهی عمر توجه نمود. زمان به سرعت می‌گذشت، بنابراین اگر خدا می‌خواست کاری برایش انجام دهد می‌بایستی عجله کند! زندگی ایوب از ماکوی جولاً، تیزروتر بود (۷: ۶) و با سرعتی که می‌رفت نخ در حال تمام شدن بود. عبارت "مرا منقطع سازد در ۶: ۹ به معنی بریده شدن از دستگاه بافندگی می‌باشد. عمر مثل بافتنی است که فقط خدا طرح آن را می‌بیند و پایانش را می‌داند.

ایوب عمر را مثل نفس یا ابری می‌دانست که اندک زمانی هست و بعد برای همیشه ناپدید می‌شود و هرگز بازگشت ندارد (ایوب ۷: ۷-۱۰، یعقوب ۴: ۱۴). رفتار خدا با او مثل رفتار با یک هیولای خطرناکی بود که باید در هر دقیقه مراقبش بود (ایوب ۷: ۱۱-۱۲). تعجبی نداشت که ایوب نسبت به خدا تلخ شده بود زیرا خدا مرتباً او را

می‌پایید. وقتی ایوب به "یام" (دریا) و "تانین" (نهنگ) اشاره می‌کند که دو موجود افسانه‌ای بودند به این معنا نبود که او افسانه‌ای شرقی را قبول داشت. او از این دو موجود معروف به منظور تشریح مقصود خویش استفاده می‌کرد.

ایوب راهی نداشت که از خدا که "پاسبان بنی آدم" است، فرار کند (آیه ۲۰). اگر ایوب به خواب می‌رفت خدا با خوابهای بد او را می‌ترساند و اگر بیدار بود می‌دانست که خدا او را نگاه می‌کند (۱۰): (۱۴، ۱۳: ۲۷، ۳۱: ۴). او حتی آب دهانش را هم بدون اطلاع خدا نمی‌توانست فرو ببرد. چرا خدا اینقدر نسبت به یک مرد توجه به خرج می‌داد؟ ایوب درخواستش را با یک تقاضای عفو خاتمه داد (ایوب ۷: ۲۰-۲۱). اگر من گناه کرده‌ام پس مرا عفو کن. چرا من باید برای تو و خودم در دسر باشم؟ زمان با سرعت می‌گذرد، پس هر چه زودتر تکلیفم را روشن کن! این اعتراف به گناه نبود چون او در راستی خود پافشاری می‌کرد ولی این فرصتی برای خدا بود که در جاهای دیگر زندگی ایوب کار کند، جاهایی که او از آنها بی‌خبر بود (مزمور ۱۹: ۱۲-۱۴).

سپس ایوب سکوت اختیار کرد. او درد و نومیدی خود را بیان کرده بود و از دوستانش انتظار تفاهم و تشویق را داشت. ولی آیا آن را دریافت می‌کرد؟

حال بیایید به "بلد شوحی" گوش فرا دهیم که سخنرانی مختصری از عدالت خدا ارائه می‌دهد.

فصل سوم

ادامه مباحثه

ایوب ۸-۱۰

"شما ممکن است به اندازه شیطان راست دین و به همان اندازه هم شرور باشید."

جان ولسلی^۱

ضمن ادامه بحث، بلدد سه دلیل منطقی ابراز می‌دارد تا ثابت کند که ایوب گناهکار است و ایوب سه جواب دردناک به دوستانش می‌دهد تا بفهمند که چقدر او پریشان و زجر دیده است.

۱- سه استدلال منطقی (ایوب ۱: ۸-۲۲)

"سخنان دهانت باد شدید است" (ایوب ۸: ۲). آیا می‌توانید فکرش را بکنید که یک مشاور چنین حرفی را به مرد دردمندی که طالب مرگ است بزند؟ بلدد این کار را کرد و در واقع به همین منوال در سخنان بعدیش عمل کرد (۱۸: ۲). ایوب تمام اندوه خود را از دل بیرون ریخته بود و منتظر بود کلامی تسلی بخش بشنود ولی این دوستش می‌گفت سخنان ایوب مثل باد هوا پوچ است.

طرز برخورد بلدد دلیلی داشت: او به قدری مشغول دفاع از عدالت خدا بود که نیاز دوستش را فراموش کرد. "آیا خدا داوری را منحرف می‌سازد" (۸: ۳). بلدد موعظه‌ای از داوری خدا ارائه داد که مطلبش را هم از رویای الیفاز گرفته بود. "آیا انسان خاکی می‌تواند در نظر

¹ John Wesley کشیش و مبشر انگلیسی و بانی فرقه متدیست قرن هجدهم.

خدای خالق، پاک و بی‌گناه باشد؟" (۴: ۱۷، تفسیری). در دفاع از عدل خدا بلدد استدلال منطقی را پیش کشید.

سیرت خدا (ایوب ۱: ۷-۱). این امر بلدد را خشمگین می‌کرد که ایوب حتی تصور کند که خدا مرتکب خطایی شده است. آیا ایوب فراموش کرده است که به هنگام طوفان نوح خدا با گناهکاران و یا با سدوم و عموره چه کرد؟ آیا او خدای قدوس نیست و ذاتش حکم نمی‌کند که آنچه درست و راست است را انجام دهد؟ اکنون ایوب با زیر سؤال بردن خدا، به او کفر می‌گوید و تهمت خطاکاری به او نسبت می‌دهد. درحالی‌که بلدد از نظر الهیات درست می‌گفت که خدا عادل است اما شیوه کاربرد دانش الهیاتی‌اش غلط بود. بلدد فقط به یک جنبه از ذات خدا توجه داشت یعنی به قدوسیت و عدالت او و محبت و رحمت و نیکویی او را فراموش کرده بود. خدا نور است (اول یوحنا ۱: ۵)، ولی فراموش نکنید که همچنین خدا محبت است (اول یوحنا ۴: ۸ و ۱۶). محبت او محبت مقدسی است و قدوسیت او در محبت ابراز می‌شود، حتی موقعی که گناه را داوری می‌کند.

او دو صفت خدا چگونه با هم می‌سازند؟ در صلیب. وقتی مسیح برای گناهان جهانیان جان خود را فدا کرد، عدالت خدا به اثبات رسید، زیرا گناه داوری شد، اما محبت خدا نشان داده شد و نیز نجات دهنده‌ای عطا شد. در واقعه صلیب، خدا هم عادل است و هم عادل کننده (رومیان ۳: ۲۴-۲۶). شریعت خدا می‌گوید کسی که گناه کند خواهد مرد (حزقیال ۱۸: ۴ و ۲۰) و در این مورد خدا به وسیله قربانی کردن پسرش روی صلیب قانون خود را رعایت کرد. در رستاخیز مسیح فیض خدا بر گناه و مرگ پیروز شد. همه کسانی که به گناهان خود اعتراف کنند و به مسیح اعتماد نمایند، نجات خواهند یافت.

در دوران عهد عتیق ایمانداران پیشاپیش به صلیب چشم دوخته بودند و با ایمان به آن منجی که می‌بایستی در آینده می‌آمد، نجات می‌یافتند (یوحنا ۸: ۵۶، رومیان ۳: ۲۵ و عبرانیان ۱۱). ایوب ایماندار بود بنابراین گناهانش توسط خدا برداشته شده بود. حتی اگر ایوب نسبت به خدا مرتکب گناه بزرگی شده بود، خدا با فرزندش بر اساس فیض و رحمت رفتار می‌کرد نه بر اساس قانون. وقتی ما به گناهان خود اعتراف می‌کنیم خدا ما را عفو می‌کند چون نسبت به عهد خود وفادار و نسبت به پسرش که در راه گناهان جان داد، عادل است (اول یوحنا ۱: ۹).

برای ایوب باید بسیار دردناک بوده باشد وقتی از بلدد شنید که می‌گفت فرزندان ایوب به سبب گناه مرده‌اند (ایوب ۸: ۴). شاید بلدد فکر می‌کرد که ایوب را تشویق می‌کند: شاید به خاطر گناهان تو آنان کشته نشدند بلکه برای گناهان خودشان. حالا دیگر آنها قادر نیستند چیزی را عوض کنند ولی تو می‌توانی پس زود باش!

درخواست بلدد در آیات ۵-۷ انعکاسی دیگر از فلسفه شیطان است. "تو می‌گویی گناه نکرده‌ای پس اکنون به درگاه خدا دعا کن تا رفاه را به زندگیت بازگرداند. اگر در حضور خدا آدم درستی باشی او برایت کارهای عظیم خواهد کرد. آیا رفاه بهتر از درد نیست؟"

بلدد خبر نداشت که سخنش به حقیقت خواهد پیوست و بقیه عمر ایوب بهتر از آغازش خواهد بود. به هر صورت زمانی می‌رسید که ایوب در خاتمه نه برای خودش بلکه برای بلدد و سایر دوستانش دعا می‌کرد، زیرا آنان با خدا راست نبودند (۴۲: ۷-۱۳).

حکمت گذشتگان (ایوب ۸: ۱-۱۰). الیفاز تفکر خود را بر مشاهدات و تجربه پایه‌گذاری کرده بود ولی بلدد مردی سنت‌گرا بود که حکمت را در گذشته جستجو می‌کرد. پرسش کلیدی او این بود که

"قدما درباره این مطلب چه گفته‌اند؟" شکی نیست که ما امروز می‌توانیم از گذشته درس بیاموزیم. "جرج سانتانیا"^۲ می‌گوید: "آنانی که گذشته را به یاد نمی‌آورند محکوم به تکرار مجدد آنند." ولی گذشته باید سکانی باشد که ما را هدایت کند، نه لنگری که ما را از حرکت بازدارد. "آلفرد نورت وایتهد" فیلسوف می‌گوید: "همانگونه که گذشته محو می‌شود همانگونه نیز آینده واقع می‌شود." هرگاه مطالبی سالها قبل گفته یا نوشته شده باشد دلیل نمی‌شود که حتماً درست باشد. من دوست دارم نوشته‌های کلاسیک را بخوانم ولی به این نتیجه رسیده‌ام که در این نوشته‌ها میزان حماقت مساوی حکمت است. دکتر "رابرت هاجینز" ویرایشگر "کتابهای معروف دنیای غرب" در دیباچه کتاب نوشته است: "در گفتگویی که برای بیست و پنج قرن در جریان بوده، تمام عقاید دینی و نظریات ظاهر می‌شوند. در این گفتگو اشتباهات بزرگ به همان اندازه حقایق بزرگ به چشم می‌خورد." سنت و سنت‌گرایی دو چیز متفاوت هستند. "جروسلاو پلیکان" مورخ، این اختلاف را به طرز درستی چنین تعریف کرده است: "سنت، ایمان زنده مردگان و سنت‌گرایی ایمان مرده زندگان است."

برای بلدد گذشته به منزله یک زمین پارکینگ بود ولی خدا می‌خواهد که گذشته به منزله سکوی پرتاب باشد. ما کنار قدما می‌ایستیم تا بتوانیم با آنها همگام شویم و به سوی هدفهایی که آنها در جستجویش بودند حرکت کنیم، این شامل شناخت ما از خدا، از انسان و از جهان می‌شود. به همان‌گونه که "جان رابینسون" به اولین مهاجرین قبل از ورود به قاره جدید گفت: "خدا حقایق بیشتری دارد که باید از

² George Santayana فیلسوف و نویسنده آمریکایی متولد اسپانیا (۱۸۶۳-۱۹۵۲).

کلامش شکافته و آشکار شود. " بلدد از قدما نقل قول نکرد؛ زیرا او می‌دانست که ایوب به اندازه خودش با گذشته آشنا است. ولی بلدد روشن کرد که به حکمت قدما بیشتر اهمیت می‌دهد تا به تعلیم مردم معاصر.

مجموعه قرنهای گذشته باید ارزشی بیشتر از سخنان مردمی که "همین دیروز به دنیا آمده‌اند" داشته باشد. زندگی‌مان به قدری کوتاه است که قادر نیستیم همه چیزهایی را که آنان به ما می‌آموزند، دریافت کنیم. ما سایه‌ای هستیم که در گذر است، پس بهتر است تا آنجا که فرصت داریم حکمت را کسب نماییم.

شواهد در طبیعت (ایوب ۱: ۱۱-۲۲). در این شعر حکمت در حالیکه بلدد بر پایه اصل "علت و معلول" بحث می‌کرد احتمالاً بعضی از گفته گذشتگان را خلاصه کرده است. اگر این قانون در طبیعت صدق می‌کند پس چرا به زندگی انسان ارتباطی نداشته باشد؟ او نی را از میان گیاهان مثال می‌زند: نی اگر آب نخورد، پژمرده شده و از بین می‌رود (۱۱-۱۳). ایوب نیز در حال پژمرده شدن و خشکیدن بود، بنابراین می‌بایستی علتی در کار باشد. او ریاکار بود و امیدش بر باد می‌شد!

بلدد پس از گیاهان به عنکبوتها می‌پردازد (آیات ۱۴-۱۵). آیا شما می‌توانید از تار عنکبوت آویزان شده خود را محکم نگه دارید؟ البته که نه! مهم این نیست که شما چقدر اطمینان داشته باشید ولی تار عنکبوت پاره خواهد شد. اطمینان ایوب نیز چنین بود: در یک زمان معین این رشته پاره می‌شد و او سقوط می‌کرد.

سومین مثال از باغچه بود: اگر شما گیاهی را از ریشه درآورید هر قدر هم که دوام داشته باشد، سرانجام خشک خواهد شد (آیات ۱۶-۲۲). بر ریشه ایوب بلا وارد شده و او در حال پژمردن است و علتش نیز

گناه می‌باشد. هیچ‌کس گیاه خوبی را ریشه‌کن نمی‌کند تا آن را دور اندازد، پس می‌بایستی در زندگی ایوب اشکالی وجود داشته باشد که خدا او را اینچنین ریشه‌کن می‌کند. خدا علف هرزه نمی‌کارد و گیاهان خوب را دور نمی‌ریزد! بلدد بار دیگر قول قبلی خود را مورد تأکید قرار داد، که اگر ایوب به گناهان خود اقرار کند و رابطه‌اش را با خدا اصلاح نماید، خدا ثروت برباد رفته او را مسترد می‌نماید و بدینگونه وسوسه شیطان بار دیگر تکرار شد!

۲- سه سؤال دردناک (ایوب ۹: ۱ تا ۱۰: ۲۲)

از این مرحله به بعد تأکید در گفتگو روی عدالت خدا بنا شده و تصویری که ذهن ایوب را به خود مشغول کرده، یک دادگاه قانونی است. او می‌خواهد خدا را به دادگاه ببرد تا فرصتی بیابد و صداقت خود را ثابت کند. نگاهی به بعضی از لغات این امر را نشان می‌دهد:

دعوی (ایوب ۹: ۳، ۱۰: ۲) = طرح دادخواست

جواب (۹: ۳، ۱۶) = شهادت در دادگاه

قاضی (آیه ۱۵) = مدعی و متهم کننده

تعیین وقت (آیه ۱۹) = احضار به دادگاه

حکم (آیه ۳۳) = میانجی، رابط بین دو نفر

دلیل (۱۳: ۳) = محاجه و استدلال

دادخواست (۱۳: ۱۸) = مرتب ساختن دعوی

دفاعیه (۱۳: ۱۹ و ۲۳: ۶) = مخاصمه در دادگاه

به من گوش دهید (۳۱: ۲۱) = متهم کننده

در بابهای ۹ و ۱۰ ایوب سه سؤال می‌کند:

۱- چگونه می‌توانم در پیشگاه خدا پارسا و درستکار شمرده شوم (۹: ۱-۱۳).

۲- چگونه می‌توانم خدا را در دادگاه ملاقات کنم (آیات ۱۴-۳۵).

۳- چرا من به دنیا آمدم (۱۰: ۱-۲۲).

می‌بینید که چگونه این سؤالات به هم مربوط می‌شوند. ایوب درستکار است ولی باید این را ثابت کند. چطور یک انسان فانی می‌تواند در پیشگاه خدا درستکار (پارسا) به شمار آید؟ آیا می‌تواند خدا را به دادگاه بکشد؟ ولی اگر خدا قدمی جلو نگذارد و به نفع ایوب شهادت ندهد، پس هدف از این همه درد و رنج چیست؟ اصلاً چرا ایوب به دنیا آمد؟

چطور می‌توانم در پیشگاه خدا عادل باشم (ایوب ۹: ۱-۱۳). این سؤال در مورد نجات نیست (چگونه می‌توانم پارسا شمرده شوم). سؤال در مورد تبرئه شدن می‌باشد (چطور می‌توانم در دادگاه بی‌گناه محسوب شوم). اگر کسی سعی می‌کند خدا را به دادگاه برود او نخواهد توانست یک هزارم سؤالات خدا را پاسخ دهد! با این وجود ایوب هیچ راه دیگری برای تبرئه کردن خود نزد دوستانش پیدا نمی‌کرد.

قسمت بیشتر این بخش شامل بیانیهای است که بر صفات خدا تمرکز یافته، به ویژه حکمت و قدرت شکست ناپذیر او که بر آسمان و زمین تسلط دارد. آیا کسی جرأت می‌کند به دادگاهی برود که طرف مقابلش به قدری قدرتمند باشد که زمین را بلرزاند، ستارگان را بیافریند و بر امواج راه رود؟ (اشعیا ۴۴: ۲۴، عاموس ۴: ۱۳).

ولی خدا نه تنها شکست ناپذیر است، بلکه نامرئی نیز می‌باشد. ایوب نمی‌توانست او را ببیند و یا او را متوقف سازد تا حکم جلبش را به دستش بدهد. خدا هر چه را می‌خواهد انجام می‌دهد و هیچ‌کس

نمی‌تواند او را مورد سؤال قرار دهد. حتی "رحب" غول‌آسا (ایوب ۹: ۱۳) یکی دیگر از هیولاهای افسانه‌ای مثل "یام" و "تانین" مجبور است در برابر عظمت خدا سر فرود آورد.

چگونه می‌توانم خدا را در دادگاه ملاقات کنم (ایوب ۹: ۱۴-۳۵).

ایوب برای اینکه بی‌گناهی خود را ثابت کند، لازم بود خدا را به دادگاه ببرد. حال فرض کنیم که خدا حکم جلب دادگاه را می‌پذیرفت. آنگاه ایوب چه داشت که بگوید یا انجام دهد؟ او با مجسم کردن چنین حالتی، موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد:

۱- اگر خدا بیاید من چه خواهم گفت (۹: ۱۴-۱۹)، ایوب چگونه می‌توانست به بازجویی خدا پاسخ دهد؟ چگونه کسی در حضور خدا استدلال می‌کند یا دعوی خود را به پیشگاه او می‌برد؟ اگر خدا جواب می‌داد، ایوب باور نمی‌کرد که این واقعاً صدای خداست و اگر ایوب چیز خلافی می‌گفت خدا او را بیشتر مبتلا می‌ساخت. بالاخره وقتی ایوب خدا را ملاقات کرد (بابهای ۳۸-۴۱) خدا هفتاد و هفت سؤال از او کرد! ایوب نتوانست حتی یکی را هم جواب دهد. تنها پاسخ او این بود که به نادانی خود اعتراف کند و مهر سکوت بر لبهای خود بزند.

۲- اگر بی‌گناهی خود را اعلام کنم، بعد چه خواهد شد (۹: ۲۰-۲۴)؟ این امر آزادی ایوب را تضمین نمی‌کرد. الیفاز و بلدد هر دو ادعا کرده بودند که خدا به پارسایان پاداش می‌دهد و گناهکاران را مجازات می‌کند ولی ایوب می‌گفت که خدا گاهی آدم پارسا و آدم گناهکار را با هم از بین می‌برد. قاضی‌های ظالم، مردمان درستکار را محکوم و خدانشناسان را کمک می‌کنند و ظاهراً خدا در این مورد کاری انجام نمی‌دهد. ایوب خدا را به بی‌عدالتی نه تنها در حق خود و خانواده‌اش متهم می‌کرد بلکه نسبت به سایر افراد بی‌گناه جهان نیز او را زیر سؤال می‌برد.

۳- اگر سعی کنم خوشحال باشم چه سودی خواهد داشت (۹: ۲۵-۳۱). برای ایوب زمان رو به پایان می‌رفت. مثل پیک‌های پادشاهان که سوی مقصد می‌شتابند و قایق‌های پاپیروس که در رود نیل به سرعت به طرف پایین در حرکتند و مثل عقابی که ناگهان از آسمان به زمین فرود می‌آید. شاید بهتر است که ایوب روحیه مثبت‌تری نسبت به مذلت خویش نشان دهد و دردش را فراموش کند و لبخند بزند (آیه ۲۷). اما آیا این چیزی را عوض می‌کند؟ هرگز!

او هنوز در پیشگاه خدا گناهکار به حساب می‌آید، از سوی دوستانش مردود و بر تل خاکستر با درد و بیماری می‌نشیند. حتی اگر شستشو نیز می‌کرد و رخت خود را به نشانه تواضع و طهارت در نظر عموم عوض می‌کرد باز هم از این ترس داشت که خداوند چه خواهد کرد. برای ایوب واضح بود که خدا بر ضد اوست و هر قدمی که او در این دنیا بردارد از بالا خنثی خواهد شد. شخص متهم ممکن است در دادگاه تبسم کند و خودش را شجاع جلوه دهد ولی نمی‌تواند قاضی را از گفتن کلمه "گناهکار" منصرف کند.

۴- ای کاش من یک میانجی داشتم (۹: ۳۲-۳۵). اگر خدا یک انسان بود، آن وقت ایوب می‌توانست به او نزدیک شده و دعوی خود را مطرح کند. اگر میانجی یا حکمی در کار بود که بین او و خدا قرار گیرد، او می‌توانست چوب تنبیه را دور کند و ایوب و خدا را در کنار هم بیاورد. ولی خدا انسان نیست و میانجی وجود ندارد، در اینجا است که عیسی مسیح وارد صحنه می‌شود! عیسی خداوند است و او انسان شد تا پدر را آشکار سازد (یوحنا ۱۴: ۷-۱۱) و گناهکاران را به سوی خدا بیاورد (اول تیموتائوس ۲: ۵-۶، اول پطرس ۳: ۱۸). او همان "میانجی" و حکمی است که قرن‌ها پیش ایوب در طلبش بود (ایوب ۱۶: ۲۱).

چرا من به دنیا آمده‌ام (ایوب ۱۰: ۱-۲۲)؟ بحث ایوب در اینجا این است که خدا او را آفریده و حیات بخشیده است (آیات ۳، ۸-۱۲ و ۱۸-۱۹)، ولی خدا با او مثل مخلوق دست خود رفتار نمی‌کند. بعد از صرف آن همه وقت و کوشش در آفرینش ایوب، خدا مشغول نابود کردن او بود. مضاف بر این خدا ایوب را مورد داوری قرار داده بود، بدون نشان دادن اتهامش (۲). تعجب ندارد که ایوب در مانده، تلخکام و گیج شده بود (آیات ۱ و ۱۵). توجه داشته باشید که در این فصل ایوب مستقیماً با خدا سخن می‌گوید نه با دوستانش.

خدا انسان نیست که چیزی را نداند و مجبور به تحقیق و تفتیش امور شود و با زمان بجنگد (آیات ۴ و ۶). خدا ابدی است و می‌تواند هر قدر که بخواهد از وقت استفاده کند و خدا از همه چیز آگاه است و مثل یک کارآگاه نیازی به تحقیقات ندارد. ایوب قبلاً درخواست حکم نموده بود (۹: ۳۳) ولی اکنون محتاج نجات دهنده‌ای است (۱۰: ۷) تا از داوری نجات یابد. خدا به منزله نگهبان دائمی تمام حرکات ایوب را زیر نظر داشت (آیه ۱۴). او مثل شیر در کمین ایوب نشسته (آیه ۱۶) و با لشگر خود به وی حمله می‌کرد (آیه ۱۷). ایوب در محاصره قرار گرفته بود و راه فراری نداشت.

بنابراین سؤال ایوب منطقی به نظر می‌آید: "پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟" (آیه ۱۸). وجود ایوب در این دنیا به قدری بی‌معنی به نظر می‌رسید که او به خدا التماس می‌کرد قبل از اینکه عمرش به پایان برسد چند لحظه آرامش و خوشی به او بدهد. او می‌دید که عمرش به سرعت در گذر است (۷: ۶-۷، ۹: ۲۵-۲۶) و نمی‌بایستی یک لحظه وقتش بیهوده تلف شود. او دعا می‌کرد: "مرا تنها بگذار تا قبل از اینکه به دنیای ظلمت بروم کمی آسایش بیابم!"

ایوب نمی‌توانست درک کند که خدا چه کاری می‌کند و مهم این بود که او متوجه نشود. اگر ایوب می‌دانست که خدا او را به صورت حربه‌ای به کار می‌برد تا شیطان را شکست دهد او می‌توانست راحت بنشیند و با اعتماد منتظر پایان جنگ باشد. ولی وقتی ایوب اوضاع خود را بررسی می‌کرد همان سؤالی را مطرح کرد که شاگردان عیسی مسیح در هنگام تدهین عیسی با عطر توسط مریم مطرح کردند: "چرا این تلف شد" (مرقس ۱۴: ۴). قبل از اینکه ایوب را به شدت نقد کنیم به یاد بیاوریم زمانی که شنیدیم جوانی بر اثر تصادف فوت کرده یا بچه‌ای از دست رفته، چند مرتبه ما هم همین سؤال را کردیم؟

اگر چیزی از روی ایمان و محبت به مسیح تقدیم شده باشد، هرگز تلف نخواهد شد. رایحه عطر تقدیمی مریم قرنهاست که از بین رفته ولی عظمت ستایش او سالیان سال باعث برکت بوده و هنوز هم ادامه دارد. ایوب ورشکسته و مریض بود و تنها چیزی که می‌توانست به خدا تقدیم کند رنج و دردش در ایمان بود و این همان چیزی بود که خدا لازم داشت تا شیطان را ساکت کند.

وقتی "ویلیام وایتینگ بردن" در حین سفر بشارتی در سال ۱۹۱۳ در مصر فوت کرد، بعضی ممکن بود پرسیده باشند "چرا تلف شد" ولی خدا هنوز هم این داستان کوتاه او را برای تشویق مردم به کار می‌برد تا تمامیت وجود خود را به مسیح تقدیم کنند.

وقتی "جان و بتی استم" در ۱۹۳۴ در چین شهید شدند بعضی‌ها گفتند "چرا تلف شد" ولی کتاب پیروزی جان و بتی به قلم خانم تیلور که در سال ۱۹۳۵ منتشر شد هنوز هم زندگی افراد را دگرگون می‌کند. دوست من (که اکنون همسر من می‌باشد) برای بیست و یکمین سال تولدم یک جلد از این کتاب را به من هدیه داد و مطالبش هنوز هم قلب مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد.

وقتی پنج خادم مسیح در اکوادور به دست بومیهای "آوکا" کشته شدند، بعضی این اتفاق را "حادثه دردناک اتلاف نیروی انسانی" شمردند. اما خدا طوری دیگر به آن نگریست و داستان این قهرمانان ایمان از آن به بعد باعث تقویت و برکت کلیسا شده است.

ایوب سؤال کرد "چرا من به دنیا آمده‌ام؟" با در نظر گرفتن تمام ضررها و درد و رنجهای شخصی، به دنیا آمدنش نوعی اتلاف به نظر می‌رسید! ولی خدا در آن زمان می‌دانست چه می‌کند و اکنون هم می‌داند چه می‌کند. یعقوب چنین می‌نویسد: "اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبر ایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است" (یعقوب ۵: ۱۱). اگر کسی این را به ایوب می‌گفت، باورش نمی‌شد ولی با این وجود حقیقت بود. برای او حقیقت داشت و امروزه برای ما نیز حقیقت دارد. باورش کنید!

میان پرده

کلمه‌ای که حکم ترجمه شده است در زبان عبری در کتاب ایوب ۹: ۳۳ به معنی شخص ثالثی است که شفاعت می‌کند و او کسی است که اختیار دارد برای آنانی که می‌خواهند اختلافشان را حل کنند، روزی را معین کند. در مشرق زمین شخص ثالث درست بر سر طرفین می‌گذاشت تا یادآور شود که اختیار دارد مسأله را حل کند.

ایوب جداً خواهان ملاقات کردن با خدا در دادگاه بود. هر چند کسی را نداشت که وکالتش را بر عهده بگیرد. او می‌گفت "من آرزو دارم با خدا محاجه نمایم" (۱۳: ۳). "راه خود را به حضو وی ثابت خواهم ساخت" (آیه ۱۵). "دعوی من این است، من می‌دانم که تیرئه خواهم شد" (آیه ۱۸). او فکر می‌کرد خدا با او رفتار عادلانه نداشته است. "تضرع می‌نمایم اما انصاف در کار نیست" (۱۹: ۷). خدا "حق" مرا گرفته است (۲۷: ۲) و ایوب تقاضا داشت که در پیشگاه تخت الهی به او فرصت دادرسی داده شود. ولی فرصت فرا رسید و ایوب چیزی نداشت بگوید.

فصل چهارم

مرد خشمگین "جوانتر"

ایوب ۱۱-۱۴

"آرزوی من این است که بدانم چرا رنج می‌کشم، فقط
می‌خواهم مطمئن شوم که رنجم به خاطر توست."
لاوی بیترزهاک بردیچر^۱

سه دوست ایوب مردانی پیر بودند، بنابراین می‌بایستی صوفر جوانتر بوده باشد و از این جهت نیز آخر همه صحبت کرده است. اولین سخنرانی‌اش طولانی نیست ولی مخاصمه او کوتاهی سخنش را جبران کرده است و نشان می‌دهد که صوفر خشمگین‌تر است. برای ابراز خشم منصفانه زمان و مکان مناسبی وجود دارد (افسیان ۴: ۲۶). ولی تل خاکستر ایوب مکان مناسبی نبود. "زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی‌آورد" (یعقوب ۱: ۲۰). آنچه ایوب احتیاج داشت دست امداد بود نه سیلی بر صورتش.

صوفر به ایوب سه اتهام وارد کرد: ایوب گناه کرده است (ایوب ۱۱: ۱-۴)، ایوب از خدا بی‌خبر است (آیات ۵-۱۲)، درمورد توبه کردن لجوج است (آیات ۱۳-۲۰). ایوب در پاسخ خود به هر سه اتهام پاسخ می‌دهد: او عظمت خدا (باب ۱۲) و بی‌گناهی خود را مورد تأکید قرار می‌دهد (باب ۱۳)، ولی چون امیدی ندارد، چرا دیگر توبه کند؟ (ایوب ۱۴).

Levi Yitzhak Berditcher¹

۱- سه اتهام از سوی صوفر (ایوب ۱۱: ۱-۲۰)

بعد از اتهاماتی که الیفاز و بلدد به ایوب وارد کردند، صوفر می‌بایستی آنقدر عقلش می‌رسید که رحم و شفقت داشته باشد و به نحو بهتری با ایوب برخورد نماید.

ایوب بر راستی خود پافشاری می‌کرد و برایش اهمیت نداشت که خدا چه می‌کند و یا دوستانش چه می‌گویند، بنابراین چه لزومی داشت که آن گفتگو ادامه پیدا کند؟ چقدر جای تأسف است وقتی اشخاصی که باید در خدمت به دیگران سهیم باشند باعث فلاکت آنان می‌شوند. "خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان" (رومیان ۱۲: ۱۵) پند خوبی است که باید از آن پیروی کنیم.

"ایوب گناهکار است" (۱۱: ۱-۴). مانند بلدد (۸: ۲) صوفر وقتی حرفش را شروع کرد، سخنان ایوب را "باد تند" خواند. چقدر جای تأسف است که این سه دوست به جای توجه کردن به احساسات ایوب، به سخنانش توجه داشتند. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید "هرچند رو در رو مکالمه می‌کنند، لیکن قلوب آنها هزاران مایل با هم فاصله دارد." واقعاً این امر در آن تل خاکستر حقیقت داشت. دیگر آنکه داشتن اطلاعات با تبادل نظر یکسان نیست. "سیدنی جی هریس"^۲ به ما یادآور می‌شود که "اطلاعات یعنی دادن آگاهی اما مکالمه یعنی برقراری ارتباط."

نه تنها صحبت‌های ایوب تو خالی بود بلکه "دروغ" می‌گفت و مسخره می‌کرد (۱۱: ۳). آنچه ایوب در مورد خدا می‌گفت حقیقت نداشت و او را با اشخاص حراف که بدون تعمق سخن می‌گویند مقایسه می‌کردند. آنچه ایوب درباره خودش می‌گفت دروغ محض بود، چون

Sidney J. Harris²

او در پیشگاه خداوند پاک نبود. برای حفظ موضع صداقت خود از سخنان ایوب چنین استنباط می‌شد که بی‌گناه است که این امر حقیقت نداشت (۹: ۲۰-۲۱، ۱۰: ۷).

ایوب از خدا بی‌خبر است (ایوب ۱۱: ۵-۱۲). درخواست صوفر در آیه ۵ موقعی که خدا ظاهر شد جواب داده شد (۳۸: ۱)، ولی خداوند صوفر و دوستش را توبیخ کرد نه ایوب را! خدا از ایوب به علت گفتن حقیقت تعریف کرد.

صوفر می‌خواست که ایوب عظمت، عمق، عرض و طول حکمت آسمانی خدا را درک کند (۱۱: ۸-۹). با گفتن این مطلب صوفر به این ادعا اشاره می‌کرد که خودش از ابعاد وسیع حکمت الهی برخوردار است و اگر ایوب گوش فرا دهد، او می‌تواند وی را تعلیم دهد. متأسفانه صوفر از ابعاد وسیع محبت خدا بی‌خبر بود (افسیان ۳: ۱۷-۱۹) و نتوانست قدری از آن محبت را با ایوب سهیم شود.

وقتی صوفر می‌گفت رازهای حکمت خدا "دو طرف" دارد (ایوب ۱۱: ۶)، چه منظوری داشت؟ ممکن است که مقصود این باشد که حکمتش کامل است (اشعیا ۲: ۴)، یا اینکه خدا دو برابر آنچه ایوب فکر می‌کند، حکمت دارد. یک ترجمه دیگر چنین می‌گوید: "حکمت دو طرف دارد" (ایوب ۱۱: ۶)، طرف کوچک آن را ما می‌بینیم ولی طرف خیلی بزرگتر را فقط خدا می‌تواند ببیند.

چون خدا از همه چیز آگاه است، همه چیز را در مورد ایوب می‌داند و می‌تواند او را بیشتر از این تنبیه کند. گفتن این عبارت که "ممکن بود از این بدتر باشد" برای مردی که نیمه جان است و خانواده و سرمایه و سلامتی خود را از دست داده است یقیناً موجب تسلی نخواهد بود. کسی نمی‌تواند کمیت رنج و درد را مانند میوه در فروشگاه اندازه گیری کند. از نحوه نابخردانه‌ای که دوستان ایوب درباره وضعیتش

سخن می‌گفتند چنین برداشت می‌شود که آنان فاقد فهم بودند. کتاب تلمود یهودیان می‌گوید: "هر چه رنج و غم عمیق‌تر باشد زبانش کوتاهتر است."

دو سؤالی که در آیه ۷ مطرح شده، انتظار جواب منفی دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند "عمق‌های خدا را دریافت کند" یا "به‌کنه قادر مطلق برسد." البته ایوب هرگز ادعا نمی‌کرد که همه چیز را در مورد خدا می‌داند ولی آنچه می‌دانست به او جرأت می‌داد که در راستی خود ایستادگی کرده و مأیوس نشود.

خدا در مقابل ما جوابگو نیست. او می‌تواند هر که را بخواهد دستگیر و زندانی کند، دادگاه تشکیل بدهد و حکم صادر کند، بدون آنکه کسی سخنی به اعتراض به زبان آورد (آیه ۱۰ و ۹: ۱۲). خدا می‌داند چه کسی حکیم است و چه کسی احمق، چه کسی پاک و چه کسی گناهکار است. چون خدا ایوب را داوری کرد، پس باید ایوب گناهکار باشد.

صوفی اتهامات خود را با استناد به یک ضرب‌المثل خاتمه داد (۱۱):
 (۱۲) که درک معنی دقیقش آسان نیست. شاید منظور این مثل این است که مهم نیست که شخص چقدر نادان به دنیا آمده باشد، اگر به اندازه خر وحشی نیز نادان باشد هنوز جای امیدواری باقی است که او تبدیل به شخص فهمیده‌ای شود یا ممکن است این مثل ضد آن را بگوید: "مرد جاهل آن وقت فهیم می‌شود که کره الاغ وحشی انسان متولد شود." با در نظر گرفتن خشم و اظهارات توهین‌آمیز صوفی گویا هر دو ترجمه فوق در این مورد صدق می‌کند.

ایوب مردی لجوج است و باید توبه کند (ایوب ۱۱: ۱۳-۲۰). در آیه ۱۸ صوفی ایوب را تشویق کرده می‌گوید: "جای امیدواری باقی است." آنگاه توضیح می‌دهد که ایوب چگونه می‌تواند این امر را

تجربه کند. خدا او را به فراوانی برکت خواهد داد و گرفتاریهایش را مرتفع خواهد ساخت. ایوب می‌تواند بار دیگر سرش را بلند کند و ترسهایش از بین خواهد رفت (آیه ۱۵ و ۱۰: ۱۵). او مذلت خود را مثل آبی که از روی سد می‌گذرد فراموش خواهد کرد (۱۱: ۱۶). خدا به او عمر طولانی خواهد داد و روزی نوین بر او طلوع خواهد نمود (آیه ۱۷). او در نور، نه در تاریکی عالم اموات، ساکن خواهد شد (۱۰: ۲۰-۲۲) و امنیت الهی به همه ترسهایش پایان خواهد داد (۱۱: ۱۹-۲۰).

ولی اگر ایوب طالب این برکات بود، می‌بایستی آنها را بر طبق شرایطی که صوفر تعیین می‌کرد، دریافت نماید. بله، امید باقی بود ولی امیدی مشروط و آن اینکه: ایوب می‌بایستی توبه کند و گناهانش را اعتراف کند (آیات ۱۳-۱۴). صوفر ایوب را وسوسه می‌کند تا با خدا وارد معامله‌ای شود تا بتواند از گرفتاریهایش رستگار شود. این درست همان کاری بود که شیطان هم می‌خواست که ایوب انجام دهد. در ۱: ۹ شیطان پرسیده بود "آیا ایوب مجاناً از خا می‌ترسد؟" شیطان به ایوب تهمت می‌زند که ایمانش جنبه سودجویی دارد یعنی ایمانی که وعده رفاه را مشروط به اطاعت می‌داند. اگر چنانچه ایوب نصیحت صوفر را می‌پذیرفت خود را مستقیم در دامن دشمن می‌افکند.

ایوب "ایمان تجارتي" نداشت، که با خدا چانه بزند. او ایمانی مطمئن داشت که می‌گفت: "اگر چه مرا بکشد برای او انتظار خواهم کشید." این جمله نشان نمی‌دهد که او مردی است که می‌خواهد از یک راه آسان از مشکلات خود رهایی بیابد. آقای "سی. اچ. اسپرجان"^۳ گفته است: "ایوب دلایل خداوند را نمی‌فهمید، ولی به اعتماد نمودن به نیکویی خداوند ادامه داد ایمان همین است!"

³ C. H. Spurgeon واعظ انگلیسی بیست و نهمین قرن نو زدهم.

۲- سه اظهار مثبت ایوب (ایوب بابهای ۱۲ تا ۱۴)

سخنان صوفر کوتاه بود، ولی مدت‌ها طول کشید تا ایوب پاسخ یک یک اتهامات او را بدهد. ایوب از اتهام دوم شروع کرد که می‌گفت ایوب از خدا چیزی نمی‌داند (۱۱: ۵-۱۲). ایوب با تأکید پاسخ داد که او مثل آنان حکمت و فهم دارد (باب ۱۲). سپس به سؤال اول صوفر جواب داد که گفته بود ایوب مقصر و گناهکار است (۱۱: ۱-۴). ایوب دوباره راستی خود را مورد تأکید قرار داد (باب ۱۳). آنگاه ایوب با نکته سوم صوفر کلامش را خاتمه داد که گفته بود هنوز امید باقی است (۱۱: ۱۳-۲۰). در باب ۱۴ ایوب اقرار می‌کند که امیدش تقریباً به پایان رسیده است.

عظمت خدا (باب ۱۲). اولاً ایوب اعتراض کرد از اینکه دوستانش ادعا کرده بودند که حکمت آنان از او بیشتر است. درست بود که آنها از ایوب مس‌تر بودند ولی سن تضمین نمی‌کند که شخص صاحب حکمت باشد. همانگونه که افراد جوان نادان وجود دارند، افراد پیر نادان نیز در دنیا پیدا می‌شوند. سپس ایوب آنها را از اینکه نسبت به وی عاطفه‌ای ابراز نداشتند و او را مورد تمسخر قرار داده بودند، توبیخ نمود. او احساس می‌کرد که مرد راست و کاملی است، همانطور که خداوند درباره‌اش گواهی داده بود (۱: ۱ و ۸، ۲: ۳). "در افکار آسودگان برای مصیبت اهانت است. مهیا شده برای هرکه پایش بلغزد. خیمه‌های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک می‌سازند ایمن هستند که خدای خود را در دست خود می‌آورند" (۱۲: ۵-۶).

صوفر مدعی بود که حکمت در دسترس انسان نیست (۱۱: ۷-۹)، ولی ایوب می‌گفت مخلوقات خدا می‌توانند به آنها آنچه احتیاج دارند تعلیم دهند (ایوب ۱۲: ۷-۱۱، پیدایش ۱: ۲۶-۲۸). حتی مخلوقات

بی‌زبان هم می‌دانند که همه چیز به دست خدا ساخته شده و ادامه حیاتشان در دست اوست. در حقیقت نفس دهان هم که از آن برای متهم ساختن ایوب استفاده می‌کردند هدیه خداوند بود و خدا قادر بود بدون اجازه آنان آن را قطع کند. خدا به مردان و زنان، توانایی چشیدن و آزمودن غذا را داده است. آیا او به آنان توانایی مهمتری نمی‌دهد تا کلام را بسنجند و حقیقت را ارزیابی کنند (ایوب ۱۲: ۱۱).

در آیات ۱۲-۲۵ ایوب حکمت و قدرت خدا را شرح می‌دهد. آیه ۱۲ احتمالاً به خدا اشاره دارد. "قدیم الایام" و "صاحب عمر طولانی"، این اسامی آسمانی سرزنش برای دوستان پیر ایوب بود که گمان می‌کردند که سالهای تجربه‌شان موجب کسب علم فراوان شده است!

ایوب اشاره کرد که خدا در مورد آنچه در طبیعت و در مورد اشخاص انجام می‌دهد، کاملاً مختار است (آیات ۱۴-۱۵ و ۱۶-۲۵ را ملاحظه کنید). آنچه را نابود می‌کند دوباره سازی نتوان کرد و آنچه را می‌بندد باز نتوان نمود (مکاشفه ۳: ۶-۸). او می‌تواند سیل و قحطی بفرستد و هیچ‌کس قادر نیست مانع او شود (ایوب ۱۲: ۱۵). او می‌داند که چه بکند و قدرت آن را دارد به انجامش برساند (آیات ۱۳ و ۱۶).

در مورد پادشاهی او بر انسانها، مهم نیست آنان در چه مقامی هستند، خدا بر امور مسلط است. ایوب این چنین استدلال می‌کرد که همه مردم در زندگی با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند زیرا خدا می‌تواند هر چه بخواهد انجام دهد. خدا تبعیض قائل نمی‌شود و مقام، میزان ثروت و موقعیت اجتماعی اشخاص در او بی‌تأثیر است.

برای مثال اگر اراده خدا باشد مشاورین پادشاه اقتدار و ثروت خود را از دست خواهند داد و قضات گیج و مجنون خواهند شد. در حقیقت، خود پادشاهان نشان سلطنتی خود را از دست خواهند داد و کاهنان (شاهزادگان آیه ۱۹) خلع ید شده به اسارت کشیده خواهند شد. انسانهای

با فکر و تدبیر مثل مشاورین مشایخ ساکت خواهند شد (آیه ۲۰)، اهانت را بر نجیبان می‌ریزد (آیه ۲۱) و کمر بند مقتدران را سست می‌کند.

ولی خدا بر امت‌ها و نیز بر افراد تسلط دارد (آیات ۲۳-۲۵ و دانیال ۲: ۲۰-۲۲، اعمال ۱۷: ۲۴-۲۸). او می‌تواند کشوری را وسعت و گسترش دهد و یا آن را نابود سازد. او قادر است آن را به اسارت بپسارد. تنها کاری که لازم است بکند این است که حکمت را از رهبران بگیری و نابودی آنها را حتمی خواهد نمود. اشخاص مغرور دوست ندارند این پیام را بشنوند. از زمان خونخ (پیدایش ۴: ۱۶-۱۸) و برج بابل (پیدایش ۱۱: ۱-۹)، بشر سعی کرده است بدون خدا چیزهایی بسازد و کارها را اداره کند و نتیجه نهایی همیشه شکست و داوری بوده است.

صداقت ایوب (باب ۱۳). در این بخش از دفاعیه خود ایوب اول نومییدی خود را در مورد سه دوستش (آیات ۱-۲۱)، سپس ایمانش را به خداوند ابراز می‌دارد (آیات ۱۳-۱۷) و بالاخره آرزویش در مورد اینکه خداوند نزدش بیاید و این مسأله را یکبار و برای همیشه حل کند بیان می‌کند (آیات ۱۸-۲۸).

۱- *نا/مییدی (آیات ۱-۱۲).* دوستان ایوب مایه تشویق او نبودند. آنان خود را نسبت به ایوب برتر پنداشته، حالت قضاات را اتخاذ کرده بودند. آنان خیال می‌کردند خدا را بهتر از ایوب می‌شناسند. با او در غم و دردش همدردی نکردند. ایوب آنان را "دروغ باف" و "طیب‌های بی‌ارزش" و "مدافعین متقلب خدا" خواند.

کلمه "جعل کردن" در ۱۳: ۴ معنی "تزویر" را نیز می‌دهد. آنها از رنگ مزورانه دروغهای خود بر گفتگوها می‌مالیدند تا از مسائل اجتناب کرده و عقاید سنتی خود را حفظ کنند (مزمور ۱۱۹: ۶۹). آنها

به مسائل به طور سطحی می‌نگریستند و به عمق و به حقیقت خدا و احساسات ایوب اهمیت نمی‌دادند. مشاوره‌ی که سطحی فکر کند کاری انجام نمی‌دهد. اگر بخواهیم به مردم کمک کنیم باید خیلی عمیق‌تر برویم و این مستلزم محبت، شهامت و شکیبایی است.

به صورت طبیبان، تشخیص آنان غلط و درمانشان بی‌فایده بود (ارمیا ۶: ۱۴، ۸: ۱۱) و به عنوان مدافعین خدا بهتر بود که سکوت اختیار می‌کردند؛ چون نمی‌دانستند درباره خدا چه صحبت می‌کنند. آنان چنان دید خشک و تنگی از خدا داشتند و چنان نسبت به ایوب مغرضانه رفتار می‌کردند که تمام استدلالشان بافتی از دروغ بود. اگر خداوند ورق را برمی‌گردانید و آنان را امتحان می‌کرد چکار می‌کردند؟ (رومیان ۱۴: ۱-۱۳). "بیانات شما پیشیزی ارزش ندارد. استدلال‌هایتان چون دیوار گلی سست و بی‌پایه است" (ایوب ۱۳: ۱۲، تفسیری). آنچه این سه دوست گمان می‌کردند بیاناتی عمیق از حقیقت است، فقط خاکستری دوباره گرم شده از آتشفشان کهنه و دیزی گلی خام بود که از هم می‌پاشد. یک مشاور خوب به غیر از حافظه خوب به چیزهای دیگری نیز احتیاج دارد. او احتیاج دارد به حکمت مخصوص تا بداند چطور حقیقت را به نیاز روزمره مردم ربط دهد.

۲- اعلام (آیات ۱۱۳-۱۱۲). این یکی از بزرگترین بیانات ایمان در کتاب مقدس است، ولی باید زمینه‌اش را کاملاً درک نمود. ایوب می‌گوید: "من شکایتم را مستقیماً به پیشگاه خداوند می‌برم و حقانیت خود را ثابت می‌کنم. می‌دانم که وقتی به حضور خداوند می‌روم جانم را در کف دستم گذاشته‌ام، زیرا او قادر است مرا بکشد. اما اگر مرا نکشد، این دلیل بر آن است که من آن ریاکاری که شما فکر می‌کنید نیستم." بعدها ایوب سوگند یاد می‌کند و می‌خواهد که خدا داوریش کند (باب ۲۷).

شخصاً به حضور خدا نزدیک شدن حاکی از یک ایمان قوی بود (خروج ۳۳: ۲۰، داوران ۱۳: ۲۲-۲۳). ولی ایوب آنقدر به راستی و درستی خود اطمینان داشت که حاضر بود تن به این کار بدهد. بهر حال، اگر او کاری را انجام نمی‌داد باز هم می‌مرد، اگر خدا او را رد می‌کرد نیز می‌مرد؛ ولی همواره این امکان باقی بود که خدا صداقت او را ثابت کند.

۳- *آرزوی ایوب (آیات ۱۸-۲۱)*. این عبارات خطاب به خدا می‌باشد. ایوب "دعوی خود را آماده کرده (آیه ۸) و مطمئن است که برنده خواهد شد. او دو آرزو دارد: یکی اینکه خدا دست تأدیب خود را از سرش برداشته و به او آسایش بخشد و دیگری اینکه طوری نزدیکش شود که ایوب وحشت نکند. ایوب می‌خواست که خدا او را در دادگاه ملاقات کند تا بتوانند "ادعای" خدا را علیه ایوب و ادعای ایوب را علیه خدا مورد بحث قرار دهند. در آیه ۲۲ ایوب حق شروع صحبت را به خدا می‌دهد!

چرا ایوب می‌خواست خدا را در دادگاه ملاقات کند؟ تا خدا برای همیشه دعوی علیه ایوب مطرح کرده و گناهان وی را که باعث چنین مصیبتی برایش شده بود به او گوشزد کند. ایوب می‌پرسد که چرا خدا اینقدر سر به سر من می‌گذارد؟ "او با من مانند یک دشمن رفتار می‌کند، ولی من مانند برگ ضعیفی دستخوش باد هستم و یک پر کاه بی‌ارزش، چوبی پوسیده و جامه‌ای بید خورده هستم و خدا با من مثل یک اسیر جنگی رفتار می‌کند و هر آن مرا زیر نظر دارد." ایوب گمان می‌کرد اگر به قیمت جانش هم تمام شود وقت آن رسیده است که قضیه را فیصله دهد.

ناامیدی ایوب (باب ۱۴). صوفر به ایوب اطمینان داده بود که امیدی هست به شرطی که او به گناهان خود اعتراف کرده و توبه کند

(ایوب ۱۱: ۱۳-۲۰). ولی صوفر خودش را به جای ایوب نگذاشته بود. به نظر ایوب چراغ آینده‌اش سوسو می‌زد. در آیات ۱-۱۲ ایوب از تصاویری چند برای شرح ناامیدی وضع انسان استفاده کرد. انسان مثل گلی است که زود بریده می‌شود. مثل سایه‌ای است که آهسته ناپدید می‌شود، مانند مزدبگیری است که بعد از انجام کارش او را برکنار کرده باشند و دیگری را به جایش استخدام کرده باشند. خدا حدود روزهای زندگی ما را می‌داند. با دست زدن به خودکشی ممکن است عمر را کوتاه کند ولی هیچکس نمی‌تواند بیشتر عمری که خدا تعیین کرده است زندگی کند.

چون انسان مثل گل و سایه و غلام است، چرا خدا باید اینقدر به فکرش باشد؟ از آنجا که عمر کوتاه است چرا خدا باید روزهای انسان را پر از غم و درد بکند؟ "بنابراین دست از سرش بردار و بگذار نفس راحتی بکشد." به عبارتی دیگر "بگذار قبل از مرگ کمی آرامش داشته باشم" (۱۴: ۶).

مثال برجسته‌ای که ایوب به کار می‌برد درختی است که اگر با تیر بریده شود، کنده‌اش باقی می‌ماند و همیشه امکان این هست که دو مرتبه جوانه بزند (آیات ۷-۱۲). درخت امید دارد ولی برای انسان امیدی نیست. وقتی بمیرد کنده‌ای از خود باقی نمی‌گذارد. انسان مثل آبی است که بخار می‌شود و یا در زمین فرو می‌رود؛ هرگز دیگر نمی‌شود آن را برگردانید (آیه ۱۱ و دوم سموئیل ۱۴: ۱۴). انسان ممکن است شب بخوابد و صبح بیدار شود، ولی وقتی زمان مرگش برسد هیچ تضمینی وجود ندارد که دوباره بیدار شود.

ایمانداران قدیم مثل ایوب، از حیات آینده چنانچه ما در مسیح خواهیم داشت، مکاشفه‌ای نداشتند (دوم تیموتائوس ۱: ۱۰). آیاتی در عهد عتیق اشاره به رستاخیز آینده می‌کند (مزمور ۱۶: ۹-۱۱، ۱۷:

۱۵، اشعیا ۲۶: ۱۹ و دانیال ۱۲: ۲). ولی هیچکدام از آنها این کتب را در اختیار نداشتند که بخوانند و درباره موضوع تفکر کنند. "اگر شخصی بمیرد آیا دو مرتبه زنده خواهد شد؟" (ایوب ۱۴: ۱۴). ایوب این سؤال مهم را کرد ولی به آن جواب نداد. بعدها ایوب مطالب برجسته‌ای راجع به رستاخیز آینده بیان کرد (۱۹: ۲۵-۲۶). ولی در حال حاضر او بین یأس و امید مردد بود.

در ۱۴: ۱۳ ایوب از خدا خواست به خودش یادآوری کند که ایوب را از عالم اسفل که عالم مردگان می‌باشد، برگرداند، احتمالاً ایوب به رستاخیز فکر نمی‌کرد بلکه از بازگشتی کوتاه تا خدا بتواند بی‌گناهی وی را در حضور متهم کنندگانش به ثبوت برساند. البته ایماندار امروز با روح‌القدس مهر شده تا روز نجات (افسیان ۱: ۱۳-۱۴) و خدا یکی از فرزندان را در روز رستاخیز فراموش نخواهد کرد (اول قرن‌تیان ۱۵: ۵۰-۵۸).

ایوب به خدا یادآور شد که ساخته دست اوست (ایوب ۱۴: ۱۵) و این بحثی است که قبلاً به کار برده بود (۱۰: ۳). به نظر ایوب چنین می‌رسید که به جای اینکه خدا مراقب مخلوقاتش باشد، خدا هیچ کاری نمی‌کرد مگر اینکه گناهانش را یادداشت کند. تا زمانی که خدا مشغول تفتیش او بوده و ادعایمه علیه او را تدوین می‌کرد، ایوب چه امیدی می‌توانست داشته باشد؟ به جای پاک کردن گناهان او، خدا روی آنها سرپوش گذاشته بود و حتی به ایوب هم نمی‌گفت که گناهانش چیست!

ایوب شکایت می‌کرد که "امید انسان را تلف می‌کند" (۱۴: ۱۹) و برای اثبات مطلب خود از دو مثال استفاده کرد. انسان مثل کوه محکمی به نظر می‌رسد ولی آب تدریجاً سنگها را می‌ساید و بالاخره کوه نیز فرو می‌ریزد، با یک زمین لرزه ممکن است صخره‌ها را از جایی به جای دیگر منتقل کند و کوه را تغییر دهد. مرگ ممکن است تدریجی یا

آنی باشد. اما خواهد آمد و انسان به جایی می‌رود که از آنجا نمی‌داند بر خانواده‌اش چه می‌گذرد. ایوب آرزوی آنگونه رستگار شدن از غم درد را می‌کرد.

وقتی مردم غم و درد و سختی را تجربه می‌کنند، خیلی آسان است برای آینده امیدی نبینند و فکر کنند خدا آنان را فراموش کرده است. دکتر روانشناس مشهور آمریکایی آقای "کارل منینجر"^۴ امید را چنین تعریف می‌کند: "امید اسلحه اصلی بر ضد انگیزه خودکشی است." اشخاص مأیوس حس می‌کنند زندگی دیگر ارزش زنده ماندن را ندارد، زیرا به جز درد کشیدن و شکست در انتظار چیز دیگری نیستند. آنها نتیجه‌گیری می‌کنند که بهتر است بمیرند تا زنده بمانند و برای خود و دیگران بار سنگین باشند.

فیلسوف آلمانی "فردریک نیچه"^۵ درباره امید می‌گوید: "از همه بدیها بدتر است چون فلاکت انسان را طولانی‌تر می‌کند." ولی کسی که به مسیح خداوند ایمان دارد در "امید زنده" سهیم است که هر روز باشکوه‌تر می‌شود (اول پطرس ۱: ۳). امیدهای مرده از بین می‌روند چون ریشه‌ای ندارند اما "امید زنده" ما بهتر و بهتر می‌شود چون در مسیح خداوند و کلام زنده‌اش ریشه دارد. اطمینان رستخیز و زندگی در جلال با مسیح انگیزه بزرگی برای ما است. انگیزه نیرومندی است که به راه خو ادامه دهیم حتی وقتی گام برداشتن دشوار می‌شود (اول قرنتیان ۱۵: ۵۸).

آقای "چالز آلن"^۶ چنین نوشته است: "وقتی شما می‌گویید وضع ناامید کننده است، دارید در راه به طور محکم به روی خدا می‌پنیدید." ایوب هنوز در راه محکم نبسته بود ولی به آن مرحله نزدیک می‌شد؛

Karl Menninger⁴
Ferdrich Nietzsche⁵
Charles L. Allen⁶

دوستانش هیچ‌گونه کمکی به او نمی‌کردند. "الان خدای امید شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح‌القدس در امید افزوده گردید" (رومیان ۱۵: ۱۳).

فصل پنجم

از مباحثه تا مجادله

ایوب ۱۵-۱۷

"چه به ندرت ما همسایه‌مان را در همان ترازویی که خودمان
را می‌سنجیم، مورد سنجش قرار می‌دهیم."
توماس آکمپیس^۱

در جریان سخنرانی‌های دوم، آتش مباحثه داغ‌تر می‌شود زیرا
دوستان ایوب به جای اینکه به وی کمک کنند، سخنان خود را بیشتر بر
اثبات نادرستی بیانات ایوب متمرکز می‌کنند. در واقع آرامش
خاطرشان به خطر افتاده بود و حاضر نبودند که تسلیم شوند. اگر ایوب
گناهکاری نبود که خدا وی را تنبیه کند، در اینصورت نحوه درک سه
دوست از خدا کاملاً غلط بود. این بدان معنی بود که آنان خود نیز در
مقابل رنج و درد شخصی مصونیتی نداشتند! اگر اطاعت تضمین
سلامتی و ثروت را نمی‌کند، پس آنچه بر سر ایوب آمد به سر آنها نیز
خواهد آمد. خدا نکند!

یکبار شخصی بذله‌گو درباره یک دانشمند الهیات چنین نوشته است:
"او مردی نابینا است که در اتاق تاریک به دنبال گربه سیاهی است که
وجود خارجی ندارد و البته آن را پیدا می‌کند!" ولی دانشمند الهیات
حقیقی از نور مکاشفه خدا در کلامش، در تاریخ و در خلقت استفاده
کرده و به هر قیمتی که باشد با فروتنی حقیقت را می‌پذیرد.

^۱ Thomas a Kempis مؤلف معروف کتاب "افتدا به مسیح"، قرن پانزدهم.

سه دوست ایوب الهیات شناس حقیقی نبودند زیرا فقط یک طرف قضیه را می‌دیدند و آن هم طرفی بود که خود می‌خواستند ببینند. فیلسوف "اریک هافر"^۲ چنین می‌نویسد:

"ما در مورد چیزهایی که تعصب شدید داریم، کمترین آمادگی پذیرش دانش دقیق را داریم"، و البته چیزهایی که بیشتر راجع به آنها ترس داریم!

۱- دو اخطار یه الیفاز (ایوب باب ۱۵)

الیفاز در سخنرانی اولش نسبت به ایوب کمی مهربانی نشان داد (ایوب ۴-۵)، ولی در این خطابه دوم او است که نه صبر دیده می‌شود و نه مهربانی. ایده‌های نوین نیز در آن یافت نمی‌شود. الیفاز فقط حرفهای گذشته طرز فکر خود را مبنی بر اینکه انسان گناهکار است و خدا باید گناهکاران را تنبیه نماید، تکرار می‌کند (۵: ۱۷-۱۹). او دو اخطار به ایوب داد.

ایوب بی‌حکمت است (ایوب ۱۵: ۱-۱۶). از کجا الیفاز این را می‌دانست؟ اول اینکه او به کلام ایوب گوش داده بود (آیات ۱-۶) و آنها را همچون باد خالی می‌پنداشت. عقاید ایوب "تصورات پوچ" و "کلام به درد نخور" محسوب می‌شد (آیات ۲-۳). کلام ایوب از شکمی که از باد کویر داغ پر شده بود بیرون می‌آمد نه از قلبی که پر از حکمت واقعی باشد (یونس ۴: ۸). الیفاز یکی از رویه‌های خیلی قدیمی مباحثه را به کار برد و آن اینست که اگر نمی‌توانی استدلال طرف مقابل را تکذیب کنی، به سخنان او حمله کن و آنها را همچون باد جلوه‌گر کن.

Eric Hoffer²

"سموئیل جانسون" استاد برجسته ادبیات انگلیسی قرن هجدهم بود، او دوست داشت ساعتها با دوستانش بنشیند و درباره همه چیز بحث کند. ولی جانسون همیشه میخواست برنده مباحثه شود و فرق نمی‌کرد که حق به جانب او باشد یا نه. شاعر و نمایش‌نامه نویس "آلیور گلداسمیت" چنین گفته است: "با جانسون نمی‌شود بحث کرد چون اگر گلوله هفت تیرش به شما نخورد، با ته هفت تیر شما را نقش زمین می‌کند." الیفاز هم درست اینچنین بود.

الیفاز نه تنها سخنان ایوب را شنید، بلکه متوجه شد که سخن او به کجا می‌کشد (ایوب ۱۵: ۴). "اما تو خداترسی را ترک می‌کنی و تقوا را به حضور خدا ناقص می‌سازی." اگر همه مردم با ایوب هم عقیده باشند که خدا همیشه شریران را مجازات و نیکان را پاداش نمی‌دهد، پس مردم دیگر چه انگیزه‌ای خواهند داشت که خدا را اطاعت کنند؟ دین دیگر ارزشی نخواهد داشت!

ولی این مکتب شیطان بود و درست همان چیزی بود که خدا با به کار بردن ایوب آن را باطل کرد. اگر مردم خدا را برای این خدمت می‌کنند که چیزی عایدشان شود، پس اصلاً خدا را خدمت نمی‌کنند بلکه خدا را به خدمت خود گماشته و خویشتن را خدمت می‌نمایند. مذهب آنها یک سیستم دینداری برای پیشرفت مقاصد خودخواهانه و شخصی است نه برای جلال خدا.

وقتی خدا قوم اسرائیل را خواند و پیمان خود را با آنها استوار نمود، انگیزه قوم از اطاعت شریعت ترس از مجازات بود. اگر شریعت را اطاعت می‌کردند، خدا به آنها برکت می‌داد و در مقابل ناطاعتی، آنها را مجازات می‌کرد. ولی این در دوران بچگی قوم بود و خدا با آنها چون کودکان رفتار می‌کرد. بچه‌ها پاداش و مجازات را بهتر از اصول رفتار و اخلاق می‌فهمند. ولی وقتی نسل جدید نزدیک به ورود به

کنعان شدند موسی انگیزه والاتری را برای اطاعت از خدا به آنان ارائه داد: محبت آنان نسبت به خدا (تثنیه ۴: ۵-۶، ۷: ۷، ۱۰: ۱۲-۱۶، ۱۱: ۱، ۱۹: ۹). آنها دیگر بچه نبودند و خدا احتیاج نداشت آنان را بترساند یا به آنها رشوه دهد تا از او اطاعت کنند. محبت انجام شریعت است (رومیان ۱۳: ۸-۱۰) و بزرگترین انگیزه برای اطاعت است (یوحنا ۱۴: ۱۵).

الیفاز به ایوب می‌گفت که قلب شروری دارد (ایوب ۱۵: ۵-۶).
 "حرفهای تو گناهانت را آشکار می‌کند. تو به حيله و نیرنگ صحبت می‌کنی. لازم نیست من تو را محکوم کنم، چون دهان خودت تو را محکوم می‌کند" (تفسیری). ایوب داشت بی‌گناهی خود را ثابت می‌کرد ولی الیفاز سخنان ایوب را چنان تعبیر می‌کرد که گویا سخنانش تقصیر او را ثابت می‌کند! دیگر چه امیدی برای ایوب باقی مانده بود زمانی که دوستانش حتی حرفهای او را هم باور نمی‌کردند؟

ایوب حکمت ندارد چونکه تجربه ندارد (ایوب ۱۵: ۷-۱۰). در اینجا الیفاز شروع به طعنه زدن کرد و این خود نشان می‌داد که دیگر مطلب باارزشی برای گفتن ندارد و این هم یک حيله دیگر مناظره کننده است:

وقتی سخنی را نمی‌توانی تکذیب کنی، سخنان را مسخره کن. ایوب هیچگاه ادعا نکرد که او نخستین خلوق خداست و محرم رازهای خدا است یا خدا امتیاز منحصر به فرد حکمت را به او داده است. ایوب می‌دانست دوستانش از او مسن‌تر هستند ولی سن حکمت را تضمین نمی‌کند (۳۲: ۹، مزمور ۱۱۹: ۹۷-۱۰۴).

بنا به عقیده الیفاز نظر ایوب غلط بود. چون کمک خدا را پس می‌زد (ایوب ۱۵: ۱۱-۱۶). الیفاز خود و دوستانش را فرستاده‌های خدا

می‌دانست که مأموریت دارند به ایوب دل‌داریهای لازم را بدهند. آنها کلامشان "با آرامی گفته شده" (آیه ۱۱) ولی کلام ایوب با خشم بیان شده است. آن سه دوست خدا را خدمت می‌کردند، ولی ایوب در برابر خدا مقاومت می‌کرد.

سپس الیفاز همان مطالبی را که اول گفته بود تکرار کرد (آیات ۱۴-۱۶، ۴: ۱۷-۱۹)، ایوب از همان اول آنها را قبول نکرده بود شاید حالا که رنج بیشتری برده است قبول کند. اگر حتی آسمان و فرشتگان ساکن آنجا نیز در نظر خدا پاک نیستند، پس چگونه یک انسان محض می‌تواند ادعا کند که بی‌گناه است؟ انسان با طبیعت گناه‌آلود به دنیا آمده و تشنه گناه است و ایوب از قاعده مستثنی می‌باشد. تمام این مراتب الیفاز را آماده می‌کرد تا هشدار دومش را بدهد.

خدا شریران را مجازات می‌کند (ایوب ۱۵: ۱۷-۳۵). الیفاز در خطابه اولش خجستگی‌های مرد خدا را شرح داده بود (ایوب ۵: ۱۷-۲۲) ولی اکنون رنج یک شخص خداشناس را بیان می‌کند و به ایوب یادآور می‌شود که این سخنان تنها متعلق به خودش نیست بلکه همه قدما نیز با وی هم‌عقیده هستند. اگر چنانچه ایوب سخنان الیفاز را رد می‌کرد، او به حکمت نیاکان پشت کرده بود. الیفاز برای دریافت قدرت بر روایات و سنتها بسیار تکیه می‌نمود و فراموش کرده بود که "سنتها باید راهنما باشند نه زندانبان."

وقتی شما شرح این شخص شریر را می‌خوانید متوجه می‌شوید که روی سخن الیفاز با ایوب است. ایوب گرفتار درد، ظلمت، مصیبت، غصه و درد بود. او خدا را به مبارزه می‌طلبید و از خدا می‌خواست که با او روبرو شود و مقصر بودنش را به ثبوت رساند. آتش نازل شده و گله‌های ایوب را سوزانیده بود (۱: ۱۶، ۱۵: ۳۰ و ۳۴)، مهاجمین شترهای او را دزدیده بودند (۱: ۱۷، ۱۵: ۲۱)؛ تمام ثروتش را از

دست داده بود (آیه ۲۹)؛ خانه پسر ارشدش را گردباد نابود کرده بود و همه بچه‌هایش را کشته بود (۱: ۱۹، ۱۵: ۲۸). الیفاز در برخوردش مودبانه رفتار نمی‌کرد؛ همه می‌دانستند او درباره ایوب سخن می‌گوید. ولی در خاتمه سخنانش (آیات ۳۴-۳۵)، الیفاز سخت‌ترین ضربه را وارد کرد. او ایوب را مردی ریاکار و خدانشناس خواند و در مورد اتفاقات دردناکی که برای او و خانواده‌اش پیش آمده بود، او را مقصر دانست. ایوب در خفا از گناه "آبستن" شده و حالا گناه برایش درد و مرگ را زائیده است (یعقوب ۱: ۱۴-۱۵، اشعیا ۵۹: ۴، مزور ۷: ۱۴). "به شفاوت حمله شده" یا بر طبق ترجمه تفسیری "وجود این اشخاص پر از شرارت است و آنها به غیر از گناه و نیرنگ چیزی به بار نمی‌آورند." و در آیه اول الیفاز می‌گوید: سخنان احمقانه‌ای به زبان می‌آوری. حرفهای تو پوچ و خالی است" (تفسیری). بنا به گفته الیفاز اگر از ایوب عکسی با اشعه ایکس می‌گرفتند، آنچه دیده می‌شد مشکمی بود پر از باد و گناه. "ریاکاری" ورد زبان دوستان ایوب بود. بلدد اظهار کرده بود ایوب ریاکار است (۸: ۱۳) و صوفر و الیهو نیز همان موضوع را تکرار کردند (۲۰: ۵، ۳۴: ۳۰، ۳۶: ۱۳). البته ایوب این تهمت ناروا را تکذیب کرد (۱۳: ۱۶، ۱۷: ۸، ۲۷: ۸) و در مباحثه با آنان گفت که نه خدا و نه شما می‌توانید آن را ثابت کنید.

اشکال گفته الیفاز در مورد داوری شریران این است که این مطلب در این دنیا همیشه صدق نمی‌کند. بسیاری از اشخاص شریر در طول زندگی‌شان خوشحال و موفق به نظر می‌رسند، در حالیکه بسیاری از اشخاص خداترس با رنج و ظاهراً با شکست مواجه می‌شوند. حقیقت این است که در نهایت اشخاص شریر عذاب خواهند کشید و خداترسان برکت خواهند یافت ولی فعلاً قضیه به طور معکوس جلوه می‌کند (مزور ۷۳ و ارمیا ۱۲: ۱-۴). به علاوه خدا آفتاب خود را بر بدان

و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند (متی ۵: ۴۵). او نسبت به گناهکاران بردبار است (دوم پطرس ۳: ۹) و صبر می‌کند تا نیکویی او آنها را به توبه رهنمون شود (رومیان ۲: ۴، لوقا ۱۵: ۱۷-۱۹).

بزرگترین داوری که خدا می‌تواند بر بدکاران بفرستد این است که آنها را به حال خود بگذارد. "آنها پاداش خود را خواهند گرفت" (متی ۶: ۲ و ۵ و ۱۶). تنها بهشتی که خدانشناسان در زندگی خواهند داشت در این دنیاست و خدا می‌خواهد که چنین باشد. مؤمنین فقط در این دنیا رنج می‌کشند اما در بهشت دیگر درد و اشکی نخواهد بود. مضاف بر اینکه رنجی که ایمانداران می‌کشند به نفع آنها است و یک روز به جلال منتهی خواهد شد (اول پطرس ۱: ۶-۸، ۵: ۱۰، دوم قرنتیان ۴: ۱۶-۱۸ و رومیان ۸: ۱۸). الیفاز و دوستانش در این مورد کاملاً سرگردان و گیج بودند.

۲- سه تقاضای ایوب (ایوب بابهای ۱۶-۱۷)

ایوب با سه تقاضا پاسخ می‌دهد: نخست از دوستانش خواهش می‌کند که با او همدردی کنند (ایوب ۱۶: ۱-۴)، دوم اینکه از خدا تقاضای عدالت می‌کند (آیات ۱۵-۲۲) و سوم اینکه از خدا تقاضا می‌کند که به زندگیش پایان دهد و او را از درد و رنج رهایی بخشد (۱۷: ۱-۱۶).

تقاضای همدردی (ایوب ۱۶: ۱-۱۴). دوستان ایوب هنوز با او همدردی نکرده بودند؛ آنها هنوز اندوهش را حس نمی‌کردند و پریشانی او را درک نمی‌نمودند. ایوب قبلاً آنان جو بیارهای فریبنده (۶: ۱) و "طبییان باطل" (۱۳: ۴) خوانده بود اما آنان را حال "تسلی دهندگان مزاحم" می‌خواند (۱۶: ۲). تمام سعی آنها برای تسلی ایوب او را بیشتر پریشان می‌کرد! مثلی است معروف که می‌گوید: "با داشتن

دوستانی مثل شما چه نیازی به دشمنان داریم؟"، ایوب به دوستانش اطمینان داد که اگر آنها وضعیت او را می‌داشتند، او با آنان با تفاهم بیشتری رفتار می‌کرد نه آن چنان که آنها رفتار می‌کردند. به جای سخنرانیهای طولانی، او به آنان سخنان تشویق آمیز می‌گفت. او از صمیم قلب به گفته آنان گوش می‌داد و آنان را کمک می‌کرد تا بتوانند بارهای خود را حمل کنند. گاهی لازم می‌شود که از دوستان کم لطف سوء تفاهماتی را مشاهده کنیم تا یاد بگیریم به دیگران چقدر باید خدمت کرد. برای ایوب یک تجربه تازه بود و او سعی می‌کرد تا حداکثر بهره‌برداری را از آن بکند. ولی به هر صورت، ایوب خواه سخن می‌گفت و خواه سکوت اختیار می‌کرد و هنوز مردی دردمند بود (آیه ۶).

در تقاضای همدردی مهرآمیز، ایوب به دوستانش گفت که از دست خدا چه می‌گشود (آیات ۷-۱۴). ایوب تحلیل رفته و خانواده‌اش نابود شده و خودش بسیار لاغر و نحیف شده است. خدا و انسان به او حملهور شده‌اند. ایوب احساس می‌کرد که خدا بر پشت وی دایره‌ای به عنوان هدف تیراندازی ترسیم نموده و به دست همه کس تیر و کمان داده است. مجالی در کار نیست زیرا خدا مرتباً همچون جنگجوی بی‌امان او را مورد حمله قرار داده است. "من به خدا حملهور نشده‌ام، او به من حمله کرده است." خدا دشمنش بود (۱۶: ۹، ۱۳: ۲۴) و ایوب هیچ کاری نمی‌توانست بکند تا صلح برقرار شود. هرگاه به سوی بالا نگاه می‌کرد خدا با او مخالفت می‌کرد و هرگاه به سوی اطراف نگاه می‌کرد، دوستانش با وی مخالفت می‌کردند. بنابراین او به کجا می‌توانست پناه ببرد؟

تقاضای دلدخواهی (ایوب ۱۶: ۱۵-۲۲). ایوب به حمله خدا چگونه پاسخ داد؟ او پلاس بر تن کرد، با احساس حقارت و دلشکستگی

گریه کرد و صورت خویش را به خاک مالید. علی‌رغم اتهامات الیفاز (۱۵: ۴-۶)، ایوب می‌دانست که در حضور خدا درستکار است و خدا دعاهایش را خواهد شنید (۱۶: ۱۷).

ایوب گرفتار یک معما شده بود. او به قدری رنج می‌برد که آرزوی مرگ می‌کرد ولی نمی‌خواست پیش از تبرئه شدن از سوی خدا یا تبرئه کردن خود، چشم از جهان فرو بندد. این فغان و فریاد او در آیه ۱۸ چنین بیان شده است: "ای زمین خون مرا میپوشان و استغاثه مرا آرام نباشد." "قدما معتقد بودند که خون بی‌گناهان نزد خدا فریاد دادخواهی می‌کند (پیدایش ۴: ۸-۱۵) و روح مردگان آرام نمی‌گرفت تا جسد آنان به طرز شایسته‌ای به خاک سپرده می‌شد (اشعیا ۲۶: ۲۱). حتی اگر ایوب می‌مرد او به آرامی نمی‌رسید مگر اینکه درستکاری او از جانب خدا به ثبوت می‌رسید.

فریادهای مکرر ایوب برای دادرسی عادلانه در پیشگاه خداوند بوده است (ایوب ۹: ۱-۴ و آیات ۱۴-۱۶ و ۲۸-۳۵؛ ۱۰: ۲، ۱۳: ۶-۸ و ۱۹). او افسوس می‌خورد از اینکه وکیلی ندارد که در پیشگاه خداوند نماینده او باشد (۹: ۳۳). هیچکدام از دوستانش مدافع او نبودند بنابراین تنها امیدش خداوند آسمانی بود که از او دفاع کند و بر درستکاریش شهادت دهد (۱۶: ۱۹). ایوب آرزو می‌کرد که کسی نزد خدا برایش دادخواهی کند (آیه ۲۱).

ایماندار مسیحی یک وکیل آسمانی دارد که عیسی مسیح باشد (اول یوحنا ۲: ۱-۲). مسیح به عنوان کاهن اعظمی که برای ما شفاعت می‌کند، وقتی وسوسه می‌شویم و در آزمایش قرار می‌گیریم به ما فیض پیروزمندی لازم را عنایت می‌کند (عبرانیان ۲: ۱۷-۱۸، ۴: ۱۴-۱۶). هرگاه سقوط کردیم او شفیع ماست که ما راعفو کند، زمانی که به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، ما را بازگرداند (اول یوحنا ۱: ۵-۲۲).

البته ایوب در جستجوی یک "وکیل مدافع" بود که دادخواست او را به پیشگاه خدا برسد و او را قانع سازد که بی‌گناه است. زمانی که ایوب برنده می‌شد، آنگاه خدا نیز او را در مقابل دوستان ایرادگیرش تبرئه می‌نمود و برایش اعاده حیثیت می‌کرد. ایمانداران به اینگونه شفاعت نیازی ندارند زیرا پدر و پسر در مورد محبتشان نسبت به ما و نقشه‌ای که برای زندگیمان طرح نموده‌اند، با هم توافق کامل دارند. مسیح خداوند پیوسته برای ما شفاعت می‌نماید (رومیان ۸: ۳۱-۳۹، عبرانیان ۷: ۲۵) و می‌خواهد ما را در اراده خدا کامل گرداند (۱۳: ۲۰-۲۱). ما به پیش تخت فیض تقرب می‌جوئیم نه به تخت داوری و اطمینان داریم که پدر مهربانمان آنچه را برای خیریت ماست انجام خواهد داد.

تقاضای مرگ (ایوب ۱۷: ۱-۱۶). یکی از دلایلی که ایوب می‌خواست وکیل مدافعش زود عمل کند این بود که حس می‌کرد پایان عمرش فرا رسیده است، "سفر غیر قابل برگشت" (ایوب ۱۶: ۲۲). وقتی مردم رنج بسیار می‌برند و روحاً شکسته می‌شوند، نبرد را باخته و آرزوی مرگ می‌کنند.

دوستان ایوب با او مخالف بوده و حاضر نبودند به دادگاه بروند و ضمانتش را بر عهده بگیرند (آیات ۳-۵). مردم با ایوب چنان رفتار می‌کردند که گویی او موجود کثیفی است (آیه ۶). از بدن وی سایه‌ای بیش باقی نمانده بود (آیه ۷) و همه نقشه‌هایش نقش بر آب شده بود (آیه ۱۱). دوستان حاضر نبودند فکر خود را عوض کنند و به داد وی برسند (آیه ۱۰). در حقیقت آنان مایل نبودند با خلوص نیت به وضعیتش بنگرند ولی مرتباً به او می‌گفتند که به زودی آفتابش طلوع خواهد کرد (آیه ۱۲). پس آیا جای تعجب دارد که چرا ایوب تنها راه رهایی خود را در مردن می‌دید؟

در هر حال در هیچ زمانی ایوب به فکر خودکشی نبود و از کسی هم نخواست که وی را بکشد. زندگی هدیه‌ای مقدس از جانی خداست و تنها خدا حق دارد آن را بدهد یا بستاند. از یک طرف ایوب آرزو داشت که عمر طولانی کند تا بی‌گناهی‌اش به ثبوت برسد ولی از سوی دیگر او نمی‌دانست که تا کی طاقت تحمل داشت. اگر به دنیای مردگان می‌رفت دیگر قادر نبود که بی‌گناهی خود را به ثبوت برساند مگر اینکه خدا او را برمی‌گرداند.

ایوب عالم مردگان را به منزله خانه خود مجسم می‌کرد که در آنجا تاریک دراز می‌کشد و استراحت می‌کند (آیه ۱۳). از آنجایی که خانواده‌ای نداشت او گودال (یا عالم فنا) را به عنوان پدر خود و کرم نابود کننده را به عنوان مادر و خواهر خود برمی‌گزیند. زیرا اینها بیشتر از دوستانش تسلیش می‌دادند!

ولی سؤال ایوب این است که آیا در قبر امیدی هست؟ آیا ایوب می‌توانست امیدش را با خود به عالم مردگان ببرد؟ پولس رسول این سؤال را چنین پاسخ می‌دهد: "اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه آدمیان دیگر رقت‌انگیزتر است. اما مسیح به راستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان شده است" (اول قرننتیان ۱۵: ۱۹-۲۰). امید ما نمی‌میرد و دفن هم نمی‌شود تا بپوسد زیرا امید ما "امید زنده" است، چون مسیح بر مرگ و قبر پیروز شده است! ایمانداران به مسیح غم خواهند داشت، ولی "همچون دیگر مردمانی که امید ندارند" به ماتم نمی‌نشینند (اول تسالونیکیان ۴: ۱۳).

خداوند دعای ایوب را در مورد مرگ مستجاب نکرد زیرا او نقشه‌ای به مراتب بهتر طرح ریزی کرده بود. خداوند به ماورای افسردگی و تلخی ایوب نگاه می‌کرد و می‌دید که او هنوز ایمان دارد. زمانی که من یک شبان جوان بودم، از یک خانم ایماندار باتجربه چنین

شنیدم: " من به اندازه کافی عمر کرده‌ام تا بابت دعای بی‌جوابم
شکرگزار باشم."

ابتدا از شنیدن این سخن یکه‌ای خوردم ولی اکنون که سنی از من
گذشته، متوجه معنای سخنان وی شده‌ام. در ظلمت ناامیدی و زندان
درد، ما غالباً چیزی می‌گوییم که بعداً از گفتنش پشیمان می‌شویم؛ اما
خداوند همه چیز را درک می‌کند و از روی محبت گوش خود را نسبت
به حرفی که زده‌ایم می‌بندد و با لطف و مهربانی خود به زخمهای ما
می‌نگرد.

ای کاش سخنگوی بعدی نسبت به این مرد دردمند ابراز دلسوزی
می‌نمود! اما بلدد خود را آماده کرده بود تا با استفاده از ترسناکترین
تصویرهای مرگ که در کتاب مقدس یافت می‌شود، ایوب را کاملاً
وحشت‌زده کند.

میان پرده

بهترین راه کمک به دل‌سرد شدگان و اشخاص دردمند این است که به درد دل آنها، از صمیم قلب گوش دهید نه فقط با گوشه‌ایتان! مهم این نیست که چه می‌گویند بلکه مهم است که چرا آن را می‌گویند. بگذارید آنها بدانند که شما درد آنها را حس می‌کنید و با گفتن کلمات التیام‌بخش سعی دارید بر دل آنها مرهم بگذارید. با آنها بحث نکنید و سعی نکنید با دلایل منطقی قانعشان کنید. بعداً برای این کار وقت کافی پیدا خواهید کرد؛ در ضمن ابراز احساسات آنها را صبورانه بپذیرید، حتی اگر سخنان تلخی به ضد خدا بگویند اشکالی ندارد، شما سعی کنید پلهای رابط بسازید نه دیوار جدایی.

آقای "سی. اس. لوئیس"^۱، در کتابی تحت عنوان "نگاهی بر غم" تجربه دردناک خود را در مورد درگذشت همسرش چنین بیان می‌کند: "با من در مورد حقیقت مذهب حرف بزن و من با کمال میل گوش می‌دهم، ولی با من راجع به تسلی مذهبی سخن نگو که گمان خواهم کرد که فاقد درک و فهم هستی."

یک تسلی حقیقی در ایمان مسیحی ما وجود دارد ولی مانند شربت سرفه به راحتی با مقداری متناسب در دسترس ما نیست، این را فقط با کسانی می‌توان در میان گذاشت که خود در زندگی به قدری به اعماق رفته باشند که مزه ترک شدن از طرف خدا را چشیده باشند. اگر می‌خواهید تسلی دهنده‌ای واقعی باشید باید بهایی را بپردازید؛ ولی همه حاضر نیستند این بها را بپردازند. پولس رسول در رساله دوم به قرن‌تین ۱: ۳-۱۱ در مورد این موضوع نوشته است.

^۱ - C.S. Lewis, A Grief Observed نویسنده مسیحی انگلیسی قرن بیستم

آقای "جان هنری جوت"^۲ می‌گوید: "خدا ما را تسلی نمی‌دهد تا ما را آسوده کند، بلکه تا ما را تسلی دهنده سازد." خداوند هرگز تسلی خود را به رایگان نمی‌دهد و آن را به ما قرض می‌دهد و او انتظار دارد که آن را با دیگران سهیم شویم.

فصل ششم

لطفاً دشمن حقیقی بر پا خیزد!

ایوب ۱۸-۱۹

"مرگ ماجرای بی است بس عظیم که در مقابل آن فرود آمدن
در سطح ماه و فضانوردی ناچیز به نظر می‌رسد."
جوزف بیلی^۱

بلدد سخنرانی دومش را با همان کلمات سخنرانی نخستین آغاز نمود و گفت: "تا به کی؟" (ایوب ۱۸: ۲ و ۸: ۲). ایوب نیز در پاسخ خود همان کلمات را تکرار کرد (۱۹: ۲). دوستان ایوب از اینکه می‌دیدند که گفتگوشان به جایی نمی‌رسد، بی‌قرار شدند. "آقای جرج برنارد شا"^۲ صحبت معمولی را به صفحه گرامافونی تشبیه می‌کند که فقط شش آهنگ دارد و شنونده به زودی از همه خسته می‌شود.

بلدد ایوب را متهم کرد که باعث این بن بست شده است و او را چنین سرزنش کرد: "تفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود" (۱۸: ۲). هیچگاه به خاطر بلدد و دیگر دوستانش خطور نکرد که آنها یک آهنگ را مرتباً تکرار می‌کنند: ۱- خدا عادل است؛ ۲- خدا اشخاص شریر را مجازات می‌کند و درستکاران را برکت می‌دهد؛ ۳- از آنجا که ایوب گرفتار درد و رنج شده است باید مردی شریر باشد؛ ۴- اگر از گناه دست بکشد بار دیگر خدا او را برکت خواهد داد. آنان مرتباً دور خود می‌چرخیدند!

^۱ Joseph Bayly

^۲ George Bernard Shaw (1856-1950) نویسنده و منتقد انگلیسی

بلدد می‌گفت که ایوب سخنان معقول را نمی‌گوید و ادب و احترام را رعایت نمی‌کند. او با آنها مثل چهارپایان بی‌شعور رفتار می‌کند نه چون مردان با حکمت، آنچنانکه هستند (آیه ۳). ایوب همچنین زود رنج و حساس بوده و به جای تواضع، از خود خشم نشان می‌دهد (آیه ۴). بلدد می‌پرسد: "آیا خدا باید فقط به خاطر تو نظم تمام جهان را دگرگون کند؟" و "آیا فقط به خاطر تو می‌بایستی خدا سراسر زمین را با جنگ ویران کند و حتی زمین لرزه بفرستد؟"، الیفاز تنها کسی نبود که می‌دانست چگونه سخنان طعنه‌آمیز بگوید!

به هر صورت، بلدد در نظر گرفت که از حربه‌ای نیرومندتر از طعنه استفاده کند. حربه او ترس بود. اگر آن سه دوست نتوانسته بودند با ایوب بحث و استدلال کنند و یا او را شرمند کنند تا توبه کند، شاید با بیان آنچه بر سر شریرانی که می‌میرند می‌آید بتوانند ایوب را بترسانند. قبل از اینکه سخنرانی ترسناک بلدد را مطالعه کنیم باید توجه داشته باشیم که ترس یک احساس طبیعی انسانی است و هیچ اشکالی هم ندارد. ما بچه‌ها را از بیماری و مصدوم شدن یا از مرگ می‌ترسانیم تا وادارشان کنیم که دستهای خود را بشویند یا از سیمهای برق دوری کنند و پیش از عبور از خیابان به دقت به این سو و آن سو نگاه کنند. ترس از خسران مالی باعث می‌شود که مردم بیمه شوند و ترس از مرگ باعث می‌شود مردم سالی یکبار هم که شده به پزشک مراجعه کنند.

ترس از مرگ (و داوری بعد از آن) انگیزه خوبی است برای اعتماد به مسیح و نجات یافتن. "از کسانی که جسم شما را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح شما را و هم جسم شما را در جهنم هلاک سازد" (متی ۱۰: ۲۸). عیسی پیامی فیض‌آمیز از محبت را موعظه کرد ولی در عین حال او

پیامی تند و جدی از داوری را نیز اعلان نمود. پولس رسول چنین می‌نویسد: "پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم" (دوم قرن‌تیان ۵: ۱۱). وقتی آقای "جوناتان ادواردز"^۳ سخنرانی معروف خود را تحت عنوان "گناهکاران در دستهای خدای خشمگین"، ایراد می‌کرد او از هیچیک از اصول روانشناسی یا اصول کتاب مقدس تجاوز نکرد. نخست باید احساسات بی‌ایمانان را بیدار کنیم تا بتوانیم به مغز آنان چیزی بیاموزیم و آنان را وادار کنیم که اراده خود را تغییر دهند.

به هر صورت، بلدد هنگامی که این سخنرانی را در مورد وحشت مرگ ایراد می‌کرد مرتکب دو اشتباه شد. اولاً او این موعظه را خطاب به شخصی ایراد می‌کرد که به دردش نمی‌خورد زیرا ایوب یک ایماندار بود (ایوب ۱: ۱ و ۸). ثانیاً او سخنرانی خود را با انگیزه نادرست ایراد کرد، زیرا او محبتی در دل نداشت. واعظ انگلیسی آقای دکتر "آر. و. دیل"^۴ یک بار از "دی. ال. مودی"^۵ پرسید که آیا تاکنون از عامل ترس و وحشت در موعظه‌هایش استفاده کرده است؟ آقای مودی پاسخ داد که معمولاً در یک سری از جلسات سخنرانش یک موعظه درباره بهشت و موعظه‌ای دیگر درباره جهنم ایراد می‌کند، ولی به هنگام سخن گفتن در مورد سرنوشت شوم گمشدگان باید دل شخص بسیار محبت آمیز باشد. اما بلدد آن دل محبت آمیز را نداشت.

³ Jonathan Edwards, Sinners in the Hands of an Aggry God, ۳

قرن هجدهم

R. W. Dale⁴

⁵ D. L. Moody واعظ آمریکایی قرن نوزدهم.

۱- وحشت مرگ (ایوب ۱۸: ۵-۲۱)

بلدد در این خطابه چهار تصویر واضح از مرگ شخص گناهکار ترسیم نمود.

چراغشان خاموش می‌شود (ایوب ۱۸: ۵-۶). روشنایی به حیات مربوط می‌شود و تاریکی به مرگ. از آنجا که خداوند منشأ حیات است تنها او قادر است "چراغ ما را روشن کند"؛ "زیرا خود بخشنده حیات و نفس و هر چیز دیگر به جمیع آدمیان است... زیرا در اوست که زندگی و حرکت و وجود داریم" (اعمال ۱۷: ۲۵ و ۲۸). در اینجا تصویری از یک چراغ است که در خیمه‌ای آویزان شده است و نیز آتشی که در اجاق در حال دود کردن و خاموش شدن می‌باشد. ناگهان چراغ خاموش می‌شود و آخرین جرقه‌اش نابود می‌شود و خیمه غرق در تاریکی مطلق می‌شود (امثال ۱۳: ۹، ۲۴: ۲۰).

مثل شعله چراغ و جرقه زغال، زندگی ارزشمند ولی ظریف است. احتیاجی به باد شدید نیست تا آن را خاموش کند. بر طبق اول سموئیل ۲۰: ۳ "در میان من و موت یک قدم بیش نیست." روزنامه نگار معروف آمریکایی "ویلیام راندولف هرست"^۶ هرگز اجازه نمی‌داد کسی در حضورش از مرگ سخن بگوید، ولی علی‌رغم آن در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۵۱ چراغ زندگیش خاموش گشت و او درگذشت. "روح انسان چراغ خداوند است" و خدا می‌تواند آن را در هر زمان که بخواهد خاموش کند (امثال ۲۰: ۲۷).

مسافری که گرفتار دام شده است (ایوب ۱۸: ۷-۱۰). شخصی وحشت زده از خیمه خود حرکت می‌کند و پناهگاه امنی می‌جوید. ولی جاده به خطرناکترین مکان مبدل می‌شود زیرا سراسر تله گذاری شده

William Randolph Hearst⁶

است. بلدد شش کلمه به کار برد تا شرح دهد مردم وقتی سعی می‌کنند از مرگ فرار کنند با چه خطراتی مواجه می‌شوند:

۱- دامی که در پهنای جاده گسترده می‌شد تا شخص را گرفتار سازد.

۲- تله‌ای که به صورت شاخه‌هایی گودالی عمیق را می‌پوشاند.

۳- تله‌ای که کمند داشت و اگر لمس می‌شد می‌پرید و شخص پایش گیر می‌افتاد.

۴- تله‌ای به صورت چاه.

۵- دامی که به صورت کمندی روی زمین مخفی بود.

۶- دامی جهت شکار حیوانات.

از این آلتها برای به دام انداختن پرندگان و حیوانات استفاده می‌شد نه برای مردم؛ ولی شخص شریک مانند جانور است، زیرا خدا را از زندگی خود بیرون کرده است.

مهم نیست که شخص مسافر چه تدبیرهایی به کار می‌بندد ولی او قادر نیست از این تله‌ها بگریزد و هر چه بیشتر دست و پا می‌زند ضعیف‌تر خواهد شد (ایوب ۱۸: ۷). تاریکی و خطر او را احاطه می‌نماید و دیگر امیدی نیست.

قاتلی تحت تعقیب (ایوب ۱۸: ۱۱-۱۵). مرگ "پادشاه ترسها"

است (آیه ۱۴) که مصمم است شخص خطاکار را هر جا که باشد دستگیر نماید. اگر جنایتکار فراری در جاده‌ای بدون و از دامها رهایی یابد، آنگاه مرگ بعضی از مددکاران خود را به تعقیب او خواهد فرستاد. ترس او را به وحشت می‌اندازد و مصیبت نیرویش را می‌مکد و بلا منتظر سقوط وی است (آیات ۱۱-۱۲).

قاتل وحشت زده رفته رفته ضعیف می‌شود ولی با این وجود تلاش می‌کند که به راه خود ادامه دهد. اگر به خیمه خود برگردد تا خود را

مخفی نماید تعقیب کنندگان او را یافته و دستگیر می‌کنند و کشان کشان او را نزد پادشاه ترسها می‌برند. آنها همه چیز را از خیمه‌اش غارت می‌کنند و خیمه را آتش می‌زنند و روی خاکسترش گوگرد می‌پاشند. عاقبت آن شخص آتش و گوگرد است.

درختی ریشه‌کن شده (ایوب ۱۸: ۱۶-۲۱). گاهی مرگ مانند دستگیری یک جانی، چندان چشمگیر و ناگهانی نمی‌آید. مرگ ممکن است تدریجی باشد مانند مرگ یک درخت. ریشه‌های درخت خشک می‌شوند و شاخه‌ها شروع به خشکیدن می‌کنند و شاخه‌های مرده را یکی یکی قطع می‌کنند. مرگ یک درخت نمونه‌ای از نابودی یک خانواده است. شخص شریر نه تنها خود بریده می‌شود بلکه همه شاخه‌هایش نیز بریده می‌شوند و نسلی بر جای نمی‌گذارد که نامش را زنده نگاه دارند (به خاطر داشته باشید که همه فرزندان ایوب در گردباد کشته شده بودند).

در مشرق زمین نابودی یک خانواده مصیبت بزرگی محسوب می‌شد. ایوب برای تشریح امید رستاخیز، درختی را به عنوان مثال به کار برده بود (۱۴: ۷-۱۱). ولی بلدد با او توافق نداشت. بنابر عقیده بلدد وقتی درختی بریده شد پایان کار است و به همین گونه شخص شریر نیز آینده‌ای ندارد.

هرچند گفتار بلدد در مورد ایوب مناسبی نداشت و انگیزه‌اش نیز نادرست بود ولی آنچه را که راجع به مرگ می‌گفت باید جدی گرفت. مرگ دشمنی است ترسناک برای همه کسانی که برای مردن آمادگی ندارند (اول قرن‌تین ۱۵: ۲۶) و یگانه راه آماده شدن این است که به عیسی مسیح توکل کنیم (یوحنا ۵: ۲۴). برای یک ایماندار مسیحی، مرگ یعنی رفتن به منزل نزد پدر آسمانی (یوحنا ۱۴: ۱-۶)، در این دنیا به خواب رفتن و بیدار شدن در بهشت (اعمال ۷: ۶۰ و فیلیپیان ۱:

۲۱-۲۳)، و رود به آرامش (مکاشفه ۱۴: ۱۳) و حرکت به سوی نور درخشان‌تر (امثال ۴: ۱۸) می‌باشد. هیچکدام از تصاویری که بلدد به کار برده به زندگی آنانی که برای نجات خود به مسیح اعتماد کرده‌اند مربوط نمی‌شود.

۲- آزمایشهای زندگی (۱۹: ۱-۲۹)

وقتی بلدد شرح ترسهای مرگ را به پایان رسانید، ایوب با شرح آزمایشهای زندگی خود به او پاسخ داد. "لازم نیست من بمیرم تا آزمایشهای زندگی را تجربه کنم. من همین الان گرفتار این آزمایشها و مشکلات هستم و چنان به نظر می‌رسد که شما به فکر من نیستید."

توهین (ایوب ۱۹: ۱-۴). سخنان ما قادرند دیگران را آزرده کند یا آنها را شفا دهد. ما بر درد آنان می‌افزاییم یا کمک می‌کنیم که با دلیری رنج خود را تحمل کنند. دوستان ایوب او را با سخنان خود خرد می‌ساختند. آنان کاری کردند که او در مقابل همه مصیبت‌های خود را بی‌ارزش و بیچاره پندارد. ما چقدر باید نسبت به نیازها و کشمکشهای دیگران حساس باشیم! حتی اگر مردم محتاج سرزنش ما باشند ما باید این کار را با محبت انجام دهیم و سخنان ما باعث دلگرمی آنان شود نه اینکه آنان را تضعیف کند.

ایوب در باب ۱۹: ۴ می‌گوید: "اگر من خطا کرده‌ام، خطای من چه صدمه‌ای به به شما زده است؟" (تفسیری) یا به عبارت دیگر: "این خطای من است نه خطای شما. من و خدا می‌توانیم خود مسائل را حل کنیم، بنابراین درست از سر من بردارید." کلمه "خطا" را که ایوب به کار می‌برد به معنای گناه "غیر عمدی" است. ایوب هنوز هم از راستی خود دفاع نموده و ادعا می‌کرد که گناهی مرتکب نشده است که سزاوار این همه درد و رنج باشد.

توضیحات (ایوب ۱۹: ۵-۱۲). بلدد چهار تصویر از وحشت مرگ ترسیم کرده بود، بنابراین ایوب در پاسخ او از هفت تصویر زنده در رابطه با زندگی خودش استفاده کرد و نشان داد که در همان لحظه و همان جا چه می‌کشد!

او احساس می‌کرد که مانند حیوانی به دام افتاده است (۱۹: ۶). ایوب خود را گرفتار تور خدا می‌دید، نه به خاطر گناهان خودش بلکه خدا او را به دام انداخته بود. بلدد درباره شش نوع مختلف سخن گفته بود که یک جانی فراری را گرفتار می‌سازد (۱۸: ۷-۱۰)، ولی ایوب خود را در آن تصویر جای نداد. او از خدا فرار نمی‌کرد و خطاکار هم نبود. این خدا بود که ناگهان ایوب را گرفتار کرده بود، بدون اینکه ایوب دلیلش را بفهمد.

او همچنین احساس می‌کرد که چون جنایتکاری در دادگاه است (۱۹: ۷). خداوند به ناحق او را دستگیر کرده و به محاکمه کشیده است. مگر ایوب چه کرده است؟ چرا اتهاماتش را برایش نمی‌خوانند؟ چرا به او اجازه دفاع نمی‌دهند؟ در آیه ۷ می‌گوید: "استغاثه می‌کنم و دادرسی نیست." در سراسر این کتاب ایوب برای دادرسی فریاد و تضرع می‌کند که وکیلی نیست تا در پیشگاه خدا از او دفاع کند. ولی ایوب متوجه نبود که خودش وکیل مدافع خداوند است! ایمان و استقامت ایوب بود که ناراستی شیطان را ثابت می‌کرد و موجب جلال خداوند می‌گشت.

ایوب خود را همچون مسافری می‌دید که راهش محصور شده باشد (آیه ۸). شیطان شکایت کرده بود از اینکه خداوند دور ایوب و خانواده‌اش حصاری کشیده و آنان را از بلا حفظ می‌کند (۱: ۹-۱۲). ولی اکنون ایوب شکایت می‌کند از اینکه خداوند راهش را بسته و قادر

به حرکت نیست. ایوب جلو را نمی‌دید چون خداوند راهش را با تاریکی پوشانیده بود.

گاهی خدا اجازه می‌دهد که فرزندان در جاده‌ای که به بن بست می‌رسد و در جایی که نمی‌دانند به کدام سو برگردند، تاریکی را تجربه کنند. وقتی این اتفاق افتاد، منتظر خداوند باشید تا در زمان خودش راه شما را روشن سازد. سعی نکنید که برای خود نور بسازید یا از دیگران نور قرض کنید. از نصیحت حکیمانه اشعیای نبی پیروی کنید: "کیست از شما که از خداوند می‌ترسد و آواز بنده او را می‌شنود؟ هر که در ظلمت ساکن باشد و روشنایی ندارد، او به اسم پیهوه تو کل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند" (اشعیای ۵۰: ۱۰).

دکتر "باب جونز"^۷ همیشه می‌گفت: "در تاریکی هرگز به آنچه خداوند در روشنایی به شما تعلیم داده است، شک نکنید." در حقیقت آنچه خدا به ما در روشنایی تعلیم می‌دهد در تاریکی مفهوم بیشتری می‌یابد.

"آزوالد چمبرز"^۸ می‌گوید: "برکات گنجهای تاریکی چقدر توصیف ناپذیر است! آن روزهای آفتابی و با شکوه و آزادی و روشنایی نیست که تأثیر همیشگی و مؤثر خود را بر جان ما باقی می‌گذارد، بلکه شبهای روح که در زیر سایه دست خداوند، در پوشش شکاف صخره ظلمت در سرزمینی خسته و وامانده، خداوند اجازه می‌دهد که جلوه‌ای از جلال و شکوهش از جلوی دیدگان ما عبور نماید."

رنجهای ایوب باعث شد که او خود را چون پادشاهی مخلوع ببیند (ایوب ۱۹: ۹۹). قبل از اینکه مصائب برایش پیش آید، ایوب در سرزمین عوص مردی بزرگ و بزرگترین مرد مشرق زمین بود (۱):

⁷ Bob Jones, Sr. (1883-1968) مبشر و رئیس دانشگاه آمریکایی

⁸ Oswald Chambers (1874-1917) نویسنده مسیحی انگلیسی

۳ و ۲۹: ۱-۲۵)؛ ولی اکنون تمام آن احترام و اقتدارش از دست رفته بود و او به جای بلند مرتبه‌ترین شخصیت، پست‌ترین شده بود. چه حقارتی!

تصویر پنجمی که ایوب ترسیم کرد مربوط به یک ساختمان ویران شده است (۱۹: ۱۰). آن ساختمان ممکن است یک دیوار یا بنائی باشد که "لشگریان" خدا به آن یورش برده و از آن خرابه‌ای به جا گذاشته باشند. شاید ایوب به عقب برگشته و کسب خانواده خود را به یاد می‌آورد؛ یا شاید او به تن نزار خود فکر می‌کرد. به هر صورت آنچه زمانی نیرومند و مفید بود اکنون بی‌فایده و ویران شده بود. بلند درباره خیمه‌ای که سرنگون شده است سخن گفته بود (۱۸: ۱۵) و ایوب معنای آن را درک می‌کرد.

در تصویر ششم، ایوب از مثال درختی که از ریشه کنده شده باشد استفاده کرد (۱۹: ۱۰). ایوب از درخت به عنوان تصویری از امید استفاده کرده بود (۱۴: ۷)، اما اکنون او آن را چون نمادی از امید بر باد رفته می‌بیند. ولی در باب ۱۴ ایوب درباره درختی سخن می‌گوید که بریده شده بود، در حالیکه اینجا آن درخت از ریشه کنده شده است. درخت بدون ریشه قادر به ادامه حیات نیست.

آخرین تصویری که ایوب ترسیم می‌کند از یک شهر محاصره شده است (۱۹: ۱۱-۱۲). خدا به ایوب اعلان جنگ داده است (۱۳: ۲۴) و با او مثل یک دشمن رفتار می‌کند. لشگریان خدا به ایوب حمله کرده و او را برای مدت طولانی سخت محاصره نموده‌اند. تصورش را بکنید که یک لشگر بزرگ برای حمله کردن به یک چادر صف‌آرایی کرده است. باز هم ایوب نمی‌تواند درک نماید که چرا خدا آن همه درد و رنج به جانس فرستاده است. چرا باید برای از بین بردن یک خیمه از بمب اتم استفاده شود؟

انزوا (ایوب ۱۹: ۱۳-۲۲). ایوب شرح داد که چگونه درد و رنج او بر روابطش با مردم تأثیر گذاشته است. باید آگاه باشیم که درد شدید و طولانی باعث انزوای شخص دردمند از مردم و اوضاع اطرافش می‌شود. وقتی مردم واقعاً درد می‌کشند، ممکن است از دیگران کناره جویی کنند و چنان وانمود کنند که دیگران در حقیقت دردشان را نمی‌فهمند. ایوب خود را نسبت به بازماندگان خانواده، دوستان و حتی نوکران خود بیگانه حس می‌کرد.

ولی در این احساس بیگانگی چیزی فراتر از درد ایوب وجود نداشت. او اکنون ورشکسته و بیمار شده بود، او بر توده زباله شهر زندگی می‌کرد و هیچکس نمی‌خواست جزء آشنایان وی محسوب شود. به علاوه مردم متقاعد شده بودند که ایوب یک گناهکار محکوم است که از طرف خدا تنبیه می‌شود، پس چرا با او دوستی کنند؟ ظاهر ایوب نفرت انگیز بود و مردم نمی‌خواستند بر او بنگرند. با او چنان رفتار می‌شد که گویی یک جزایمی و شخص مطرودی است که نه خانواده او را می‌خواهد و نه دوستان.

یکی از دلایل دلسوزی و ترحم خداوند ما این بود که او در کنار مطرودین جامعه قرار می‌گرفت. او با "خراجگیران و گناهکاران" غذا می‌خورد (متی ۹: ۹-۱۳)، او بر جذامی‌ها دست می‌گذاشت (متی ۸: ۱-۴) و از زنان بدکاره هدیه قبول می‌کرد (لوقا ۷: ۳۶-۵۰) و حتی در میان دو جنایتکار جان سپرد (لوقا ۲۲: ۳۲-۳۳). عیسی معنای واقعی "خوار بودن و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده بودن" را می‌دانست. چقدر مهم است که ما شاگردان او نیز همان دلسوزی و ترحم را داشته باشیم. با مردمانی که می‌شناسیم و دوستشان می‌داریم به آسانی می‌توانیم در آزمایشهایشان همدردی کنیم، ولی

معمولاً بیچارگان و فقرا و اشخاص فراموش شده را که دچار درد هستند، نادیده می‌گیریم.

گفته ایوب در ۱۹: ۲۰ که می‌گوید: "با پوست دندانهای خود خلاصی یافته‌ام" ضرب‌المثل معروفی است. مردم معمولاً می‌گویند "با پوست دندانهایم خلاصی یافتم" به این معنا که به سختی جان سالم به در بردم (اگر روی دندانهای ما پوستی وجود می‌داشت به چه ضخامتی بود؟) اما در زبان عبری کلمه "با" به کار رفته نه "بوسیله" و مترجمین بر سر معنای آن اختلاف نظر دارند.

بعضی‌ها اظهار داشته‌اند که مقصود ایوب این بود که: "به قدری تحلیل رفته‌ام که فقط لثه دندانم باقی مانده است." دیگران می‌گویند منظور او این بود که: "اگر روی دندانم پوستی وجود داشت، من به اندازه نزدیکی آن پوست به دندان، به مرگ نزدیک شده‌ام" یا اینکه "بدنم به قدری تحلیل رفته است که تنها چیزی که برایم باقی مانده است پوست دندانهایم می‌باشد" (البته او مبالغه می‌کرد). مقصود ایوب هر چه که باشد، این تصویر یک چیز را به روشنی نشان می‌دهد که زنده ماندن ایوب یک معجزه بود.

ایوب این بخش از دفاعیه خود را با درخواست ترحم و دلسوزی از سوی دوستان خاتمه داد (آیات ۲۱-۲۲، ۶: ۱۴). خدا علیه او بود، خانواده و دوستان او را رها کرده بودند و آنچه برایش باقی مانده بود سه دوست بودند و آنان نیز به مانند جانوران وحشی که به دنبال شکار خود باشند تعقیبش می‌کردند. آیا آنان نمی‌توانستند دست بردارند و سعی کنند کمکش کنند؟ چرا اینقدر سنگدل بودند؟

بصیرت (ایوب ۱۹: ۲۳-۲۹). چرا ایوب می‌خواست سخنانش برای همیشه ثبت گردد؟ او گمان می‌کرد که پیش از اینکه خداوند او را تبرئه کند خواهد مرد، بنابراین می‌خواست مردم به خاطر آورند که

چگونه رنج کشیده و چه گفته است. بلدد به او هشدار داده بود: "یادگار او از زمین نابود می‌شود" (۱۸: ۱۷)، بنابراین ایوب می‌خواست سند او بر جای بماند.

در اینجا ایوب یکی دیگر از اظهارات غم‌انگیز و دردناکش را در این کتاب کنار می‌زند. بسیار جالب است که چگونه ایوب از عمق ناامیدی به اوج ایمان می‌رسد و مجدداً به اعماق ناامیدی سقوط می‌کند. غالباً کسانی که از درد و رنج شدید در عذابند، چنین تجربه‌ای دارند. در آسمان تاریک و طوفانی، ناگهان اشعه‌ای از نور درخشیدن آغاز می‌کند، سپس بار دیگر طوفان باز می‌گردد.

علی‌رغم آنچه بعضی از واعظین می‌گویند، بسیار کم هستند کسانی که به هنگام بروز درد و آزمایش بتوانند ایمان و جرأت خود را در درجات بالا حفظ کنند. "جان هنر جاوت" که زمانی بزرگترین واعظ دنیای انگلیسی زبان محسوب می‌شد، به یکی از دوستانش چنین نوشت: "امیدوارم که فکر نکنی من خیلی مقدس هستم. چنین به نظر می‌رسد که تو فکر می‌کنی من در زندگیم فراز و نشیبی ندارم و پیوسته از یک حالت یکنواخت و اوج موفقیت روحانی و شادی و تعادل فکری بی‌وقفه برخوردارم. ابدأ چنین نیست! من اغلب کاملاً خرد می‌شوم و همه چیز در نظرم بسیار تیره و تار می‌گردد."

در باب ۱۹: ۲۵-۲۷ ایوب ابراز اطمینان می‌کند که حتی اگر بمیرد، هنوز نجات دهنده‌ای دارد که روزی بر دنیا داوری خواهد کرد. علاوه بر این، ایوب تأیید کرد که انتظار دارد که زنده شود و منجی خود را ببیند! "و من می‌دانم که بعد از این پوست من تلف شود، بدون جسم نیز خدا را خواهم دید" (آیه ۲۶). این تأییدی بر رستاخیز بدن انسان بود.

کلمه عبری که در آیه ۲۵ "نجات دهنده" ترجمه شده است، به رهایی دهنده‌ای اشاره دارد که از خویشاوندان می‌باشد. او خویشاوند نزدیک بود که اجازه داشت انتقام خون برادرش را بگیرد (تثنیه ۱۹: ۶-۱۲)، او می‌توانست ملک برادر را بازخرید کرده و به صاحبش مسترد دارد (لاویان ۲۵: ۲۳-۲۴)، او می‌توانست برادر خود را از بردگی آزاد کند (لاویان ۲۵: ۲۵). نجات دهنده‌ای که خویشاوندی داشت، حق داشت به نمایندگی از طرف خویشاوندش که مورد تعدی واقع شده بود به دادگاه برود (امثال ۲۳: ۱۰-۱۱). در کتاب روت بوعز آن خویشاوند رهاونده‌ای بود که حاضر و قادر بود روت را برهاند و در سرزمین جدید برایش یک زندگی تازه فراهم کند.

قبلاً ایوب درباره نیازش به یک شفیع (ایوب ۹: ۳۳-۳۴) و وکیلی در آسمان سخن گفته بود (۱۶: ۱۹). او اکنون یک قدم فراتر می‌رود: روزی می‌رسد که نجات دهنده‌اش بی‌گناهی وی را اثبات خواهد کرد و ایوب در آنجا شاهد آن خواهد بود! وقتی این واقعیت را در نظر بگیرید که در زمان ایوب، خداوند هنوز درباره زندگی آینده کم مکاشفه داده بود، این کلمات حاکی از گواهی ایمان بزرگی است و نیز زمانی که به آن دلسردیهایی که دوستان ایوب به خوردش داده بودند و به درد و رنج خودش فکر می‌کنیم، گواهی ایوب به مراتب والاتر به نظر می‌آید.

بدیهی است که این خویش نجات دهنده کسی جز عیسی مسیح نیست. او طبیعت انسان را بر خود گرفت تا بتواند به وسیله آن خدا را به ما مکشوف سازد، آنچه را که ما تجربه می‌کنیم، تجربه کند و برای گناهان ما جان دهد. سپس به آسمان بازگردد تا در پیشگاه پدر آسمانی ما شفیع ما شود. او می‌خواهد و قدرت دارد که نجات بدهد. یک روز او روی زمین خواهد ایستاد و داوری خواهد کرد. او از قوم خود

حمایت خواهد نمود. ایوب سخنانش را با یک هشدار به دوستان منتقدش پایان داد (۱۹: ۲۸-۲۹): آنها نیز در پیشگاه تخت داورى خداوند خواهند ایستاد، پس بهتر است که آماده شوند. آنها به ایوب تهمت گناه می‌زدند، ولی آیا آنها نیز خود گناهکار نبودند؟ آنها می‌گفتند که خدا ایوب را به خاطر گناهانش داورى می‌کند، آیا خداوند آنها را نیز به خاطر گناهانشان داورى نخواهد کرد؟ یک روز باید برای طرز صحبتی که با ایوب و دربار او داشته‌اند در مقابل خدا جوابگو باشند، پس بهتر است که به هوش باشند. سخنان ایوب ما را به یاد نصیحت پولس رسول در رومیان ۱۴: ۱۰-۱۳ و نیز به یاد هشدار خداوندمان در انجیل متی ۷: ۱-۵ می‌اندازد.

آبراهام لینکن چنین گفته است: "آن کس حق دارد انتقاد کند که قلبش آماده کمک کردن باشد."

آیا شما واجد این شرایط هستید؟

فصل هفتم

اهمیت دیدگاه درست

ایوب ۲۰-۲۱

"بهترین کمکی که ما می‌توانیم به یک شخص دردمند بکنیم
این نیست که بار را از روی دوشش برداریم، بلکه کاری کنیم که
بزرگترین نیرویش به کار افتد تا بتواند آن بار را تحمل نماید."
فیلیپس بروکس

صوفرا اکنون منتظر نوبت ایستاده تا سخن بگوید، ولی چیز تازه‌ای
برای گفتن ندارد. همان داستان قدیمی است: خداوند شخص شریر را
تنبیه می‌کند، بنابراین بهتر است ایوب رابطه‌اش را با خدا درست کند.
موضوع کلیدی آیه ۲۰: ۵ است که می‌گوید: "شادی شیران اندک
زمانی است و خوشی ریاکاران لحظه‌ای." قبلاً این موضوع توسط بلدد
مورد بحث قرار گرفته بود (۸: ۱۱-۱۹، ۱۸) والیفاز در باب ۱۵:
۲۰-۳۵. ولی صوفرا به قدری از آخرین اظهارات ایوب ناراحت شده
بود که احساس می‌کرد باید سخن بگوید.
صوفرا می‌گوید: "مرا به دلیل اینکه تو را گناهکار خوانده‌ام
سرزنش می‌کنی ولی من می‌دانم چگونه جواب تو را بدهم" (۲۰: ۳،
تفسیری). صوفرا احساس می‌کرد ایوب به او توهین کرده است،
بنابراین تصمیم گرفت از خود دفاع کند.

۱- سرنوشت هولناک اشخاص شریر (ایوب ۲۰: ۴-۲۹)

صوفی سه دلیل می‌آورد تا ثابت کند که سرنوشت اشخاص شریر هولناک است: عمر آنان کوتاه (ایوب ۲۰: ۴-۱۱)، خوشی آنان زود گذر (آیات ۱۲-۱۹) و مرگشان دردناک است (آیات ۲۰-۲۹).

عمرشان کوتاه است (۲۰: ۴-۱۱). صوفی اعلام می‌دارد که از ابتدای تاریخ بشر خوشی افراد شریر کوتاه مدت بوده است. ما نمی‌دانیم این اطلاعات را از کجا آورده بود چون خدا قبل از فرستادن طوفان مدت ۱۲۰ سال صبر کرد (پیدایش ۶: ۳) و به کنعانیان شریر قبل از اینکه آنان را داوری کند اقل از چهار قرن فرصت داد (پیدایش ۱۵: ۱۳-۱۶).

اکثر کسانی که در کتاب مقدس درباره مسأله بدی اندیشیده‌اند، از دیدگاه دیگری به آن نگاه کردند و آن دیدگاه این است که شریران از عمر طولانی و بدون رنج لذت می‌برند در حالیکه پارسایان رنج می‌کشند و در جوانی می‌میرند (مزمور ۳۷ و ۷۳ و ارمیا ۱۲: ۱-۴). صوفی عمداً مقدار زیادی از حقایق را نادیده می‌گرفت تا عقیده خود را ثابت کند.

به نظر صوفی، شخص شریر هر چه در موفقیت خود بالاتر رود، هنگامی که داوریش برسد همانقدر پایین‌تر سقوط خواهد کرد. وقتی سرنگون شود مثل فضله خود دور انداخته خواهد شد و مردم خواهند پرسید "او کجاست؟" (ایوب ۲۰: ۶-۷) و او مثل خوابی از یاد خواهد رفت و مانند رؤیایی است که به خاطر نمی‌آید (آیه ۸).

نه تنها شخصی شریر خود و نامش محو خواهد شد، بلکه تمام ثروتش بر باد خواهد رفت. بعد از فوتش تمام حقایق مربوط به گناهانش بر ملا خواهد شد و فرزندانش باید از ارث وی آنچه را که او

از مردم ربوده بود بازپرداخت کنند. پدرشان به هنگام مرگ "در عنفوان جوانی" بود (آیه ۱۱) اما اکنون جسد بی‌جان در قبر خوابیده است. بنا به عقیده صوفر، اشخاص شریر در جوانی و زمانی که اصلاً انتظارش را ندارند می‌میرند.

وقتی تاریخچه اشخاص دنیوی و ایماندار را ورق بزنید، ملاحظه خواهید کرد که قوانین سفت و سختی بر زمان فوت اشخاص شریر و یا ایماندار حکمفرمایی نمی‌کند. به طور کلی اشخاصی که به قوانین خدا بی‌اعتنا هستند، در مقابل مشکلاتی که ممکن است منجر به مرگ شود آسیب پذیرتر می‌باشند. بی‌بند و باری در امور جنسی و اعتیاد به مواد مخدر (که شامل دخانیات و مشروبات الکلی می‌شود) و شیوه زندگی بی‌نظم ممکن است موجبات کوتاهی عمر را فراهم سازد. ولی تضمینی نیست که چنین خواهد شد. جای تعجب نیست که چگونه بعضی از اشخاص بی‌ایمان به سن کهولت نیز می‌رسند. شاید این فیض خداوند است که به آنان فرصت توبه و بازگشت را بدهد.

صوفر از عواقب یک زندگی گناه‌آلود سخن نمی‌گفت، بلکه از داوری خداوند بر گناهکاران داد سخن می‌داد. صوفر و دو دوستش یقین داشتند که ایوب مردی ریاکار است و شیوه زاهدانه زندگیش پوششی است برای گناهان مخفی او. الیفاز در سخنرانی دوم خود حتی بعضی از گناهانی را که ایوب مرتکب شده است نام می‌برد (باب ۲۲: ۵-۹)! ولی خدا همیشه ریاکاران را فوری داوری نمی‌کند و مرگ یک شخص جوان دلیل بر این نیست که او ریاکار بوده است.

کشیش معروف اسکاتلندی، "روبرت موری مک شین"^۱ در سن ۲۹ سالگی فوت کرد. مبشر انجیل آقای "ویلیام واتینگ بوردن"^۲ فقط ۲۵

Robert Murray McCheyne¹
William Whiting Borden (Borden of Yale)²

سال داشت وقتی در مصر درگذشت. آقای "دیوید برینرد"^۳ مبشر قدیس که در بین سرخپوستان آمریکایی خدمت می‌کرد، وقتی مرگ به سراغش آمد که فقط ۲۹ سال داشت. به عقیده صوفر این مردان می‌بایست گناهکار بوده باشند که خداوند اینقدر زود آنها را از دنیا برد.

خوشی آنان موقتی است (ایوب ۲۰: ۱۲-۱۹). صوفر غذا خوردن را به عنوان تصویری اساسی در سخنان خود به کار برده است. شخص شریر به همانگونه از گناه لذت می‌برد که مردم از غذا لذت می‌برند و قبل از بلعیدن، آن را در دهان نگه می‌دارند تا از مزه‌اش لذت ببرند. در واقع آنان از گناه چنان لذت می‌برند که نمی‌توانند آن را قورت دهند! اما بالاخره همان غذای لذیذ در دهانشان، دستگاه گوارش آنان را مسموم می‌کند، به طوری که مریض می‌شوند و همه را استفراغ می‌کنند. در حالیکه از گناه لذت می‌برند متوجه نیستند که یک افعی سمی آنان را نیش زده و محکوم به مرگ هستند. به عبارت دیگر گناه در آن واحد لذت و مجازات را به همراه دارد و کسی که یکی را می‌خواهد آن دیگر را هم باید بپذیرد. لذت گناه موقتی است (عبرانیان ۱۱: ۲۵).

ولی داوری خدا شامل خیلی بیشتر از اینهاست: مرد شریر نه تنها از گناهان خود مریض می‌شود، از برکات زندگی روزانه هم بهره‌ای نمی‌برد (ایوب ۲۰: ۱۷). او "جویبارها و نه‌های شیر و شهد" را نخواهد دید. سرزمین کنعان مملکتی بود که در آن "شیر و شهد" جاری بود (خروج ۳: ۸ و لاویان ۲۰: ۲۴). شیر و عسل غذای اساسی بود نه غذای تجملی و فوق‌العاده؛ و سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری باشد حاصل‌خیز بوده و ساکنان خود را تأمین می‌کند. ولی شخص

David Brainerd³

شریر حس چشایی خود را در مقابل خوراک اصلی از دست داده و دیگر هیچ چیز او را سیر نمی‌کند. لذت گناه باعث شده است که او نتواند از برکات اساسی زندگی لذت ببرد.

با بکار بردن تصویری از غذا خوردن، صوفر دو نکته را ذکر می‌نماید: آنچه مرد شریر می‌بلعد مریضش می‌کند به طوری که میل چیزهای خوب زندگی را از او می‌گیرد. در باب ۲۰: ۱۸-۱۹ او نکته سومی را نیز ذکر نموده می‌گوید مرد شریر چیزهایی را که به وسیله کار و زحمت به دست آورده از گلایش پایین خواهد رفت چون او ثروتش را از راه گناه کردن به دست آورده، آن ثروت او را ارضا نخواهد کرد.

این مطلب یقیناً در زندگی بسیاری از مردمی که مسیح را رد کرده و زندگی خود را وقف خوشیهای گناه‌آلود کرده‌اند منعکس شده است. آنان هر قدر زیاده روی کنند، بیشتر حریص می‌گردند و هر قدر به ارضای هوس خود پردازند، لذت کمتری خواهند برد. هر چه کمتر لذت ببرند، بیشتر باید مرتکب گناه شوند تا به لذتی که در گذشته برده بودند نائل شوند و هر چه بیشتر گناه ورزیدند، خیلی بیشتر توانایی لذت بردن از هر چیزی را از بین می‌برند. به عبارتی دیگر آنان همه فیوزهای خود را سوزانیده بودند و ماشین زندگیشان دیگر قدرت قبلی انجام وظایف خود را ندارد.

مرگ آنان دردناک است (ایوب ۲۰: ۲-۲۹). حتی ثروت مرد شریر هم نمی‌تواند به داد او برسد تا از مرگش جلوگیری کند (ایوب ۲۰: ۲۰ و مزمور ۴۹). مرد شریر در حالیکه مشغول لذت بردن از ثروت خود می‌باشد، پریشانی، مذلت و خشم آتشین خدا بر سرش نازل خواهد شد. خدا ضربات خود را بر او خواهد بارانید (ایوب ۲۰: ۲۳). مرد شریر سعی می‌کند بگریزد، اما خدا با شمشیر به سراغش می‌آید و

با تیری که نوکش از مفرغ است به سوی وی تیراندازی خواهد کرد و تن او را سوراخ خواهد کرد.

صوفر در این مرحله از سخنان خود، مثل بلند حرف می‌زند (ایوب ۱۸). او شرح می‌دهد که مرد شریر چگونه سعی می‌کند از داوری خدا فرار کند. ولی پیکانها در تاریکی به او برخورد می‌کنند و آتش دور و برش می‌ریزد. سپس سیلاب او را احاطه کرده و همه چیز را نابود می‌کند. تازه این پایان کار نیست: مرد شریر را کشان کشان به دادگاه می‌برند و در آنجا آسمان و زمین به ضدش گواهی می‌دهند و او را مقصر می‌یابند (ایوب ۲۰: ۲۷).

۲- پایان واقعی مرد شریر (ایوب ۲۱: ۱-۳۴)

بعد از اینکه ایوب بار دیگر تقاضای تفاهم و دلسوزی نمود (۲۱: ۶-۱) به اظهارات صوفر پاسخ داد و همه آنها را رد کرد. ایوب گفت که به نظر او مرد شریر ظاهراً عمر طولانی دارد (آیات ۷-۱۶) و غالباً گرفتار بلایا نمی‌شود (آیات ۱۷-۲۱) و فرقی بین مرگ شخص شریر و سایر مردمان نیست (آیات ۲۲-۳۴). ایوب سخنرانی صوفر را نکته به نکته پاسخ داد و آن را تکه تکه کرد.

اول به درخواست ایوب توجه کنید که چگونه از دوستانش می‌خواهد که آنان سعی کنند بفهمند او چه احساسی دارد. "بشنوید، کلام مرا بشنوید، و این، تسلی شما باشد" (آیه ۲). "زنون" فیلسوف یونانی گفته است: "علت اینکه ما دارای دو گوش و تنها یک دهان هستیم این است که بیشتر گوش کنیم و کمتر حرف بزنیم." دوستان ایوب فکر می‌کردند که سخنانش موجب تشویق ایوب خواهد شد ولی او می‌گوید که سکوتشان بیشتر موجب تشویق وی می‌شد (۱۳: ۳).

ایوب خاطرنشان کرد که شکایتش نه از مردم بلکه از خداست. مردم او را گرفتار مصیبت نکرده بودند و آنها قادر نبودند مصیبت‌ها را از زندگیش رفع کنند. اگر او بی‌تابی می‌کرد، دلیلش این بود که خدا به او پاسخ نداده بود (آیه ۳). هر قدر خدا بیشتر صبر می‌کرد، وضعیت ایوب بدتر می‌شد. او می‌گفت: "به من نگاه کنید و از تعجب دست روی دهان بگذارید و سکوت نمایید" (۲۱: ۵).

در حالیکه ایوب تفکر می‌کرد که چه بگوید، عمق وجودش به حرکت آمد (آیه ۶). این سخنان را او سرسری بیان نمی‌کرد، زیرا اینها مربوط به حقایق اساسی حیات و مرگ بود. اگر دوستان ایوب به جای او بودند، آنان چیزها را طور دیگر می‌دیدند و سخنان دیگری بیان می‌کردند.

ممکن است عمر شریران طولانی باشد (ایوب ۲۱: ۷-۱۶). بر عکس گفتار صوفر (۲۰: ۵)، ایوب گفت: "چرا شریران به زندگی خود ادامه می‌دهند و بسیار نیرومند می‌شوند (آیات ۸-۹ و ۱۱-۱۲). آنان از هر طرف امنیت دارند: فرزندان و خانه‌هایشان در امان است (آیات ۸-۹ و ۱۱-۱۲)، کار و کسبشان در امان است (آیه ۱۰)، عمر طولانی دارند و از رفاه خود لذت می‌برند (آیه ۱۳). آنها همچنین اولاد زیادی دارند که از ثروت خانوادگی بهره‌مند شده و از آن لذت می‌برند. مرگ اشخاص شریر ناگهانی است. آنها گرفتار درد طولانی نمی‌شوند و آرزوی رهایی نیز نمی‌نمایند. ولی وضعیت ایوب کاملاً مخالف اینها بود: خانواده‌اش نابود شده، ثروتش از دست رفته بود و او در حالیکه در انتظار مرگ نشسته بود، شدیداً درد می‌کشید.

غم‌انگیزترین نکته در مورد شریران این است که با اینکه خدا را از زندگی خود کنار می‌گذارند، کامیاب می‌شوند (آیات ۱۴-۱۵). آنها نمی‌خواهند کاری با خدا داشته باشند، در حقیقت آنان به او می‌گویند:

"از ما دور شو و ما را تنها بگذار." آنها از دعا کردن به درگاه خدا و اطاعت از او یا نسبت دادن موفقیت خود به او امتناع می‌ورزند. فلسفه زندگی اکثر مردمان گمراه امروز همین است. شاید نامش را "بی‌خدایی عملی" بخوانید (مزمور ۱۰ را ملاحظه کنید). خدا در فکر آنان جایی ندارد و از نقشه‌هایشان به دور است (یعقوب ۴: ۱۳-۱۷). آنها خودکفا بوده و هر چه دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند و آن را مطابق میل خود انجام می‌دهند. در انجیل لوقا ۱۲: ۱۳-۲۱ عیسی درباره چنین شخصی سخن گفته است.

ایوب شتاب داشت بگوید فلسفه زندگی وی چنین نیست. او حتی نمی‌خواست با چنین افراد شریری سر و کار داشته باشد (ایوب ۲۱: ۱۶). مردان شریر کسب ثروت را به توانایی خود نسبت می‌دهند، اما ایوب اقرار کرد که همه چیز از خداست (۱: ۲۱). پس چگونه سه دوست ایوب او را در زمره مردان شریر می‌پنداشتند؟

قبل از اینکه به نکته دوم ایوب بپردازیم، ما باید با واقعیت ناراحت‌کننده‌ای روبرو شویم و آن اینکه بسیاری از افرادی که خود را مسیحی می‌دانند ولی طرز زندگی ثروتمندان و افراد سرشناس را می‌پسندند و حتی نسبت به آنان رشک می‌برند. آقای دکتر "کنت شفین" تعریف می‌کند که کشیشی به اتفاق یکی از شماسان خود از جایی دیدن می‌کرد و به خانه مجللی در حومه شهر رسیدند. چمن آن به دقت آراسته شده و اتومبیل گران‌قیمتی در جلوی آن پارک شده بود. به علاوه آن کشیش و شماس از پنجره دیدند که صاحب‌خانه به راحتی روی مبل نشسته و مشغول تماشای تلویزیون است. همه چیز حاکی از وفور نعمت در آن خانه بود. شماس رو به کشیش کرد و پرسید: "ما چه نوع خبر خوشی را می‌توانیم به این شخص برسانیم؟"

در طی مدتی بیش از چهل سال خدمت بارها مراسم عقد بسیاری از زوجهای جوان مسیحی را انجام داده‌ام و شاهد آغاز زندگی‌های آنها بوده‌ام. چقدر شاد می‌شدم وقتی می‌دیدم زوجهای جوان اولویت‌های خود را تشخیص داده و با وسوسه "همرنگ جماعت شدن" مقاومت کرده و از وقف زندگی به مادیات پرهیز می‌کنند. متأسفانه بعضی‌ها بینش روحانی خود را از دست داده و در این دنیا موفق شده‌اند و به خدا هیچ‌گونه اعتباری نداده‌اند.

آیا افراد شریر غالباً بلا نمی‌بینند؟ (ایوب ۲۱: ۱۷-۲۱). بلدد با تأکید گفت: "بلی، چراغ مردان شریر خاموش خواهد شد." اما ایوب پرسید: "چند بار این اتفاق افتاد؟" شما چند بار علناً خشم خداوند را که علیه مردمان بی‌خدا ابراز شده دیده‌اید؟ "مثل سفال پیش روی باد می‌شوند و مثل گاه که گردباد پراکنده می‌کند" (۲۱: ۱۸).

چنین به نظر می‌رسد که افراد شریر در این دنیا در امنیت به سر می‌برند در حالیکه افراد درستکار رنج می‌برند (ولی در این مورد مزمور ۷۳ را ملاحظه کنید).

اما حتی اگر خدا شریران را داوری نکند، فرزندان آنها را داوری خواهد کرد (ایوب ۲۱: ۱۹). صوفر درباره این نکته بحث کرده بود (۲۰: ۱۰) و الیفاز نیز چنین کرده بود (۵: ۴). بدیهی است که این هر دو روی سخنشان با ایوب بود که همه فرزندان خود را از دست داده بود. ولی ایوب پرسید: "این چه نوع داوری است"، "اگر کسی در گناه زندگی می‌کند بگذار به خاطر گناهش زجر بکشد. بعد از مردن دیگر چه لزومی دارد برای این غصه بخورد که بر سر خانواده‌اش چه خواهد آمد؟ در عالم مردگان او هرگز نخواهد دانست که روی زمین چه می‌گذرد."

کتاب مقدس به وضوح می‌گوید که پدران به خاطر گناه فرزندان و یا فرزندان به خاطر گناه پدران مجازات نمی‌شوند (ارمیا ۳۱: ۲۹-۳۰، حزقیال ۱۸: ۱). شکی نیست که والدین ممکن است به خاطر گناهان فرزندان خود بسیار رنج ببرند و فرزندان از عواقب گناهان والدین رنج ببرند، اما داوری خدا همیشه عادلانه است (تثنیه ۲۴: ۱۶). اینکه سه دوست ایوب اظهار می‌داشتند که گناهان ایوب باعث شده بود که فرزندان بمیرند، قضاوتی ناعادلانه بود.

صوفر گفته بود که زندگی یک مرد شریر کوتاه است ولی ایوب عقیده او را رد کرده و تأکید نموده بود که مردمان شریر غالباً عمر طولانی می‌کنند. صوفر اظهار داشته بود که خوشیهای مردمان شریر موقتی است زیرا داوری خدا به ناگاه بر آنان نازل می‌شود، اما ایوب پرسید: "چند بار این را در عمل دیده‌اید؟" اکنون ایوب سومین بحث صوفر را مبنی بر اینکه مرگ افراد شریر دردناک است پاسخ می‌دهد. افراد شریر مانند سایر مردم می‌میرند (ایوب ۲۱: ۲۲-۳۴). روزهای زندگی خود را در بدبختی سر می‌کنند. مرگ برای همه یکسان است. در حقیقت باید بگوییم، چیزی به نام "مرگ نوزاد" یا "مرگ غم‌انگیز" یا "مرگ غیر منتظره" وجود ندارد، چون مرگ همان مرگ است و مهم نیست که چگونه و چه وقت به سراغ افراد می‌آید. ثروتمند می‌میرد، فقیر می‌میرد، ایماندار می‌میرد و بی‌ایمان هم می‌میرد و "اینها با هم در خاک می‌خوابند و کرمها ایشان را می‌پوشاند" (آیه ۲۶). البته اینجا ایوب در مورد جنبه جسمانی مرگ صحبت می‌کند نه جنبه روحانی آن. وقتی مرگ به سرخ اشخاص بیاید مسلم است که در دنیای آینده بین ایماندار و بی‌ایمان فرق بسیاری وجود خواهد داشت (عبرانیان ۹: ۲۷).

بسیاری از مردمان از جمله مسیحیان ایماندار از سخن گفتن درباره مرگ و به خصوص مرگ خودشان امتناع می‌ورزند. آنان بیمه درمانی و بیمه عمر دارند ولی ترجیح می‌دهند طوری رفتار کنند که گویا مرگی در کار نیست. آقای "ارنست بکر" جامعه شناس چنین نوشته است:

"هیچ چیز دیگر به اندازه مرگ و ترس آن، انسان و حیوان را نمی‌ترساند. مرگ محرک اصلی فعالیت بشر است، فعالیتی که به منظور اجتناب از مصیبت‌بار بودن مرگ صورت می‌گیرد و به نحوی انکار مرگ به عنوان سرنوشت نهایی انسان است."

ایوب به دوستانش گفت: "من افکار شما را می‌دانم" (ایوب ۲۱: ۲۷). او متوجه بود که سخنانش آنها را قانع نکرده است و دقیقاً می‌دانست بعد از کلامش آنها چه خواهند گفت. عیناً همان چیزهایی را که قبلاً گفته بودند. در آیه ۲۸ دو تا از اظهارات آنها را تکرار می‌کند که قبلاً تکذیب کرده بود (۱۸: ۱۳-۲۱ و ۲۰: ۲۰-۲۹) ولی او انتظار داشت باز هم سخنان مشابهی را بشنود. ایوب از دوستانش پرسید که آیا هرگز موضوع را در جاهای دیگر به غیر از مملکت خودشان بررسی کرده‌اند. "دوروتی سائرز" نوشته است: "اگر دید شما به اندازه کافی محدود باشد، چیزی در دنیا نیست که نتوانید آن را ثابت کنید." ایوب از دوستانش پرسید: "آیا هرگز از شخص دنیا دیده‌ای سؤال کرده‌اید؟" (۲۱: ۲۹). اشخاصی که سفر می‌کنند، معمولاً دیدشان محدود نبوده و صاحب تجربیات وسیعی از دنیا می‌باشند. سه دوست ایوب با وجود تمام حکمت خود، ممکن بود دید محدودی داشته باشند زیرا ندیده بودند که در جاهای دیگر دنیا زندگی چگونه است. اگر دوستان ایوب از مردمان دنیا دیده سؤال می‌کردند، آنگاه متوجه

می‌شدند که در همه جای دنیا چنین به نظر می‌رسد که مردمان شریر از مصائبی که بر سر نیک‌مردان نازل می‌شود مصون هستند.

سپس ایوب این سؤال‌های بسیار خصوصی را از دوستان خود کرد، او گفت که اگر شما معتقدید که مردمان شریر در خطر مرگ زودرس قرار دارند، آیا هرگز به آنان هشدار داده‌اید؟ آیا تاکنون آنها را سرزنش کرده‌اید؟ (آیه ۳۱ را ببینید). اگر دوستانش پاسخ می‌دادند: "خیر ما هرگز با مردمان شریر در مورد آینده‌شان سخن نگفته‌ایم" ایوب می‌توانست بگوید که پس چرا شما به یک مرد درستکار در مورد آینده‌اش هشدار می‌دهید؟ چرا ضد و نقیض رفتار می‌کنید؟

ایوب در سخنان پایانی خود در باب ۲۱: ۳۱ به اطلاع دوستان رسانید که به آنان اعتماد ندارد. تسلی آنان بیهوده و بی‌معنی بود و جواب‌هایشان دروغ محض. کلمه "کذب" در زبان اصلی عبری به معنای "یک تخلف عمدی از قانون خدا و یک عمل خیانت‌آمیز" می‌باشد و غالباً "خطا" ترجمه شده است. وقتی سه دوست ایوب به وی حمله‌ور شدند، آنها به ضد خدا حمله کرده و نسبت به او خطا می‌ورزیدند. به جای کمک کردن به ایوب آنان او را گمراه می‌کردند.

دوستی دارم که هر روز چنین دعا می‌کند: "خداوندا امروز مرا کمک کن تا بار کسی را سنگین‌تر نسازم."

جای بسی تأسف است که بلدد و صوفر و الیفاز چنین دعا نکردند!

شاید لازم باشد همه ما چنین دعایی را شروع کنیم!

میان پرده

اگر شما می‌خواهید مشوق مردمان دردمند باشید، سعی کنید چیزها را از دید آنها ببینید. با فروتنی قبول کنید که امکان بودن نظریات دیگر هم هست. دوستان ایوب از زندگی تجربه محدودی کسب نموده بودند. ولی آنان به پنداشتهای اصولی خود سخت چسبیده بودند و حاضر نبودند از ان دست بردارند. "آلیور کرامول" سیاستمدار انقلابی انگلیسی خطاب به اشخاصی که با وی توافق نداشتند چنین نوشت: "به خاطر لطف و رحمت مسیح از شما استدعا می‌کنم بپذیرید که ممکن است در اشتباه باشید."

شخصی آدمهای متعصب را چنین تعریف کرده است: "مردمی که نمی‌توانند تغییر فکر دهند و موضوع را نیز عوض نمی‌کنند." "ساموئل جانسون" درباره کسی چنین گفته است: "آن مرد فقط یک عقیده دارد و آن هم غلط است."

همیشه چیزهای جدیدی وجود دارد که می‌توانیم درباره خداوند، کتاب مقدس و مردم و زندگی یاد بگیریم. بیایید شاگرد خوب و شنونده خوبی باشیم!

فصل هشتم

نظم در دادگاه

ایوب ۲۲-۲۴

"خدای اسرائیل، نجات دهنده خدایی است که گاهی خود را مخفی می‌سازد، ولی هرگز خدایی نیست که غایب شود؛ گاهی در تاریکی قرار می‌گیرد ولی هیچگاه در فاصله دور قرار نمی‌گیرد!"

متیو هنری^۱

آنچه می‌بایستی یک بحث تشویق آمیزی بین دوستان باشد، تبدیل به یک مباحثه خشمگین و دردناک گردید. به جای اینکه الیفاز سعی کند تا آرامش را حاکم سازد، او خود را در نقش دادستان قرار داده و بحث را به محاکمه تبدیل نمود. در حالیکه ایوب بر توده خاکستر نشسته بود و به دوستانی گوش می‌داد که درباره وی دروغ می‌گفتند، سه نفر بر ضد یک نفر متحد شده بودند. بنا به گفته کتاب تلمود، زبان تهمت زننده سه نفر را می‌کشد، شخص تهمت زننده، شخص متهم و کسی را که به تهمت گوش می‌دهد. بر بالای تلی از خاکستر در سرزمین "عوص" از هر سو بوی مرگ به مشام می‌رسید!

۱- سه تهمت دروغین (ایوب ۲۲: ۱-۳۰)

الیفاز همچون هر وکیل مدافع کاردانی، ادعای خود را ترتیب داده و دستورش را کاملاً آماده کرده بود. او سه تهمت جدی علیه ایوب تهیه کرده بود مبنی بر اینکه ایوب گناهکار است (۲۲: ۱-۱۱)، او گناهان

^۱ Matthew Henry (1662-1714) مفسر کتاب مقدس

خود را پنهان می‌کند (آیات ۱۲-۲۰) و قبل از دریافت کمک از سوی خداوند، باید به گناهان خود اعتراف نماید و توبه کند (آیات ۲۱-۳۰).

ایوب گناهکار است (۲۲: ۱-۱۱). الیفاز نتوانست از پرتاب کردن یک تیر تیز طعنه‌آمیز به سوی ایوب خودداری کند. "آیا به سبب ترس تو، تو را توبیخ می‌نماید؟ آیا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟" دادگاهها مردم را به خاطر درستکاری محاکمه نمی‌کنند بلکه به خاطر تخلف از قانون! بنابراین از آنجا که خداوند بلاهای وحشتناکی به جان ایوب فرستاده است، او باید مقصر و گناهکار باشد. در آیه ۵ می‌گوید: "آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو بی‌انتهای؟" ولی الیفاز مطالبی را که ایوب می‌خواست برساند درک نکرد و مطلب این بود: چرا خدا مجازات را قبل از دستگیری من اجرا کرده، آیا نمی‌بایستی ادعایمانه را خوانده و آنگاه محاکمه را اجرا می‌کرد؟ این کار اصلاً منصفانه نیست.

نخست الیفاز ایوب را به گناه غرور متهم کرد (آیات ۱-۳). ایوب چنان رفتار می‌کرد که گویی سیرت و رفتارش برای خدا مهم بوده و به نحوی سودبخش نیز می‌باشد. الهیات الیفاز دور خدایی می‌گشت که از انسان دور بوده و داور جهان است و نه دوست گناهکاران.

ولی سیرت و رفتار ایوب برای خدا اهمیت داشت، زیرا خدا ایوب را برای ساکت کردن شیطان به کار می‌برد و دوستانش، هیچکدام از نقشه خدا خبر نداشتند، ولی ایوب ایمان داشت که خدا در زندگیش در حال انجام طرحی است و روزی او را حمایت خواهد کرد. اضافه بر این سیرت و رفتار خداشناسان برای خدا اهمیت دارد زیرا برای او یا موجب جلال می‌شود یا غم (اول تسالونیکیان ۴: ۱، عبرانیان ۱۱: ۵، پیدایش ۶: ۵-۶، مزمور ۳۷: ۲۳). او یک خدای بی‌حال و دور افتاده نیست که با قوم خود ارتباط نداشته باشد، بلکه خدایی است که از وجود

ایمانداران شادی می‌کند همچنانکه آنان از وجودش خرسند می‌شوند
(مزمور ۱۸: ۱۹، اشعیا ۶۳: ۹، عبرانیان ۴: ۱۴-۱۶).

ما چون فرزندان خدا هستیم، باید از عیسی سرمشق بگیریم که
فرمود: "من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می‌آورم" (یوحنا ۸:
۲۹). آنگاه پدر آسمانی درباره ما هم همان را خواهد گفت که درباره
عیسی گفت: "این است پسر محبوبم که از او خشنودم" (متی ۳: ۷).

علاوه بر غرور، الیفاز ایوب را به طماع بودن نیز متهم کرد (ایوب
۲۲: ۶). الیفاز می‌گفت که ایوب مردی حریص است که برای افزودن
بر ثروت خود از مردم سوء استفاده کرده است. او از قدرت و شهرت
خود برای ترساندن مردم و چاپیدن آنان استفاده کرده است. بر طبق
شریعت موسی، شخص قرض دهنده اجازه داشت از بدهکار برای
اطمینان گرو بگیرد، ولی نه چیزی که به کار و سلامتی و مقام انسانی
شخص بدهکار لطمه بزند (خروج ۲۲: ۲۵-۲۷، تثنیه ۲۴: ۱۰-۱۳).
الیفاز ایوب را متهم کرد که از برادرانش گرو می‌گرفته زمانی که هیچ
احتیاجی به آن نبوده است و مردم را لخت کرده و لباسهای تن آنان را
غصب کرده تا بدهی خود را پس دهند!

الیفاز با اینکه در سرزمین ایوب زندگی نکرده بود از کجا
می‌دانست که ایوب در روابطش و کسب و کارش با مردم چنین
رفتاری داشته است؟ آیا بعضی از دشمنان ایوب چنین خبری را به
گوش الیفاز رسانیده بودند؟ اگر چنین بود، می‌بایستی قبل از اعلام این
مطالب تحقیقات لازم را انجام می‌داد. تمام این چیزها ساختگی بود و
یک کوشش عاجزانه بود تا مرد خدا را که به مردم بسیاری کمک کرده
بود، بی‌اعتبار سازد (ایوب ۲۹: ۱۱-۱۷).

سومین گناه بزرگ ایوب نداشتن رحم و شفقت بود (ایوب ۲۲: ۷-
۹) که همانا گناه غفلت است. پس جای تعجب نیست که خدا دعای ایوب

را مستجاب نمی‌کند! "آنکه فریاد فقیران را نشنیده می‌گیرد در روز تنگدستی خود نیز فریادرسی نخواهد داشت" (امثال ۲۱: ۱۳). ایوب به داد خستگان، گرسنگان، بیوه زنان و یتیمان نرسیده بود و آنها را از ثروت خود یاری نکرده است. نظر به اینکه مهمان نوازی یکی از صفات مردم مشرق زمین است، گناه ایوب بسیار زشت می‌باشد.

در سراسر کتاب مقدس، خداوند نسبت به فقرا و به ویژه نسبت به بیوه زنان و یتیمان توجه خاصی دارد و نسبت به کسانی که بر فقرا ظلم می‌نمایند و آنان را استثمار می‌کنند خشم خود را نشان می‌دهد (خروج ۲۲: ۲۲، تثنیه ۲۴: ۱۷، ۲۶: ۱۲). انبیا نیز رهبران سیاسی و مذهبی را که بر محتاجان ستم روا می‌داشتند، به شدت محکوم می‌کردند (اشعیا ۱: ۱۷، ارمیا ۷: ۶، عاموس ۴: ۱). عیسی نسبت به فقرا توجه خاصی داشت (لوقا ۴: ۱۶-۱۹ و متی ۱۱: ۵) و کلیسای نخستین نیز از او سرمشق می‌گرفت (غلاطیان ۲: ۱۰، یعقوب ۱: ۲۷، ۲: ۱-۹، اعمال ۶: ۱ و اول تیموتائوس ۵: ۱-۱۶). کلیسای امروز نیز باید از همان سرمشق پیروی کند.

الیفاز بر نکته اول خود محکم چسبیده بود و اظهار می‌داشت که همه به چشم خود می‌بینند که ایوب در نتیجه گناهان بسیارش گرفتار مصیبت بزرگی شده است (ایوب ۲۲: ۱۰-۱۱). در غیر اینصورت به چه دلیل او می‌بایستی دچار تاریکی، خطر و درد و رنج شدید شده باشد؟ (به عقیده الیفاز) در اینجا دست خداوند دخالت دارد و نشان می‌دهد که ایوب مرد خدانشناسی است.

مردمی در آن اطراف ایستاده و به این بحث‌ها گوش می‌دادند بایستی از شنیدن اتهاماتی که بر همسایه‌شان ایوب وارد می‌شد، کاملاً حیرت زده شده باشند. آنان حتماً به یکدیگر نگاه کرده و پرسیدند: این چگونه

ممکن است؟ پس ما چرا از شرارت ایوب خبر نداشتیم؟ نکته بعدی که الیفاز مطرح کرد پاسخ به سؤال این اشخاص بود.

ایوب گناهان خود را مخفی می‌کند (ایوب ۲۲: ۱۲-۲۰). به عبارت دیگر ایوب مردی ریاکار بوده، و این مطلبی بود که چندین بار از آغاز گفتگو تکرار شد. بلدد گفته بود که "امید ریاکار نابود خواهد شد" (۸: ۱۳). الیفاز گفته بود: "زیرا که جماعت ریاکاران بی‌کس خواهند ماند" (۱۵: ۳۴). و صوفر گفته بود "خوشی ریاکاران لحظه‌ای است..." (۲۰: ۵).

ریاکار کسی نیست که موفق نشود یا به هدفهای روحانی دلخواهش نرسد. همه ما کم و بیش شکست می‌خوریم. ریاکار کسی است که حتی سعی نمی‌کند به هدفی برسد، ولی چنان وانمود می‌کند که دارای هدفی است. سخنانش با عملش هرگز مطابقت ندارد. آقای "استیفان چارنوک" گفته است: "چقدر باعث تأسف است که هنگام صرف شام خداوند در خلوت شیاطین باشیم."

الیفاز به ایوب پند می‌داد که به بالا نگاه کند (۲۲: ۱۲-۱۴) و بفهمد که هیچکس قادر نیست چیزی را از نظر خدا پنهان نگه دارد. شخص ریاکار خود را با این سخنان دلداری می‌دهد: "خداوند خبر ندارد و توجه هم نمی‌کند" (مزمور ۱۰ را ملاحظه کنید). اما خدا همه چیز را می‌بیند و می‌داند و ریاکار نمی‌تواند گناهان خود را از نظر خداوند پنهان کند. ممکن است خداوند فوری دآوری نکند، اما بالاخره مجازات فرا می‌رسد.

سپس الیفاز به ایوب پند داد که به گذشته بنگرد (آیات ۱۵-۱۸) و به یاد آورد که بر سر گناهکاران چه آمده است. ایوب این را روشن کرده بود که او هرگز با "مشورت شریران" کاری نداشته است (۲۱: ۱۶). ولی الیفاز ایوب را متهم می‌کرد که وی در همان طریق قدم برداشته

است (۲۲: ۱۵). تاریخ نشان داده است که ریاکاران می‌توانند گناهان خود را تا مدتی پنهان کنند، ولی بعداً گرفتار عواقب گناهان خود خواهند شد. خدا در حق آنان نه تنها صبور است، بلکه نیکی هم می‌کند و خانه‌هایشان را از چیزهای خوب پر می‌کند (آیه ۱۸). ثروتمند بودن ایوب دلیل بر مهربانی خداوند بود نه پارسایی ایوب.

بیچاره ایوب! به هر سو توجه می‌کرد و هر طور که سعی می‌کرد برای متهم کنندگان خود دلیل بیاورد، اتلاف وقت و نیرو بود. در ابتدا آنان می‌گفتند که خدا شخص درستکار را برکت می‌دهد و شخص شریر را تنبیه می‌کند، ولی اکنون الیفاز اظهار می‌دارد که خدا شخص ریاکار را برکت می‌دهد و خانه‌اش را پر از نعمت می‌سازد!

بدبختی ریاکاری این نیست که خدا آن را مجازات می‌کند، بلکه ریاکاری خود باعث مجازات است. ریاکاری صفات خوب را از بین می‌برد و زمانی که صفات خوب از بین رفت، زمانی که نمک مزه خود را از دست داد (متی ۵: ۱۳)، دیگر برای انسان چه چیزی باقی خواهد ماند؟

چه خوب گفته است که بزرگترین پاداش یک زندگی با امانت این نیست که چه چیز عاید شخص می‌شود بلکه چگونه شخصی می‌شود. اسقف انگلیسی "بروک وستکات" گفته است:

"موقعیت‌های بزرگ نیست که از ما قهرمان یا آدم ترسو می‌سازد، بلکه این موقعیت‌ها فقط نقاب را در انظار مردم از چهره ما کنار می‌زند. می‌خواهیم و بیدار می‌شویم و به گونه‌ای نامحسوس رشد می‌کنیم و یا ضعیفتر می‌شویم و بالاخره وقتی بحرانی پیش می‌آید نشان می‌دهد که به کجا رسیده‌ایم."

ایوب باید از گناهانش توبه کند (ایوب ۲۲: ۲۱-۳۰). تقاضای الیفاز از ایوب صمیمانه بود، به همانگونه که صوفر نیز وقتی از ایوب

تقاضا کرد که به سوی خدا بازگردد در گفتارش صمیمی بود (۱۱):
۱۳-۲۰).

"پس حال با او انس بگیر و سالم باش و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید" (۲۲: ۲۱). کلمه‌ای که در اینجا "نیکویی" ترجمه شده است به معنی کامیابی و "نیکویی از هر نوع" می‌باشد. بدیهی است که شخص ریاکار باید به سوی خدا بازگشت کند، نه فقط به منظور رهایی از مشکلات و به دست آوردن ثروت از دست رفته‌اش، بلکه به منظور خشنودی و جلال دادن خدا توسط بازسازی سیرت و خدمت.

تسلیم خداوند شده چه معنی دارد؟ معنی آن این است که از ستیزه جویی با خدا دست برداریم و شرایط صلح با او را بپذیریم (یعقوب ۴: ۱-۱۰). معنی دیگرش این است که به کلام خدا گوش فرا داده و آنچه خداوند می‌گوید را اطاعت کنیم (ایوب ۲۲: ۲۲). گناهکار باید دست از گناه بردارد (آیه ۲۳)، خداوند را بزرگترین گنجینه خود بداند (آیه ۲۵) و دعا کند و حضور خداوند را بطلبد (آیه ۲۷).

وعده خداوند برای آنانی که توبه می‌کنند و به سوی او بازگشت می‌نمایند چیست؟ خداوند آنان را بنا می‌کند (سر و سامان می‌دهد) (آیه ۲۳) و خود را برای آنان گرانقدر می‌نماید (آیه ۲۵) به گونه‌ای که تمام خوشی آنان در وجود خداوند خواهد بود نه در ثروت و لذت‌های دنیوی (آیه ۲۶). خدا جواب دعای آنان را خواهد داد و با آنان قدرت خواهد داد تا اراده‌اش را انجام دهند (آیه ۲۷) و او را راهنمایی خواهد کرد و راهشان را روشن خواهد ساخت (آیه ۲۸). چون خداوند آنان را بنا کرده و با او مشارکت دارند، آنان می‌توانند دیگران را هم که سقوط کرده‌اند، یاری دهند (آیات ۲۹-۳۰).

الیفاز در این درخواستش چیزهایی بسیار عالی می‌گوید، ولی آنها را به کسی می‌گوید که حالش مناسبتی با این حرفها نداشت. وقتی به

پایان کتاب ایوب برسیم خواهیم دید که الیفاز و دو دوستش از مشارکت با خدا بی‌بهره بودند و لازم بود ایوب برایشان شفاعت کند تا زندگیشان بازسازی شود (۴۲: ۷-۱۰).

اگر شما ایوب بودید، به این درخواست چه پاسخی می‌دادید؟

۲- سه شکایت تلخ ایوب (ایوب ۲۳-۲۴)

ایوب به جای اینکه با دوستانش جر و بحث کند یا با تسلیم شدن به درخواست الیفاز، صداقت خود را به مخاطره اندازد، او کاملاً آنان را نادیده می‌گیرد و با خداوند و درباره او سخن می‌گوید. ایوب قبلاً موضوع را روشن کرده بود که بحث وی نه با مردم بلکه با خداوند بوده است و در سخنانش بر این حقیقت تأکید دارد.

می‌توانیم ۲۳: ۲ را به این صورت نیز تأویل نماییم: "امروز شکایت من تلخ و ناگوار است و من باید بر خود فشار آورم تا کار من تنها نالیدن نباشد." سه دوست ایوب درک نمی‌کردند که او تنها برای اینکه بتواند با آنان صحبت کند چقدر نیاز به انضباط شخصی دارد. ایوب سعی می‌کرد به جای اینکه در مقابل درد و رنج سر تسلیم فرود آورد، به جای اینکه ناله کند و زانوی غم بغل کند، بر درد خود غالب آید. دفعه دیگر که به دیدن کسی رفتید که رنج می‌کشد، توجه داشته باشید که رنج کشیدن نیروی انسان را تحلیل می‌برد و تاب و توان فوق‌العاده‌ای را می‌طلبد.

"خدا خودش را از من پنهان کرده است" (۲۳: ۱-۱۲). "ای کاش می‌دانستم کجا می‌توانم خدا را بیابم آنگاه نزد تخت او می‌رفتم" (تفسیری). این هم تقاضای دیگری بود برای ملاقات خدا در دادگاه و انجام یک محاکمه منصفانه. ایوب آماده شده بود که دلایل خود را ارائه دهد و بگذارد خداوند در مورد آن رأی خود را صادر نماید.

ایوب اطمینان داشت با اینکه خدا به عنوان کسی که شریعت را می‌دهد، بزرگ و قدرتمند است ولی او در این دعوی برنده خواهد شد، زیرا مردی درستکار است و خدا نمی‌تواند شخصی را که قلباً درستکار است محکوم کند. در آیه ۷ چنین می‌گوید: "و شخص درستکاری چون من می‌توانست با او گفتگو کند و او مرا برای همیشه تبرئه می‌کرد" (تفسیری).

ولی یک انسان محض چگونه می‌تواند به دنبال یافتن خدا برود؟ اگر ایوب به جلو یا عقب (شرق و غرب)، به طرف چپ یا راست (شمال و جنوب) می‌رفت، نمی‌توانست خدا را ببیند یا حتی بر او بنگرد. البته خدا در همه جا حاضر است (مزمور ۱۳۹: ۷-۱۲)، ولی ایوب می‌خواست که شخصاً خدا را ملاقات کند. او سوالاتی داشته که بپرسد و می‌خواست دلایل خود را ابراز کند!

خدا می‌دانست که ایوب در کجا قرار دارد، در بوته آزمایش (آزمایش ۲۳: ۱۰). ولی خدا این بوته را ترتیب داده بود، اما نه به خاطر گناهان ایوب. قصد خدا این بود که با استفاده از مصیبت‌ها ایوب را خالص کند و از او شخص بهتری بسازد. این یگانه جواب این سوال نیست که چرا پارسایان درد می‌کشند؟ ولی یکی از بهترین پاسخ‌ها است که می‌تواند مایه دلداری و دلگرمی بسیار برای شخص دردمند شود. کتاب مقدس غالباً از مثال کوره آتش استفاده می‌کند تا تصفیه شدن از طریق تحمل رنج و درد را مجسم کند. در کتاب اشعیا ۴۸: ۱۰ می‌خوانیم: "شما را در آتش مصیبت آزمایش کردم همانگونه که نقره را در کوره می‌آزمایند" (تفسیری). عذاب کشیدن قوم اسرائیل در مصر به منزله ذوب شدن آهن در کوره آتش بود (تثنیه ۴: ۲) و انضباط‌های بعدی آن قوم نیز شبیه عبور از بوته آتش بود. "ای خدا، تو ما را امتحان کرده‌ای؛ مانند نقره‌ای که در کوره می‌گذارند تا پاک شود،

ما را پاک نموده‌ای" (مزمور ۶۶: ۱۰). از این تصویر در رساله اول پطرس ۱: ۶-۷ و ۴: ۱۲ نیز در مورد ایماندارانی که مورد آزار واقع می‌شوند، استفاده شده است.

وقتی خداوند فرزندانش را از کوره آتش می‌گذراند، چشمش به ساعت و دستش روی عقربه حرارت است. او می‌داند چه مدت و چه اندازه این کار لازم است. ممکن است بپرسیم که خدا اصلاً چرا این کار را می‌کند؟ یا اینکه چرا حرارت را کمتر نمی‌کند یا حتی چرا آن را خاموش نمی‌کند؟ ولی سؤالهای ما فقط حاکی از بی‌ایمانی است. ایوب ۲۳: ۱۰ جواب این سؤال مرا چنین داده است: "زیرا او طریقی را که می‌روم می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم." طلا ترسی از آتش ندارد، بوته آتش تنها کاری که با طلا می‌کند این است که آن را خالصتر و درخشانتر می‌سازد.

باید به این نکته مهم توجه داشت که زندگی ایوب قبل از اینکه از کوره عبور کند باعث خشنودی خدا بود (آیات ۱۱: ۱۲). الیفاز به ایوب این هشدار را داه بود که کلام خدا را دریافت کرده و آن را اطاعت نماید (۲۲: ۲۲) و ایوب درست همین کار را کرده بود. کلام خدا در قدمهای زندگیش راهنمای او بوده و مواظب بود که مبادا به بیراهه رود. افزون بر این کلام خدا برای ایوب بیش از غذای روزانه اهمیت داشت. ایوب هم مثل ارمیا (۱۵: ۱۶) و مسیح (متی ۴: ۴، یوحنا ۴: ۳۱-۳۴)، در کلام خدا تنها غذایی را می‌یافت که انسانیت باطنی وی را سیر می‌کرد (مزمور ۱: ۲، ۱۱۹: ۱۰۳، اول پطرس ۲: ۱-۲).

بعضی از اشخاص از کوره مصیبت عبور می‌کنند و می‌سوزند. برخی داخل کوره می‌شوند و آتش آنان را تصفیه می‌کند. اینها چه فرقی با هم دارند؟ فرقی در طرز برخورد آنان با کلام خدا و اراده اوست.

اگر ما از کلام خدا تغذیه کنیم و تسلیم اراده‌اش باشیم، تجربه عبور از کوره هرچند هم که دردناک باشد ما را تصفیه کرده و بهتر می‌سازد. ولی اگر با خواست خدا مقاومت کنیم و از حقیقت او تغذیه نکنیم، عبور از کوره ما را می‌سوزاند و تلخ می‌سازد.

"خدا مرا می‌ترساند" (ایوب ۲۳: ۱۳-۱۷). "او هرگز عوض نمی‌شود و هیچکس نمی‌تواند او را از آنچه قصد کرده است، منصرف نماید. او آنچه اراده کند، انجام می‌دهد" (۲۳: ۱۳ تفسیری). ایوب خدایان دیگری نداشت که با خدا مخالفت نماید یا فکر او را تغییر دهد. خدا جهان را با مشیت خود اداره می‌کند نه با رضایت عموم یا آراء دموکراتیک. افکار و طرق او بسیار از افکار و طریقه‌های ما بالاتر است، ولی او می‌داند که بهترین چیست و ما باید اراده او را بپذیریم و در آن شادی نماییم (اشعیا ۵۵: ۸-۱۱).

کسانی که با حاکمیت خدا مقاومت می‌کنند یا آن را انکار می‌نمایند، خویشتن را از آسایش و رشادت محروم می‌سازند. آقای "چارلز اسپرجان" گفته است: "از جمله صفات خدا هیچکدام به اندازه آموزه حاکمیت الهی برای فرزندانش تسلی بخش نیست. از سوی دیگر، آموزه دیگری نیست که به این اندازه از طرف مردم دنیا دوست مورد تنفر باشد." علتش چیست؟ علتش این است که قلب انسان متکبر است و نمی‌خواهد به خدای قادر مطلق تسلیم شود. مردم به جای اینکه از انجام اراده خدا لذت ببرند، می‌خواهد طبق دلخواه خود و به روشی که خود می‌پسندیدند کارها را انجام دهند.

اگر این آموزه چنین منبع نیرو است، پس وقتی ایوب درباره حاکمیت خدا فکر می‌کرد چرا آنقدر هراسان می‌شد؟ علتش این بود که او آنقدر رنج کشیده بود که دلهره داشت از اینکه خدای قادر مطلق دیگر چه چیزی به سراغش خواهد فرستاد. تسلیم خدا شدن وقتی

چهره‌اش را می‌بینید و صدایش را درکلامش می‌شنوید، خوب است. ولی وقتی مانند ایوب گرفتار تاریکی و درد هستید آنگاه زود خود را می‌بازید و وحشت زده می‌شوید. "بنابراین آنچه برای من در نظر گرفته است به سرم خواهد آورد، زیرا او همیشه نقشه‌های خود را عملی می‌سازد" (۲۳: ۱۴، تفسیری). بعد از این چه خواهد شد؟ ولی باید ایوب ۲۳: ۱۴ را در مقابل ارمیا ۲۹: ۱۱ قرار داد که می‌گوید: "خواست و اراده من سعادت‌مندی شما است نه بدبختی‌تان و کسی به جز من از آن آگاه نیست. من می‌خواهم به شما امید و آینده خوبی ببخشم" (تفسیری). اگر عیسی مسیح خداوند شما باشد آینده با شما سر دوستی دارد و لازم نیست ترسان باشید. "رولو می"^۲ روانشناس می‌نویسد:

"مؤثرترین راه برای تضمین ارزش آینده این است که با زمان حال با شجاعت و به طرز سازنده‌ای برخورد کنید."
بهترین راه این است که تسلیم خداوند شوید و بدانید که او بر امور تسلط دارد. "هللویا خداوند قادر مطلق سلطنت می‌کند" (مکاشفه ۱۹: ۶).

"خدا مرا سرگشته و گیج کرده است" (ایوب ۲۴: ۱-۲۵). تمام این فصل بر بی‌عدالتی‌هایی تمرکز دارد که ظاهراً خدا اجازه می‌دهد در این دنیا اتفاق افتد. ایوب گفتار خود را به این مضمون آغاز می‌کند که: "چرا خدا روزهای معینی را برای تشکیل دادگاه مقرر فرموده است؟ در آن صورت من می‌توانستم حاضر شوم و عقیده خود را در مورد طرز اداره دنیا از سوی خداوند، ابراز دارم."

۱ - بی‌عدالتی در روستاها (آیات ۱-۱۱). در بیشتر قسمت‌ها، دیوار یا حصاری زمینهای کشاورزی را از هم جدا نمی‌کرد. هر خانواده قطعه زمین خود را داشت و مردم به حریم (مرز) یکدیگر احترام می‌گذاشتند (تثنیه ۱۹: ۱۴، امثال ۲۲: ۲۸). خدا عهد کرده بود کسانی را که مرز بین زمین خود و همسایه را تغییر دهند و ملک دیگران را بدزدند، لعنت خواهد کرد (تثنیه ۲۷: ۱۷)، ولی آدمهای شریر درست همین کار را انجام می‌دادند.

اما آنان به این اکتفا نمی‌کردند. آنها نه تنها زمین را غصب می‌کردند، بلکه حیواناتی را هم که در آنجا چرا می‌کردند، غارت می‌کردند. آنان گله‌های گوسفند و الاغها و گاوان را از بیوه زنان و یتیمان می‌گرفتند و آنان را در فقر و فلاکت رها می‌کردند. کتاب ایوب ۲۴: ۵-۱۱ تصویری بسیار روشن از وضع فلاکت بار فقرا که در کتاب مقدس پیدا می‌شود ترسیم کرده است. آنها را می‌بینید که به دنبال سبزی صحرایی برای تغذیه مثل حیواناتی در کویر در تکاپو هستند (آیات ۵ و ۶)، چون لباس ندارند از سرما یخ می‌کنند (۷)، چون مسکنی ندارند زیر باران خیس می‌شوند (۸)، گریه می‌کنند، چون ستمکاران بچه‌های یتیم را از بغل مادرانشان می‌ربایند و از فقرا در مقابل قرضشان، بچه‌هایشان را به گرو می‌گیرند (۹)، ثروتمندان آنها را به بیگاری وادار می‌کنند ولی اجازه ندارند از خرمنها تغذیه کنند (آیات ۱-۱۱). در صورتیکه حتی گاوان هم اجازه داشتند به هنگام خرمنکوبی از غلات خرمن بخورند (تثنیه ۲۵: ۴).

ایوب به دوستانش می‌گوید که حال، اگر خدا اشخاص شریر را مجازات می‌کند، پس چرا آنانی را که با فقرا چنین رفتار ظالمانه و دور از عدل و انصاف بشری روا می‌دارند، دآوری نمی‌کند؟

۲ - جنایتها در شهر (آیات ۱۲-۱۷). ایوب از قتلها شروع می‌کند (۱۲-۱۴)، او ناله مجروحین را می‌شنود و مرگ افراد بی‌گناه را مشاهده می‌کند. به طور متوسط روزی ۶۰ آمریکایی کشته می‌شوند، سالیانه در حدود ۲۲۰۰۰ نفر آدم کشته می‌شود. این درست چنان است که جمعیت شهری چون "فربنکس آلاسکا" از بین برود، یا شهر "ال سریتو کالیفرنیا"، یکباره از بین برود. بعضی از این قاتلان هرگز دستگیر یا شناخته یا محکوم نمی‌شوند. ایوب می‌گوید: "ولی خدا به داد ایشان نمی‌رسد" (آیه ۱۲). ایوب هرگز کسی را نکشته بود، ولی دوستانش می‌گفتند که او زیر داوری خدا قرار گرفته است!

در آیه ۱۵ ایوب به گناهان جنسی اشاره می‌کند که شکی نیست که در بعضی از قسمتهای شهر ما نیز رواج دارد. زناکاران و تجاوزکاران صبر می‌کنند تا هوا تاریک شود و مخفیانه بیرون آمده و هوسهای جنسی خود را ارضا کنند. همچنین دزدان منتظر تاریکی می‌شوند تا به خانه‌ها دستبرد بزنند (۱۶-۱۷). ایوب می‌گفت، جنایاتی در شهر وجود دارد و خدا مثل اینکه اعتنایی نمی‌کرد.

۳ - لعنت بر بدکردار (۱۸-۲۵). این قسمت را ممکن است به صورت شرحی از آنچه بر سر آدم بدکردار واقع خواهد شد پنداشت؛ یا ممکن است آن را به عنوان تقبیح و نفرین بر بدکاران تعبیر نمود. من فکر می‌کنم مربوط است به نفرین شخصی ایوب بر شخص بدکرداری که از مکافات مصون می‌ماند.

لعنت ایوب را می‌شود چنین خلاصه کرد، "باشد که آدم بدکردار چون کف روی آب محو شود و مانند برفی باشد که از گرمای خورشید آب می‌شود" (۱۸-۱۹). باشد که از سوی همگان به فراموشی سپرده شود و در حالی که در قبر می‌پوسد حتی مادرش را نیز او را از یاد ببرد (آیه ۲۰). خدا کند همسرانشان نازا بمانند و وارثی برایشان به جا نگذارند

(۲۱). باشد که احساس امنیت و موفقیتشان به سرعت ناپدید شود و به درجه‌ای پست تنزل کند و مانند گندم درویده شوند (آیات ۲۲-۲۴). ایوب به سه دوست خود می‌گوید: "حال اگر آنچه من گفتم حقیقت ندارد، ثابت کند که غلط است" (۲۵). ولی آنان هرگز این کار را نکردند.

از ایوب باید قدردانی کرد زیرا او غیر از توجه به مشکلات خود، به مصائب دیگران نیز فکر می‌کرد و به ضد گناه و بی‌عدالتی، خشمی مقدس از خود بروز می‌داد. غالباً درد و رنج شخصی ما، باعث می‌شود که نسبت به احتیاجات دیگران کور شویم، ولی ایوب به فکر این بود که خدا افراد دیگر را نیز که درد می‌کشند در نظر داشته و یاری دهد. سه دوست ایوب با مسأله درد و رنج به شیوه‌ای بسیار خیالی برخورد می‌کردند. ولی ایوب سعی می‌کرد آنان را متوجه درمندان بسازد و تنها به مسائل فلسفی نپردازد. عیسی نیز همین مشکل را با یهودی شریعت‌مدار داشت که می‌خواست درباره "مسأله همسایگی" بحث کند، نه آنکه بداند همسایه‌اش کیست و سعی کند او را کمک کند (لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷).

بی‌عدالتی‌های جامعه برای مردم بسی دردآور است، و ما یقیناً باید حتی‌الامکان سعی کنیم تا قانون رعایت شود و عدل و انصاف گسترش یابد. اما مجریان قانون و کسانی که قانون وضع می‌کنند، همگی بشرند و در همه امور نمی‌توانند کاملاً بی‌عیب عمل کنند. یکی از این روزهاست که عیسی مسیح خداوند بازگشت خواهد نمود، او بدکاران را داوری نموده و سلطنت دادگستر خود را برپا خواهد کرد. تا زمان آمدن او باید ما حقیقت وجود شرارت را در این جهان قبول کنیم و مرتباً دعا کنیم:

"ای عیسی خداوند بیا" (مکاشفه ۲۲: ۲۰).

فصل نهم

چه نجوای ضعیفی!

ایوب ۲۵-۲۸

"من هر سال از جسارتی که مردم در سخن گفتن از امور
روحانی ابراز می‌دارد، به خود می‌لرزم."
اسقف "بروک وستکات"^۱

گفتار بلدد در کتاب ایوب فصل ۲۵ کوتاهترین است و روی قدرت
خدا (آیه ۱۳) و عدالت خدا (آیات ۴-۶) تمرکز دارد. باعث تأسف است
وقتی می‌بینیم دوستان ایوب چقدر دم از خدا شناسی می‌زنند، در حالی
که در خاتمه خدا آشکار نمود که آنان در واقع نمی‌دانستند درباره چه
حرف می‌زنند. غالباً کسانی که از همه بیشتر درباره خدا سخن
می‌گویند کمتر درباره او اطلاع دارند.

قدرت خدا از ذات خودش سرچشمه می‌گیرد (آیات ۱-۳). او دارای
تسلط کامل و ابهت بوده و در آسمانها حاکمیت مطلق دارد. او بر همه
چیز تسلط داشته و همه چیز را در همه جا زیر نظر دارد. لشگر
فرشتگانش گوش به فرمان او است و آماده اطاعت از اراده‌اش
می‌باشند. کیست که بتواند با او مقاومت نماید؟

عدالت خدا از تقدس خدا سرچشمه می‌گیرد (آیات ۴-۶)، زیرا "خدا
نور است و در او هیچ تاریکی وجود ندارد" (اول یوحنا ۱: ۵). از آنجا
که خدا مقدس و عادل است چطور انسان می‌تواند در مقابل خدا ادعای
پارسایی نماید؟ به یاد داشته باشید که ایوب سفت و سخت به صداقت

¹Bishop Brooke Westcott

خود چسبیده بود و از اعتراف این امر که گناهانش موجب نزول خدا شده است، امتناع می‌ورزیدند. چون انسان از زن تولد یافته است، با طبیعتی گناهکار پا به عرصه وجود نهاده است (مزمور ۵۱: ۵). در مشرق زمین، ماه و ستارگان درخشش بیشتری دارند؛ ولی با این وجود حتی آنها هم در نظر خدا پاک نیستند. چطور انسان محض می‌تواند ادعا کند که در مقابل خدا پارسا است، انسانی که چیزی جز یک حشره و کرم نیست (ایوب ۴: ۱۷-۱۸، ۸: ۲۰، ۹: ۲). اکنون به پاسخ ایوب گوش دهید.

۱- ایوب قدرت خدا را تصدیق می‌کند (باب ۲۶)

قبل از اینکه ایوب از قدرت عظیم خدا در عالم، تجلیل نماید، نخست بلدد را سرزنش می‌کند چون کمکی به وی نکرده بود (۲۶: ۱-۴). با اینکه ایوب نیرویی نداشت، بلدد او را تقویت ننمود. بنا به گفته دوستان، ایوب فاقد حکمت بود، با این وجود بلدد ذره‌ای از حکمت و بصیرت به وی نداد. برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفخه کیست که از تو صادر شد؟ (آیه ۴). اگر سخنان بلدد از خدا صادر می‌شد، به ایوب سود می‌رسانید؛ زیرا ایوب دائماً از خدا التماس می‌کرد که با وی سخن بگوید. نتیجه می‌گیریم که سخنان بلدد از خودش بود، از این جهت به ایوب نفعی نرسانید.

سپس ایوب عظمت خدا را تجلیل کرد (آیات ۵-۱۳). خدا همه چیز را می‌بیند، حتی عالم مردگان را آیات (۵-۶). ایوب در مورد جایگاه مردگان سه نام مختلف را به کار برده است: آبها، هاویه و ابدون (نابودی، مکاشفه ۹: ۱۱). اگر چنانچه خدا آنچه را که در عالم مردگان به وقوع می‌پیوندد مشاهده می‌نماید، پس او یقیناً می‌داند که در عالم زندگان چه می‌گذرد!

خدا نه تنها همه چیز را می‌بیند، بلکه همه چیز را آفریده و کنترل می‌کند (ایوب ۲۶: ۷-۱۳). ایوب سرود ستایش خود را با توصیفی از قدرت خدا در آسمانها شروع می‌کند (آیات ۷-۹)، و زمین را با یک بیان عملی بسیار دقیق شرح می‌دهد (آیه ۷). خدا همچنین ابرها و باران را کنترل می‌کند.

آنگاه ایوب توجه خدا را به سوی زمین معطوف می‌سازد (آیات ۱۰-۱۱) و خدا را برای ایجاد افقی که خورشید از آنجا طلوع و در آنجا غروب می‌کند، تمجید می‌نماید. او خدایی است که روز و شب و خشکی و آب را کنترل می‌کند. "ستونهای آسمان" اصطلاحی شاعرانه است که به کوهها اشاره دارد؛ آنها بر زمین قرار دارند، ولی چنان به نظر می‌آید که گویا آسمانها را نگه می‌دارند. کافی است که خدا سخن بگوید و کوهها به لرزه در می‌آیند (۹: ۶).

بند آخر سرود ایوب بر قدرت خدا در آبها دیده می‌شود، تمرکز دارد (۲۶: ۱۲-۱۳). خدا قادر است طبق دلخواه خود دریا را بشوراند یا آن را آرام سازد و بر مخلوقات دریایی نیز تسلط دارد (رحب). او قادر است ابرهای طوفانرا را پراکنده کند و آسمان را بعد از طوفان صاف نماید.

سه دوست ایوب باید با صبر به سخنانش گوش داده باشند، زیرا آنها از آنچه او می‌گفت آگاهی داشتند؛ ولی از دانش خود نتیجه درستی نگرفته بودند. آنان چونکه کارهای دست خداوند در طبیعت مشاهده می‌کردند، گمان می‌کردند که از خدا اطلاع کامل دارند؛ بنابراین قادر بودند خدا را برای ایوب تشریح کنند.

ایوب می‌گفت که خلافتش صدق می‌کند. "اینها تنها بخش کوچکی از کارهای عظیم اوست و زمزمه‌ای از صدای غرش او. پس کیست که بتواند در برابر قدرت او بایستد؟" (آیه ۱۴، تفسیری)، آنچه از خدا در

خلقت مشاهده می‌کنیم تنها گوشه‌هایی از طرق وی است و آنچه را می‌شنویم زمزمه‌ای بیش از قدرتش نیست! شخص ممکن است کتاب طبیعت را به دقت بخواند ولی هنوز هم بسیار نیازمند یادگیری از خدا باشد. دانستن جزئی از حقایق مربوط به آفرینش خدا مساوی دانستن حقایق مربوط به خدای آفرینش نیست.

نویسنده روحانی انگلیسی قرن چهاردهم، "ریچارد رول" چنین گفته است: "کسی خدا را حقیقتاً و به طور کامل شناخته است که متوجه شده باشد که او غیر قابل درک و شناخت است." هر چه بیشتر درباره خدا بدانیم، به همان میزان بیشتر متوجه می‌شویم که حقایق بسیار زیادتری هست که ما باید یاد بگیریم! از اشخاصی که ادعا می‌کنند که درباره خدا دانشی کامل دارند برحذر باشید، زیرا ادعای آنان خود دلیل بر این است که نه خدا را شناخته‌اند نه خویششان را.

۲- ایوب عدالت خدا را مورد سؤال قرار می‌دهد (ایوب ۲۷)

بلدد روشن کرده بود که چون خدا قدوس است، هیچ بشری نمی‌تواند در نظر او عادل باشد (ایوب ۲۵: ۴-۶). نتیجه این طرز بیان این است که خدا موظف است که انسانها را به خاطر گناهانشان تنبیه کند؛ و گرنه او خدای عادل نیست. نظر به اینکه ایوب دچار درد و رنج می‌باشد، پس او گناهکار است.

ایوب قسم می‌خورد (ایوب ۲۷: ۱-۶). بار دیگر ایوب بر صادق بودن خود محکم ایستاد (۱۰: ۱-۷، ۱۳: ۱۳-۱۹، ۱۹: ۲۳-۲۷، ۲۳: ۲-۷)؛ اما این بار او سوگند هم یاد کرد گفت: "به حیات خدا" (۲۷: ۲). در میان مردم مشرق زمین در آن زمان سوگند یاد کردن امری جدی محسوب می‌شد و مثل این بود که اگر شخص راست نگفته باشد

از خدا می‌خواهد که او را هلاک کند. ایوب به قدری از خود اطمینان داشت که حاضر بود چنین کند.

بار دیگر ایوب تکرار کرد که خدا با او منصفانه رفتار نمی‌کند، "خدا حق مرا برداشته ... " (۲۷: ۲). ایوب از خدا تقاضا کرده بود که تقصیرهای او را اعلام کند، اما آسمانها سکوت اختیار کرده بودند. ایوب خواهش کرده بود که یک داور بیاید و او را با خدا نزد هم آورد، ولی هیچ داوری فراهم نشده بود.

بنابراین ایوب اعلام کرد که تا زنده است از خود دفاع خواهد کرد و بر راست‌کرداری خود پافشاری خواهد نمود. او حاضر نبود دروغ بگوید فقط به خاطر اینکه دوستانش را راضی کند یا به خدا رشوه دهد تا ثروتش ترمیم شود. اگر چنین می‌کرد شیطان بسیار شاد می‌شد! ایوب مجبور بود بر طبق وجدان خود عمل کند (آیه ۶ می‌گوید "دلم"). اهمیتی نداشت که دوستانش چه می‌گویند یا خدا چه بلایی بر سرش خواهد آورد.

ایوب نفرین می‌کند (۲۷: ۷-۱۰). در مشرق زمین کافی نبود که شخص متهم به سادگی بی‌گناهی خود را تأیید کند، او خود را ملزم می‌دید که از خدا بخواهد که غضبش را بر سر متهم کنندگانش بریزد. سخنان ایوب ما را به یاد "مزامیر نفرین‌آمیز" می‌اندازد (مزمور ۵۸، ۶۹ و ۱۳۷) که گوینده به درگاه خدا دعا می‌کند تا دشمنانش را مجازات نماید.

دشمنان ایوب چه کسانی بودند؟ هر کسی که با سه دوست ایوب هم‌صدا شده بود و می‌گفت که ایوب مقصر و گناهکار است و سزاوار تنبیه از سوی خداوند است. در حالیکه این بحث ادامه داشت، احتمالاً عده بسیاری دور توده خاکستر جمع شده و به این جر و بحث گوش می‌دادند، شاید اکثر آنها طرف بلدد و صوفر والیفاز را می‌گرفتند.

ایوب می‌دید که تماشاگران به نشانه توافق با دوستانش سر تکان می‌دهند، بنابراین متوجه شد که خودش در اقلیت است.

سخنان ایوب به گوش ما خشن می‌آید، به ویژه با در نظر گرفتن آنچه درباره عفو و بخشش از مسیح (متی ۵: ۳۸-۴۸) و پولس (رومیان ۱۲: ۱۷-۲۱) آموخته‌ایم. ولی باید توجه داشت که ایوب حتی قبل از نزول شریعت موسی می‌زیست، تا چه رسد به زمان موعظه مسیح بر سر کوه؛ و ما نباید توقع داشته باشیم که ایوب آنگونه روحیه نشان دهد که از عیسی (لوقا ۲۳: ۳۴) و استیفان (اعمال ۷: ۶۰) دیده می‌شود.

به هر صورت از نظر خدا، ایوب بر حق بود. خداوند دو بار در دادگاه آسمانی اعلام کرده بود که "ایوب مردی کامل و راست و خداترس است که از گناه اجتناب می‌کند" (۱: ۸).

بنابراین دوستان ایوب در اشتباه بودند و ایوب حق داشت از خدا بخواهد که بی‌گناهی‌اش را ثابت کند. در حقیقت، تنها خدا قادر بود ثابت کند که ایوب بر حق بوده و دشمنانش در اشتباهند. ایوب دیگر به کجا می‌توانست برای دریافت کمک روی آورد؟

سه دوست ایوب مکرراً درباره سرنوشت و حشتناک آدمهای بدکردار اظهار داده بودند، بنابراین ایوب سخنان آنان را به خودشان برگردانید. "دشمنان من که با من مخالفت می‌کنند مانند بدکاران و خطاکاران مجازات خواهند شد" (۲۷: ۷، تفسیری). ایوب دید که چگونه دشمنانش گرفتار مصیبتی بزرگ می‌شوند، خدا را می‌خوانند تا آنها را کمک کند اما جوابی دریافت نمی‌کنند، سپس ناگهان با مرگ ریشه‌کن می‌شوند. ولی سؤال این است که آیا این همان داوری نبود که دوستان ایوب برایش پیش‌بینی می‌کردند و احتمالاً امیدوار بودند که دامنگیرش شود؟

بلد تأکید کرده بود که خدا عادل است و کسانی را که از وی سرپیچی کنند، مجازات می‌کند. ولی معنیش این نبود که هر کسی که گرفتار رنج و درد می‌شود به خاطر گناهانش مجازات شده است. بعضی اوقات ما به خاطر گناهان دیگران دچار درد و رنج می‌شویم (مثل یوسف)، یا چون خدا می‌خواهد ما را از گناه بازدارد (مانند پولس در دوم قرن‌تین باب ۱۲). عیسی رنج کشید ولی نه به خاطر گناهانش زیرا او گناهی نداشت بلکه برای گناهان جهان (اول پطرس ۲: ۲۲-۲۴، ۳: ۱۸) و به خاطر رنج و مرگش است که گناهکاران می‌توانند به او ایمان بیاورند و حیات جاوید بیابند.

ایوب تعلیم می‌دهد (ایوب ۲۷: ۱۱-۲۳). ایوب می‌گوید: "من درباره اعمال خدای قادر مطلق و قدرت او به شما تعلیم خواهم داد" (۲۷: ۱۱، تفسیری). او مجازات بدکرداران را شرح می‌دهد. در روزی که خدا از ایوب حمایت کند، بر سر دشمنانش چنین بلایی نازل خواهد شد.

آنها خواهند مرد و بیوه‌های آنها ماتم خواهند گرفت و این امر در مشرق زمین اهانتی بس وحشتناک بود. فرزندانشان به دم شمشیر یا وبا کشته خواهند شد و اگر کسی از آنان زنده بماند، باقی عمرشان را در گدایی برای خوراک صرف خواهند کرد. بدکرداران در ثروتمندی دراز کشیده و در فقر بیدار خواهند شد. نقره و لباسهای فاخر آنان تلف خواهد شد. خانه‌هایشان مانند پیله (یا تار عنکبوت) ویران خواهد شد، یا مانند سایه‌بانهای موقت نگهبانان مزارع خواهند گردید. آدمهای بدکردار به آرامی نخواهند مرد. ترسها به هنگام به طور سیل‌آسا بر آنان هجوم خواهند آورد و آنها را خواهند برد. هرچند بدکرداران سعی می‌کنند که فرار کنند اما طوفان تعقیبشان نموده، آنان را هلاک خواهد ساخت.

در این بیانات خواننده متوجه می‌شود که بسیاری از تصاویر همانها هستند که دوستان ایوب در مورد سخنرانی‌های "داوران" خود به ضد

ایوب به کار برده بودند. ایوب عمداً این کار را کرد تا به یادشان بیاورد که مواظب باشند تا مبدا آنچه می‌گویند نصیب خودشان بشود. "داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. زیرا به همان‌گونه که بر دیگران داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمانۀ که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد" (متی ۷: ۱-۲، هزاره نو).

در کتاب مقدس چندین نمونه از داوری خدا ذکر گردیده است که نقشه‌ای را که دشمن کشیده بود خداوند آن را بر سر خودش وارد کرد. فرعون دستور داده بود که نوزادان یهودی را در رودخانه غرق نمایند، ولی لشکریان خودش در دریای سرخ غرق شدند (خروج ۱: ۱۵-۲۲، ۱۴: ۲۳-۳۱). هامان داری ساخت تا مردخای را بر آن حلق‌آویز کند ولی هامان و پسرانش به جای مردخای بر بالای آن دار آویخته شدند (استر ۷: ۱۰ و ۹: ۲۵). دشمنان دانیال سعی کردند او را نابود کنند ولی به جای دانیال خود و خانواده‌هایشان به درون چاه شیران افکنده شدند (دانیال ۶: ۲۴).

دانشمندان کتاب مقدس بر سر تفسیر ۲۷: ۲۳ اختلاف نظر دارند: "مردم کفهای خود را بر او به هم می‌زدند و او را از مکانش صفی زده، بیرون می‌کنند." اکثر مفسرین با این ترجمه موافقت ولی کلمه "مردم" در متن اصلی نیست. در اصل چنین است: "او دستهای خود را به ضد وی بر هم می‌زند." این "او" کیست؟ آقای "المرب. سمیک"^۲ در کتاب "تفسیر تشریحی" اظهار می‌دارد که ممکن است اشاره به خداوند باشد و آیه ۲۳ باید به آیه ۱۳ ربط داده شود که در آنجا "خدا" فاعل جمله می‌باشد. او آیه ۲۳ را چنین ترجمه کرده می‌کند: "او کف دستهای خود را به ضد آنها بهم می‌زند و از مکان سکونت خویش

² Elmer B. Smick, The Expositor's Bible Commentary

(آسمان) بر ضد آنان صغیر می‌زند. "از نابودی بدکرداران، خدا و انسان هر دو شادی می‌کنند.

۳- ایوب از خدا طلب حکمت می‌کند (ایوب ۲۸)

اما حکمت کجا پیدا می‌شود؟ (۲۸: ۱۲) و محل سکونت فهم کجاست؟ (آیه ۲۰). ایوب این سؤالات را می‌کرد چون او از کلمات بی‌معنی و یکنواختی که سه دوستش تحت عنوان "حکمت" تحویلش می‌دادند خسته شده بود. دوستانش فکر می‌کردند که سخنانشان طلای ناب است ولی ایوب آنها را بی‌معنی و بی‌ارزش می‌پنداشت. آن سه مرد دانش داشتند اما از حکمت بی‌بهره بودند.

آقای "چارلز اسپرجان" چنین گفته است: "حکمت عبارت است از کاربرد صحیح دانش. دانستن به معنای حکیم بودن نیست. بسیاری مردمانی که دانش زیادی دارند و با این وجود افراد بسیار احمقی هستند. هیچ احمقی به اندازه احمقی که می‌داند، وجود ندارد. حکمت عبارت است از دانستن نحوه و چگونگی کاربرد دانش. در این شعر درباره حکمت ایوب به این سؤال که حکمت کجا پیدا می‌شود، سه پاسخ می‌دهد.

حکمت را نمی‌توان از معدن استخراج کرد (۲۸: ۱۱). ایوب ما را به اعماق زمین می‌برد در جایی که مردان شجاع به استخراج طلا، آهن و مس و سنگهای قیمتی مشغولند. در کتاب مقدس غالباً از فلزات قیمتی و سنگهای گرانبها به عنوان نمادی از حکمت استفاده شده است (امثال ۲: ۱-۱۰، ۳: ۱۳-۱۵، ۸: ۱۰-۲۱، اول قرنیتیان ۳: ۱۲-۲۳). وقتی شخص اینها را پیدا کرد باید در کوره تصفیه کند و به صورت سکه درآورد تا عملاً قابل استفاده گردد. پولس رسول می‌گوید که مخالف حکمت خدا، حکمت بشر است که "عمارت بر چوب و علف و

گاه است" یعنی چیزهایی که ارزش و دوام ندارند (اول قرن‌تیان ۳: ۱۲). چوب و علف و گاه را در سطح زمین می‌توان پیدا کرد، ولی اگر طالب گنجهای واقعی هستید باید تا اعماق زمین را بکنید.

ایوب شرح می‌دهد که مردم چگونه سخت کار می‌کنند و با خطر مواجه می‌شوند تا ثروت مادی به دست آورند. آنها صخره‌های سخت را می‌کنند و تونل ایجاد می‌کنند و جان خود را به خطر می‌اندازند تا ثروتمند شوند. پس چرا مردان و زنان حاضر نیستند اینقدر در راه کسب حکمت الهی تلاش کنند؟ کلام خدا مانند معدنی عمیق است که لبریز از گنجهای گرانبها می‌باشد ولی لازم است که ایماندار کمر همت ببندد تا این ثروت را استخراج کند. مطالعه دقیق و دعا و تفکر لازم است گنجهای کلام خدا را کشف کنیم و روح‌القدس نیز حاضر است تا ما را امداد کند. پس چرا درحالی که این ثروت عظیم اینقدر دم دست ما است ما اینقدر غافلیم؟

هرچند انسان قادر است اعماق زمین را بکند و ثروت زیادی به دست آورد و هرچند او می‌تواند قدم به جاهایی بگذارد که پرندگان و جانوران جرأت ندارند به آنجا بروند، هرچند انسان حتی قادر است سرچشمه‌های پنهان رودخانه‌های بزرگ را پیدا کند ولی او قادر نیست حکمت خدا را تنها از راه تلاش انسانی به دست آورد. فراتر از جرأت و هوش و ذکاوت می‌خواهد؛ انسان نیاز به بصیرت روحانی دارد.

اگر کسی در ناحیه‌ای از زندگی به گونه‌ای تحسین‌آمیز موفق شود، دلیل آن نیست که او شایستگی سخن گفتن درباره سایر جنبه‌های زندگی را نیز پیدا کرده است. آگهی دهندگان از وجود قهرمانان ورزش و هنرپیشگان مرد و زن برای تبلیغ چیزهایی مانند تیغ و اتومبیل و دارو استفاده می‌کنند. وقتی دانشمندانی معروف (که هرگز کتاب‌مقدس را مطالعه نکرده‌اند) با

اقتدار درباره امور روحانی سخن می‌گویند، نظر آنها همان قدر ارزش دارد که نظر هر الهیات‌شناس تربیت نشده ارزش دارد.

حکمت را نمی‌توان خرید (ایوب ۲۸: ۱۲-۱۹). جوامع امروزی فکر می‌کنند که اگر پول کافی در اختیار داشته باشند می‌توانند هر چیزی را به دست آورند و هر کاری را انجام دهند. ادارات دولتی سهم بزرگتری از بودجه سالیانه درخواست می‌نمایند تا بتوانند به نحو بهتری با جنایت مبارزه کنند، آلودگی را رفع نمایند، مشاغل ایجاد کنند و محیط زیست بهتری بسازند. هرچند در دست داشتن مبلغ معینی از پول برای ادامه زندگی در جامعه جدید ضروری است اما پول نمی‌تواند آنچنانکه دنیا فکر می‌کند، همه مشکلات را حل نماید. لذت بردن از چیزهایی که پول قادر است تهیه کند خوب است (اول تیموتائوس ۶: ۱۷) به شرطی که چیزهایی را که پول قادر به خریدن آن نیست از دست ندهیم.

در این آیات ایوب پنج بار نام طلا، یک بار نام نقره و هفت سنگ قیمتی اصلی را ذکر می‌نماید؛ با این وجود هیچ‌کدام از این گنجها به تنهایی یا همه در یک جا، قادر نخواهند بود که حکمت خدا را خریداری نمایند. مسأله حقیقی اینست که انسان حکمت را درک نکرده و گمان می‌کند که حکمت ارزان به دست می‌آید (ایوب ۲۸: ۱۳). "حکمت از لعل گران‌بها تر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند کرد" (امثال ۳: ۱۵). حکمت راستین گران‌قیمت است. حکمت تنها از راه گوش دادن به نوار کاست، حضور در یک سمینار یا گوش دادن به یک سخنرانی قوی به دست نمی‌آید.

حکمت فقط از خدا می‌آید (ایوب ۲۸: ۲۰-۲۸). حتی اگر به بلندی پرواز پرندگان نیز بپسیرید، حکمت را در آنجا پیدا نخواهید کرد. فقط خدا

می‌داند کجا حکمت پیدا می‌شود، چون خدا همه چیز را می‌بیند (او احتیاج ندارد که زمین را بکند تا ببیند در آنجا چیست). خدا اینقدر حکمت دارد که بتواند باد را تنظیم کند و مقدار آبی را که در جو وجود دارد اندازه‌گیری کند. اگر تناسب این چیزها به هم می‌خورد، چه نظمی در عالم طبیعت ایجاد می‌شد! خدا می‌داند چگونه باران را کنترل کند و طوفان را که بالای زمین در حرکت است، هدایت نماید. ممکن است رعد و برق از دیدگاه ما یک چیز طبیعی به نظر آید، ولی خدا حتی رعد و برق را نیز کنترل می‌کند.

ایوب سؤال خود را که "حکمت کجاست؟" در باب ۲۸: ۲۸ چنین پاسخ می‌دهد: "... بدانید که ترس از خداوند، حکمت واقعی و دوری نمودن از شرارت، فهم حقیقی می‌باشد" (تفسیری). این تعریف خدا از ایوب بود (ایوب ۱: ۸، ۲: ۳)؛ بنابراین علی‌رغم آنچه دوستان ایوب درباره‌اش می‌گفتند، ایوب مردی باحکمت بود.

"ترس خداوند چیست؟ ترس خداوند عبارتست از احترام آمیخته به محبت نسبت به خداوند، شخصیت او و سخنانش و کارهایش (ملاکی ۲: ۵-۶). این ترسی نیست که شخص را فلج کند، بلکه نیرو می‌بخشد. وقتی کسی از خدا می‌ترسد، از احکامش اطاعت می‌کند (جامعه ۱۲: ۱۳) در طریقهای او قدم می‌زند (تثنیه ۸: ۶) و خدا را خدمت می‌کند (یوشع ۲۴: ۱۴). شخص خداترس نسبت به خداوند وفادار است و با دل و جان خدمتش می‌کند (دوم تواریخ ۱۹: ۹). مانند ایوب، کسی که از خداوند می‌ترسد از بدی دوری می‌کند (امثال ۳: ۷-۸). ترس خداوند ترسی است که بر ترس غلبه می‌یابد (مزمور ۱۱۲)؛ چون اگر کسی از خدا بترسد دیگر لازم نیست که از کسی دیگر ترس داشته باشد (متی ۱۰: ۲۶-۳۱).

بنابراین نخستین قدم به سوی حکمت عبارت است از یک حالت محرمانه نسبت به خداوند، که شامل روح تواضع نیز می‌باشد. تکبر شخص بزرگترین مانع حکمت روحانی است. "تکبر باعث سرافکنندگی می‌شود، پس دانا کسی است که فروتن باشد" (امثال ۱۱: ۲، تفسیری). قدم بعدی این است که از خدا حکمت بطلبیم (یعقوب ۱: ۵) و از امکاناتی که او به منظور کسب حکمت در اختیار ما می‌گذارد، به طور جدی استفاده کنیم، به خصوص در مورد دانش و انجام کلام خدا (متی ۷: ۲۱-۲۹). کافی نیست که فقط مطالعه کنیم؛ ما باید همچنین از دستورات خدا اطاعت کنیم (یوحنا ۷: ۱۷). وقتی با ایمان سلوک نماییم در هر مسأله زندگی حکمت خدا را کشف خواهیم کرد. حکمت روحانی وهم و خیال نیست، بلکه بسیار شخصی و بسیار عملی است.

وقتی در کلیسا با سایر ایمانداران مشارکت می‌کنیم و با هم درد دل می‌نماییم، می‌توانیم حکمت بیاموزیم. خواندن بهترین کتابها نیز می‌تواند به ما کمک کند تا در حکمت و فهم رشد کنیم. چیز مهم این است که حواس خود را متوجه مسیح نماییم، زیرا او حکمت ما است (اول قرن‌تین ۱: ۲۴) و او در همه گنجهای حکمت و دانش مخفی است (کولسیان ۲: ۳). هر چه بیشتر مسیح را بشناسیم و هر قدر بیشتر مانند مسیح بشویم، بیشتر با حکمت قدم برداشته و بیشتر اراده خدا را درک خواهیم کرد. ما باید اجازه بدهیم که روح‌القدس چشمان دل ما را باز کند تا خدا را در کلامش ببینیم و بیشتر متوجه ثروتی شویم که در مسیح به ما تعلق دارد (افسیان ۱: ۱۵-۲۳).

سخنان ایوب هنوز تمام نشده است. در سه باب آینده ایوب زندگی خود را مرور می‌کند و سپس از خدا می‌خواهد که یا از وی حمایت نماید و یا او را محاکمه کند. مباحثه به این شکل پایان خواهد پذیرفت، سپس دو سخنگوی دیگر، یعنی الیهو و خداوند، سخن خواهند گفت.

فصل دهم

"دادخواستم را خاتمه می‌دهم"

ایوب ۲۹-۳۱

"تا زمانی که بخواهیم نسبت به آنچه خداوند در حال حاضر می‌خواهد باشیم، متفاوت عمل کنیم، فقط خودمان را بیهوده عذاب می‌دهیم."

گرهارت ترستیگن^۱

ایوب و دوستانش در طی سه دوره سخنرانی با هم مناظره کرده بودند. اکنون ایوب احساس کرد که وقت آن رسیده است که دفاعیه خود را خلاصه کند. از این عبارت که می‌گوید: "و ایوب باز مثل خود را آورده، گفت" (۲۹: ۱)، چنین برداشت می‌شود که ممکن است ایوب صبر کرده و به صوفی فرصت داده است تا به نوبه خود سخن بگوید اما صوفی خاموش ماند. شاید صوفی به این نتیجه رسیده بود که بیش از این مباحثه با ایوب اتلاف وقت است.

در این سه باب، ایوب برکات گذشته را به یاد می‌آورد (باب ۲۹) و برای مصیبت‌های زمان حال ناله می‌کند (باب ۳۰) و از خدا می‌خواهد که در آینده از وی حمایت کند (باب ۳۱). او با شانزده بار تکرار کلمه "اگر" درباره شیوه زندگیش، سخنان خود را به اوج رسانید و با قسم خود را ملزم کرده از خدا خواست یا او را محکوم نماید یا اینکه بی‌گناهی‌اش را ثابت نماید. مثل این بود که ایوب بگوید: "گفتگوی ما به درازا کشیده شده است! در واقع من به طرز فکر شما آقایان اهمیتی

^۱Gerhart Tresteegeen صوفی مسیحی پروتستان قرن هجدهم

نمی‌دهم، زیرا خدا داور من است. من پرونده خود را به دست او می‌سپارم. بگذار هر طور که بخواهد یکبار برای همیشه مسأله را حل کند."

۱ - ایوب به خوشی‌های گذشته در زندگیش می‌نگرد (باب ۲۹)

ایوب دفاعیه خود را با گفتن "ای کاش هرگز به دنیا نیامده بودم" شروع کرده بود (باب ۳). اکنون با ذکر برکاتی که خود و خانواده‌اش پیش از وقوع این بحران، از آنها برخوردار بودند دفاعیه‌اش را خاتمه می‌دهد. این موضوع به ما یادآور می‌شود که باید در زندگی خود تعادل را نگاه داریم. درست است که خدا اجازه می‌دهد در زندگی با مشکلات و غصه‌ها دست و پنجه نرم کنیم ولی خدا همچنین پیروزیها و شادیها را نیز به ما می‌بخشد. "آیا نیکویی را از خدا و بدی را از خدا نیابیم؟" (۲: ۱۰)، آقای اسپر جان گفته است که بسیاری کسانی که برکات خود را بر شن می‌نویسند ولی غصه‌هایشان را بر سنگ مرمر حک می‌کنند. "کاش من مثل ماه‌های پیش می‌بودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می‌داشت" (۲۹: ۲). وقتی گرفتار آزمایشها می‌شویم، طبیعتاً به یاد روزهای خوب گذشته می‌افتیم؛ اما حسرت خوردن وضعیت ما را عوض نمی‌کند. شخصی گفته است که "روزهای خوب گذشته" ترکیبی است از یک خاطره بد و یک تخیل خوب. ولی در مورد ایوب خاطراتش درست بود و روزهای خوب گذشته حقیقتاً روزهای خوبی بودند.

اگر خاطرات را به طرز صحیح به کار ببریم، باعث شمع می‌شوند. موسی قوم اسرائیل را نصیحت می‌کرد که به یاد داشته باشند که چطور خداوند آنها را راهنمایی و محافظت کرده است (تثنیه ۸: ۲). در حقیقت، عبارت "به یاد بیاورید" چهارده مرتبه و عبارت "فراموش

کنید" نه مرتبه در کتاب تثنیه به کار برده شده است. خوب است که در روزهای یأس و ناامیدی روزهایی را به یاد آوریم که دست خداوند قادر متعال در کار بوده است (مزمور ۷۷: ۱۰-۱۱ و ۴۲: ۶). ولی گذشته باید همانند سکانی برای هدایت ما به کار آید، نه لنگری که ما را بازدارد. اگر بخواهیم آنچه را که دیروز تجربه کرده‌ایم امروز نیز تکرار کنیم، ممکن است خود را گرفتار وضعیتی کنیم که رشد ما را متوقف سازد.

ایوب به موضوع برجسته‌ای اشاره می‌کند: حضور خداوند در خانه‌اش موجب خوشی بوده است (ایوب ۲۹: ۲-۶). خداوند از او مراقبت می‌کرد و با او دوستی نزدیک برقرار کرده بود (آیه ۴). نور خداوند بر ایوب می‌تابید و حضور خداوند با او و فرزندانش بود. خداوند منبع تمام ثروت و موفقیت‌های ایوب بود، "قدمهای خود را با کره می‌شستم. صخره نهرهای روغن را برای من می‌ریخت" (۲۹: ۶). صوفر به ایوب قول داده بود که اگر توبه کند شیر و عسل نصیبش خواهد شد (باب ۲۰: ۱۷ و تثنیه ۳۲: ۱۳-۱۴ را ملاحظه نمایید).

در مقدمه سخنان ایوب آهنگ تیز و تلخی شنیده می‌شود، ایوب آرزو داشت به روزهای کامرانی خود برگردد (ایوب ۲۹: ۴). در حالیکه این آرزو طبیعی است ولی خطرناک نیز می‌باشد. اگر فکر خود را به قدری بر جلالهای گذشته متمرکز کنیم که فرصتهای حاضر را از یاد ببریم، ممکن است برای روبرو شدن با آینده آمادگی پیدا نکنیم. چه بخواهیم و چه نخواهیم آینده فرا می‌رسد. کم هستند کسانی که با اشتیاق در انتظار سن پیری و مسائل مربوط به آن باشند ولی ما نمی‌توانیم از آن اجتناب نماییم. این حقیقت است که کسانی که عمر طولانی می‌کنند، پیر می‌شوند و افراد کهنسال هم عاقبت می‌میرند.

آیا لطیفه‌های مربوط به "هیچوقت نمی‌میرند" را به یاد دارید؟ اسکی‌بازان پیر هرگز نمی‌میرند، آنها فقط از دامنه کوه سرازیر می‌شوند. نانوهای پیر هرگز نمی‌میرند، آنان فقط از جا بر نمی‌خیزند. فوتبالیست‌های پیر هرگز نمی‌میرند، آنها فقط توپ را از دست می‌دهند. بازیکنان گلف هرگز نمی‌میرند، آنها نیروی ادامه بازی را از دست می‌دهند. ممکن است ما هم فکر کنیم که هرگز نخواهیم مرد، ولی ما هم خواهیم مرد، مگر اینکه خداوند بیاورد و ما را به آسمان ببرد اما این بدین معنی نیست که باید برای سن پیری و مرگ تدارک ببینیم. با پشیمانی به گذشته نگاه کردن بیهوده است ولی با شادی به پیش نگاه کردن کار ایمان است.

آقای "هنری امیل" می‌گوید: "دانستن اینکه چطور پیر شویم شاهکار حکمت است و یکی از مشکلترین فصول در کتاب هنر بزرگ زندگی همین است."

نکته دیگر ایوب عبارت بود از شادی حاصله از دریافت احترام از دیگران (آیات ۷-۱۱). وقتی او در شهر راه می‌رفت، جوانان کنار می‌کشیدند تا ایوب گذر کند. او در دروازه شهر در میان بزرگان جایگاهی ویژه داشت و حتی آنان نیز به محض ورودش سکوت اختیار می‌کردند. او هر جا که قدم می‌نهاد مورد احترام بود. "زیرا گوشی که مرا می‌شنید مرا خوشحال می‌خواند و چشمی که مرا می‌دید برایم شهادت می‌داد" (۲۹: ۱۱).

سومین منبع شادی ایوب خدمت به دیگران بود (آیات ۱۲-۱۷). ایوب آنچه را که خداوند به وی عطا کرده بود با دیگران سهیم می‌شد. الیفاز تهمت زده بود که ایوب فقرا و نیازمندان را استثمار می‌کرده (۲۲: ۵-۹)، ولی ایوب با کمک کردن به معلولین، رفع نیاز فقرا و حتی دفاع کردن از غریبان در ستکاری و عدالت را در شهر گسترش

می‌داد (۲۹: ۱۴ و اشعیا ۵۹: ۱۷). ولی کار ایوب با کمک کردن به فقرا خاتمه نمی‌یافت؛ او با آدمهای بدکردار نیز مقابله می‌کرد و قدرتش را در هم می‌شکست (ایوب ۲۹: ۱۷). ایوب بدکرداران را به جانوران درنده خوبی تشبیه کرده است که حاضرند ضعفا را ببلعند، ولی او می‌رفت و شکارشان را از چنگ آنان می‌ربود.

اطمینان از آینده (آیات ۱۸-۲۰) قبل از روبرو شدن با مشکلات، منبع شادی دیگری برای ایوب بود. خداوند ایوب را برکت می‌داد و ایوب برکتش را با دیگران سهیم می‌شد؛ بنابراین دلایل خوبی داشت تا بر این باور باشد که زندگی به همان نحو برای سالیان دراز ادامه خواهد یافت. او اطمینان داشت که با طراوت و نیرومندی به زندگیش ادامه خواهد داد و به سن پیری خواهد رسید و با آرامش و به طرز شکوهمندی از جهان خواهد رفت. او خود را مانند درختی با ریشه‌های عمیق می‌دید که به ثمر دادن ادامه می‌دهد (آیه ۱۹ و مزمور ۹۲: ۱۲-۱۴). چون فرزندان گاهی به صورت تیر تیز مجسم شده‌اند (مزمور ۱۲۷: ۳-۵)، از باب ۲۹: ۲۰ چنین استنباط می‌شود که ایوب انتظار داشت نیروی جسمانش باقی بماند و فرزندان بسیاری را به دنیا آورد.

آخرین منبع شادی ایوب این بود که امتیاز گفتن کلام تشویق‌آمیز و کمک کردن را داشت (آیات ۲۱-۲۵). او در حقیقت یک "بارنابا" یعنی فرزند تسلی بود (اعمال رسولان ۴: ۳۶) و گفتارش مورد احترام و تقدیر قرار می‌گرفت. وقتی سخن می‌گفت ملایم بود و مثل باران به شنوندگان طراوت و تازگی می‌بخشید. وقتی تبسم می‌کرد، اوضاع و احوال مردم دگرگون می‌شد و به آنان امیدواری می‌داد. رضامندی ایوب به شکل طلوع روز جدیدی بود! او رهبری بود که به افراد سرگشته یاری می‌داد تا تصمیمات عاقلانه بگیرند و به ماتمزدگان تسلی تازه و امیدواری می‌بخشید.

هرچند ایوب قبلاً از یک زندگی غنی و پرباری برخوردار بود، ولی اکنون همه آنها را از دست داده بود.

۲- ایوب به اطراف خود بر داوری خدا می‌نگرد (باب ۳۰)

ایوب از گذشته مسرت‌بخش خود ناگهان به وضع رقت‌بار و ناامید کننده کنونی افکنده شده بود. با ادای اولین کلمات "اما حالا" (۳۰: ۱ و آیات ۹ و ۱۶) گویا صدای ناله‌اش بگوش ما می‌رسد. ایوب درک این را داشت که بداند باید با واقعیت زمان حال دست و پنجه نرم کند و به خاطرات گذشته پناه نبرد. مردمی که نمی‌خواهند با زندگی دست و پنجه نرم کنند در خطرند که تماس با حقیقت را از دست بدهند و طولی نمی‌کشد که خود را هم گم می‌کنند.

دکتر "ویلیام گلاسر" روانپزشک چنین می‌نویسد: "بیماران در تلاش ناموفق خود برای رفع نیازهایشان، مهم نیست چه رفتاری را انتخاب کنند، آنها همه یک خصوصیت مشترک دارند، همگی واقعیت دنیای دور و بر و اطراف خود را انکار می‌کنند." اما ایوب با اجتناب از زندگی کردن در گذشته و صادقانه روبرو شدن با واقعیت، در راه بلوغ (روحانی) و صداقت گام بزرگی را برداشت. ایوب در مرثیه خوانی خود، وضعیت فعلی خویش را با گذشته مقایسه کرد و نشان داد که چگونه در اثر داوری خدا همه چیز عوض شده است. پنج شکایت او موازی شادی‌هایی است که در فصل ۲۹ ذکر نموده است:

"من احترامی ندارم" (۳۰: ۱-۱۵ و نیز ۲۹: ۷-۱۱)

"من برکتی ندارم" (۳۰: ۱۶-۲۳ و نیز ۲۹: ۲-۶)

"من مددکاری ندارم" (۳۰: ۲۴-۲۵ و نیز ۲۹: ۱۲-۱۷)

"من آینده‌ای ندارم" (۳۰: ۲۶-۲۸ و نیز ۲۹: ۱۸-۲۰)

"من خدمتی ندارم" (۳۰: ۲۹-۳۱ و نیز ۲۹: ۲۱-۲۵)

"من احترامی ندارم" (ایوب ۳۰: ۱-۱۵). جوانانی که یک زمان به احترام او از سر راهش کنار می‌رفتند تا او گذر کند (۲۹: ۸) اکنون وی را استهزا می‌کردند و حتی به صورتش تف می‌انداختند (۳۰: ۱ و ۹-۱۰). بدتر از همه این بود که آنان پسران مردان پست و ذلیلی بودند که ایوب آنها را به الاغهای سرگردانی تشبیه می‌کرد که در بیابان آواره هستند. ایوب این جوانان را "فرزندان احمقان و فرزندانشان مردم بی‌نام" می‌خواند (آیه ۸). آنها از طرف اجتماع رانده شده بودند و برای تأمین خوراک و سوخت لازم مجبور بودند بیابانگردی کنند. زمانی ایوب بزرگترین مرد مشرق زمین محسوب می‌شد اما حالا او موضوع سرود اراذل و اوباش گردیده بود (آیه ۹).

این مردان حتی لیاقت برداشتن کفش ایوب را هم نداشتند ولی اکنون او را آشکارا مسخره می‌کردند. چه چیزی باعث این تغییر شده بود؟ ایوب اکنون مثل آنان رانده شده بود. "زمانی که کمان او در دستش نو می‌شد" یعنی زمانی که قدرتمند و موفق بود (۲۹: ۲۰)، این اشخاص احترامش می‌کردند. اما خدا ایوب را ذلیل و ناتوان ساخته بود و در نتیجه این مردان رذل بدون ملاحظه تحقیرش می‌کردند (۳۰: ۱۱). زمانی که در سابق آنها ایوب را احترام می‌کردند، به خاطر سیرت و صداقتش نبود. آنها به مقام و موقعیت و ثروتش احترام می‌گذاشتند، به امید اینکه شاید از مرحمت‌های او چیزی عایدشان بشود. دوستی آنها دمدمی بوده و احترامشان ریاکارانه بود.

نظر به اینکه این اوباش لگام گسیخته هر چه می‌خواستند می‌کردند (آیه ۱۱)، آنها زندگی ایوب را فلاکت بار ساخته بودند. ایوب آنها را به صورت یک قشون سنگدل و بی‌رحم مجسم می‌کرد که مشغول ساختن پشته‌هایی برای محاصره بوده، برای پایهایش دام می‌گسترده، سنگرهای او را منهدم می‌کردند و بر وی حمله‌ور می‌شدند (آیات ۱۲-۱۱).

۱۴). آنان همچین مانند طوفانی بودند که ایوب را می‌ترسانیدند و جاه و منزلتش را به باد داده بودند و امنیتش را چون بادی که ابر را می‌رباید از میان برده بودند (آیه ۱۵).

ایوب رنجی را تجربه کرد که مشابه رنج مسیح خداوند بود. پست‌ترین مردمان او را متهم می‌کردند (متی ۲۶: ۵۹-۶۴) و بر او تف می‌انداختند (آیه ۶۷) و موقعی که درد می‌کشید او را مسخره می‌کردند (لوقا ۲۳: ۳۵-۳۹)؛ و سرود می‌گساران شده بود (مزمور ۶۹: ۱۲). هرچند ایوب این را نمی‌دانست ولی خدا داشت به او افتخار سهیم شدن و "مشارکت در رنجهای مسیح" را می‌داد (فیلیپیان ۳: ۱۰). با اینکه ایوب بر تلی از خاکستر نشسته بود، ولی او به عالی‌ترین نحو ارتقا پیدا کرده بود.

"من برکتی ندارم" (ایوب ۳۰: ۱۶-۲۳). ایوب چنین ناله می‌کرد: "الان ... روزهای مصیبت مرا گرفتار نموده است" (آیه ۱۶). چه فرق بزرگی داشت با روزهایی که شیر و روغن زیتون فراوان بود! خداوند به جای اینکه او را با نعمت غنی سازد، حتی از لذت‌های اساسی زندگی نیز او را محروم می‌ساخت. روزها ایوب از درد غیر قابل تحملی رنج می‌برد؛ و شبها خدا با و گلاویز می‌شد و لباسهایش را دور او می‌پیچید و به گل و لجنش می‌افکند (۳۰: ۱۶-۱۹). هرشب خدا با ایوب کشتی می‌گرفت و ایوب بازنده بود.

ایوب به درگاه خدا دعا کرد. او حتی ایستاد و گریه و فغان کرد که رهایی یابد ولی دعای او بی‌جواب ماند (آیه ۲۰). به جای اینکه دست خدا به او کمک کند، بی‌رحمانه به او حمله می‌کرد و مانند پری در طوفان او را به این سو و آن سو می‌راند (آیات ۲۱-۲۲). ایوب برای نجات جان خود التماس می‌کرد اما مثل اینکه مرگ اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید (۳۰: ۲۳).

"من مددکاری ندارم" (ایوب ۳۰: ۲۴-۲۵). ایوب وفادارانه دیگران را به هنگام نیاز کمک کرده بود (۲۹: ۱۲-۱۷) ولی حالا هیچکس به کمک او نمی‌آمد. در گریه او شریک نمی‌شدند و حتی دست به او نمی‌زدند. با او مثل یک جذامی رفتار می‌کردند که مبادا آلوده شوند یا مانند محکومی که هر آن ممکن است خدا نابودش کند. آنها معتقد بودند که نزدیک شدن به ایوب کاری عاقلانه نیست.

اشخاصی که ایوب کمکشان کرده بود، کجا بودند؟ یقیناً بعضی از آنان دلشان می‌خواست که ولی‌نعمت خود را تشویق کرده و از او قدردانی نمایند. ولی هیچکس به کمکش نشناخت. "مارک تواین"^۲ چنین می‌گوید:

"اگر سگ گرسنه را برداشته او را پرورش دهید، او شما را گاز نخواهد گرفت. فرق اساسی بین سگ و انسان همین است." ما یقیناً به این نیت به دیگران کمک نمی‌کنیم که متقابلاً ما را خدمت نمایند (لوقا ۱۴: ۱۲-۱۴). ما دیگران را کمک می‌کنیم چون مسیح را دوست داریم و می‌خواهیم او را جلال دهیم (متی ۵: ۱۶) و نیز چون نسبت به آنان احساس همدردی می‌کنیم و می‌خواهیم کمکشان کنیم (رومیان ۱۲: ۱۵، لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷). پزشک میسیونر "ویلفرد گرنفل"^۳ می‌گوید: "خدمتی که ما به دیگران می‌کنیم در واقع اجاره‌ای است که ما بابت اطاقمان در این دنیا می‌پردازیم."

"من آینده‌ای ندارم" (ایوب ۳۰: ۲۶-۲۸). ایوب در زمان رفاهش انتظار داشت که از یک عمر طولانی برخوردار شود و به آرامی از این دنیا برود (۲۹: ۱۸-۲۰)، اما اکنون همه چیز عوض شده بود. او انتظار نیکی را داشت اما خدا بدی فرستاده بود. او انتظار نور داشت

Mark Twain²
Wilfred Grenfell³

ولی خداوند تاریکی فرستاد. به جای تسلی و آرامش او دائماً گرفتار تلاطمات درونی بود. "دلم آشفته است و آرام و قرار ندارد. امواج مصیبت مرا درگرفته است (۳: ۲۷).

مقاله نویس انگلیسی "ویلیام حزلیت" می‌گوید: "امید بهترین سرمایه است. تنها کسانی بدبختند که بدون امید باشند و کسانی که تا این درجه تنزل می‌کنند، اندکند." ایوب به چنین وضعیتی رسیده بود، ولی به نظر می‌آمد که حتی خداوند هم به فکرش نبود. بدن ایوب ضعیف و ملتهب بود و پوستش از بیماری سیاه شده بود.

"من خدمتی ندارم" (ایوب ۳۰: ۲۹-۳۱). در گذشته سخنان ایوب موجب دلداری و امیدواری عده زیادی شده بود (۲۹: ۲۱-۲۵)؛ اما حالا کلماتش چون زوزه شغال و مانند ناله جغد و شترمرغ شده بود (میکاه ۱: ۸). از آنجا که امیدش نابود شده بود، سرود ایوب چون آهنگ مراسم ختم بود. چنگ و فلوت او صدای غم‌انگیز داشت. او چطور می‌توانست با دیگران سخنان تشویق‌آمیز بگوید در حالیکه خود در عمق ناامیدی به سر می‌برد. او قبلاً در طی مناظره سؤال کرده بود: "پس امید من کجاست؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟" (ایوب ۱۷: ۱۵).

۳- ایوب بر عدالت خدا چشم دوخته است (باب ۳۱)

این فصل آخرین دفاعیه ایوب را به نگارش درآورده است. این دفاعیه به منزله یک سند قانونی است که در طی آن ایوب در پیشگاه خداوند قسم خورده و از او می‌خواهد که هرگاه خداوند وی را خطاکار یابد، مجازاتش نماید (۳۱: ۳۵-۳۷). تنها امید ایوب این بود که خداوند به ناله او گوش دهد و از او حمایت کند. اگر او می‌دانست که دشمنانش

Willia Hazlitt⁴

را ساکت کرده‌اند و آبروی او را بازگردانیده‌اند، می‌توانست به آرامی از این دنیا برود. در شانزده بار تکرار عبارت "اگر من" ایوب زندگی و روابط خویش را مرور کرده و از خداوند درخواست می‌کند که حکم کند. "من دفاعیه خود را امضاء می‌کنم" (آیه ۳۵) و با گفتن این جمله او به سوگند خود رسمیت داده و سند را امضاء نمود. "دفاعیه من تمام شد."

در آیات ۳۳-۳۷ ایوب از خدا (دشمن من = قاضی) تقاضا کرد که سه چیز به او بدهد: فرصت عرض حال، پاسخی به اتهاماتش و مدرکی برای اثبات بی‌گناهی. اگر خداوند نتواند این کار را انجام دهد، آنگاه ایوب تقاضا دارد که لعنت‌هایی را که در سوگندش ذکر کرده بود، از سوی خداوند بر وی نازل شود. ایوب حاضر بود در مورد هر قدم از زندگی خود به خدا حساب پس دهد، به شرطی که این امر قضیه را فیصله می‌داد. ایوب چیزی نداشت که کتمان کند، او مردی ریاکار نبود که از مردم ترس و وحشت داشته باشد (آیات ۳۳-۳۴).

ایوب در مقام یک مرد (۳۱: ۱-۱۲). ایوب از سه گناه نام می‌برد که ممکن است هر مردی را از پای درآورد: شهوت (آیه ۱-۴)، فریب و تقلب (آیات ۵-۸) و زنا (آیات ۹-۱۲).

۱- شهوت اولین قدم به سوی گناه است و گناه اولین قدم به سوی موت است (یعقوب ۱: ۱۳-۱۶). شخص زیبایی را دیدن و زیبایی او را تحسین نمودن امری جدا است و با نگاه توأم با نیت شهوانی به کلی فرق می‌کند. مسیح خداوند فرمود: "هر کسی با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است" (متی ۵: ۲۸). هرچند گناه باطنی به اندازه خود عمل زنا مخرب نباشد ولی اولین قدم به سوی زنا است؛ شخص نمی‌داند که یک تصور آلوده به گناه او را تا به کجاها خواهد برد. علاوه بر این خداوند از آسمان اعمال و رفتارها و "افکار

و نیت‌های قلبی " ما را می‌بیند (عبرانیان ۴: ۱۲-۱۳) و همه را داوری خواهد کرد. "خدای قادر مطلق از آسمان بر سر اشخاصی که چنین کنند بلا و مصیبت می‌فرستد" (۳: ۳۱، تفسیری).

۲ - فریب دومین گناهی است که ایوب آن را انکار می‌نماید (آیات ۱-۵). او هرگز در داد و ستدهای خود برای نفع شخصی فریبکاری و تقلب نکرده بود. در حقیقت، او حتی حاضر نبود با کسانی که چنین کارهایی می‌کردند همگام شود. ترازوهایش درست و دقیق بود (لاویان ۱۹: ۳۵-۳۷) و ترسی نداشت از اینکه خداوند او را بسنجد (دانیال ۵: ۲۷). طمع در دلش نبود و دستهایش نیز آلوده نشده بود زیرا مال دیگران را غصب نکرده بود. اگر چنانچه ایوب محکوم به طماع بودن و فریبکاری می‌شد، حاضر بود حاصل مزارش را در فصل آینده دیگران ببرند.

۳- زناکاری (۳۱: ۹-۱۲) از شهوت باطنی آغاز می‌شود (آیه ۱) و به کارهای مخفیانه جهت اغنای هوسهای گناه‌آلود کشیده می‌شود. ایوب هرگز در کمین ننشسته بود تا ببیند همسر همسایه‌اش کی تنها می‌ماند. اگر چنانچه به این گناه متهم می‌شد، حاضر بود که همسرش کنیز و معشوقه مرد دیگری شود! عمل زشت زناکاری در زندگی اشخاص عواقبی شرم‌آور و دردناک دارد و در عالم آینده نیز موجب داوری می‌شود (امثال ۶: ۲۷-۲۹، افسسیان ۵: ۳-۷، عبرانیان ۱۳: ۴).

ایوب در مقام یک کارفرما (۳۱: ۱۳-۱۵). ایوب در خودآزمایی به قدری دقیق بود که حتی رفتار خود با نوکرانش را نیز در نظر می‌گرفت. اکثر اربابان آن زمان این جنبه از زندگی خود را نادیده می‌گرفتند. ایوب با نوکران خود سخاوتمندانه عمل می‌کرد و شکایات آنان را به گونه‌ای منصفانه رفع می‌نمود زیرا می‌دانست که یک روز به خداوند حساب پس خواهد داد (آیه ۱۴ و افسسیان ۶: ۹). او همچنین

می‌دانست که توسط همان خدایی که آنان را خلق نمود، او نیز آفریده شده و مثل آنان به دنیا آمده است.

ایوب در مقام یک همسایه (۳۱: ۱۶-۲۳ و آیات ۲۹-۳۲). در پاسخ اتهامات نادرست الیفاز (۲۲: ۶-۹)، ایوب قبلاً بیان داشته بود که چگونه به احتیاجات فقرا و نیازمندان رسیدگی می‌کرد (۲۹: ۱۲-۱۷) ولی اکنون این مطلب را به عنوان جزئی از سوگند خویش تکرار می‌کند. او سخنی به گزاف نمی‌گفت؛ او در مقابل مردم از خود دفاع می‌کرد و از خدا تقاضای حمایت داشت. اگر چنانچه ایوب در محکمه داوری به ناحق دست خود را علیه کسی برافراشته بود، ایوب امیدوار بود که خداوند آن دست را از شانه قطع کند.

ایوب به فکر احتیاجات بیوه زنان، یتیمان و فقرا بود. غذا و لباس آنها را فراهم می‌کرد و در دادگاه از آنان دفاع می‌نمود. او حتی با آنها مثل اعضاء خانواده خود رفتار کرده و از آنان تا زمانی مواظبت می‌کرد که بتوانند روی پای خود بایستند. ثروت ایوب را خداوند به او عطا کرده بود و اگر ایوب دیگران را در این ثروت سهیم نمی‌کرد خدا حق داشت که ثروتش را از او بگیرد (۳۱: ۲۳). ایوب حتی در حق دشمنان خود نیز نیکی می‌کرد (آیات ۲۹-۳۱). او همچنین نسبت به غریبانی که از شهرش عبور می‌کردند مهمان‌نوازی می‌کرد (آیه ۳۲). نظر به اینکه ایوب یک شیخ ثروتمند و مقتدر بود، بدون شک بسیاری از مردم نسبت به وی حسادت می‌ورزیدند و از او نفرت داشتند؛ با این وجود ایوب در حق آنان مهربانی می‌کرد. او از مصیبت آنها شاد نمی‌شد (خروج ۲۳: ۴-۵ و امثال ۲۴: ۱۷-۱۸ و متی ۵: ۴۳-۴۷) و دعا نمی‌کرد که خداوند آنان را لعنت کند (رومیان ۱۲: ۱۷-۲۱).

ایوب نسبت به غریبان نیز با سخاوت رفتار می‌کرد و خوراک و جای استراحت شب را برایشان مهیا می‌ساخت. هیچکدام از نوکران

ایوب قادر نبودند وی را به خودخواهی متهم کنند (۳۱: ۳۱). در خانه ایوب به روی همه باز بود و او در بخشش عطایا نیز سخاوتمند بود.

ایوب در مقام یک عابد (۳۱: ۲۴-۲۸). ایوب خدا را از روی خلوص دل می‌پرستید. او ثروت خود را نمی‌پرستید و بر آن به عنوان منبع امنیت خویش تکیه نمی‌کرد و نیز در مورد کسب ثروت به خویشتن اعتبار نمی‌داد (تثنیه ۸: ۱۷-۱۸). الیفاز ایوب را متهم کرده بود که طلا را خدای خویش ساخته است (۲۲: ۲۴-۲۵) ولی ایوب این اتهام را رد کرد. او زرپرست نبود و اجرام سماوی را هم مخفیانه نمی‌پرستید تا بوسه‌ای عابدانه به سوی آنها روانه سازد (اول پادشاهان ۱۹: ۱۸). اگر چنانچه ایوب مرتکب چنین گناهی شده بود، هرچند ممکن بود مردم او را نبینند ولی خدا می‌دید و ایوب را به خاطر بی‌وفایی او مجازات می‌کرد.

ایوب در مقام یک مباشر (ایوب ۳۱: ۳۸-۴۰). در آیات ۳۵-۳۷ ایوب درخواست رسمی دادرسی خود را تکمیل کرده و آن را امضاء نمود. آنگاه یک موضوع دیگر هم بیاد آورد که لازم بود در این بحث گنجانده شود: نظارت بر املاکی که خداوند به او داده بود. ایوب با زمینش طوری رفتار می‌کرد که گویی یک شخص است. اگر با زمین بد رفتار کرده بود، زمین علیه او فریاد می‌کشید و از درد می‌گریست (آیه ۳۸). اگر چنانچه ایوب از کارکنان مزرعه‌اش بیش از حد کار می‌کشید، خدا کاملاً حق داشت که به جای محصول گندم و جو، علف هرزه نصیبش کند.

وقتی سوگند ایوب را مرور کنید متوجه خواهید شد که او از خدا خواسته بود که هرگاه اتهامات وارده به جا بوده باشد و ایوب مقصر و گناهکار شناخته شود، خداوند کیفر سنگینی برایش تعیین کند: دیگران

محصولش را بخورند و غلات او را از ریشه بکنند (آیه ۸)؛ زنش کنیز و معشوقه مردی دیگر شود (آیه ۱۰)؛ بازویش از شانه جدا شود (آیه ۲۲)؛ محصولش به جای گندم و جو علف هرزه و خار باشد (آیه ۴۰). او واضح ساخت که همزمان با مجازاتهایی که ذکر شد، حاضر است با داوری عادلانه خدا روبرو شود (آیات ۱۴، ۲۳ و ۲۸).

وقتی سخنان ایوب به پایان رسید، همه در سکوت نشستند و سؤال داشتند که بعد از این چه خواهد شد. آیا خدا فوراً غضب خود را نازل خواهد ساخت تا ثابت کند که ایوب مقصر است؟ یا اینکه او تقاضای ایوب را می‌پذیرد و بر او ظاهر می‌شود و به وی فرصت می‌دهد تا از خود دفاع کند؟ شاید خداوند از آسمان سخن خواهد گفت و به سؤالات ایوب پاسخ خواهد داد.

ایوب به این علت خدا را به مبارزه طلبیده بود زیرا مطمئن بود که خداوند از او حمایت خواهد کرد. سه دوست ایوب اطمینان داشتند که خدا او را محکوم خواهد نمود.

خدا چه خواهد کرد؟ پاسخ این سؤال ممکن است شما را به تعجب بیانندازد!

فصل یازدهم

پاسخهای الیهو

ایوب ۳۲-۳۳

"شخص خودبین ممکن است مغرور شود و تصور کند که او مورد پسند همگان است در حالیکه در حقیقت موجب ملال دنیا است."

باروخ اسپینوزا^۱

ایوب سکوت کرده بود. او دفاعیه خود را تمام کرده و سوگند یاد کرده بود که در مورد اتهاماتی که از سوی دوستان بر وی وارد شده بود، مقصر نمی‌باشد. ایوب از خدا خواسته بود که حمایتش کند و در غیر اینصورت فتوای او را صادر کند. دادرسی بسیار طولانی شده بود و زمان آن رسیده بود که قاضی عالم اقدام نماید.

سه دوست ایوب نیز ساکت نشسته بودند و از جسارتی که ایوب در طی سخنانش خطاب به خداوند و درباره خداوند از خود نشان داده بود، وحشت‌زده شده بودند. آنها مطمئن بودند که قدم بعدی نزول داوری خداوند بر ایوب خواهد بود.

خدا سکوت اختیار کرده بود. آتشی از آسمان نریخت و صدای خشمگین الهی شنیده نشد. آن سکوت خود نشانگر شهادت روشنی از جانب خداوند بود که به سه دوست ایوب می‌گفت آنان در مطالبی که درباره ایوب و خداوند اظهار داشته‌اند، به خطا رفته‌اند. همچنین این سکوت نوعی گواهی برای ایوب بود که خدا خالق عالم تسلیم فرمان و

¹ Benedict (Baruch) Spinoza فیلسوف هلندی یهودی الاصل قرن هفدهم

دستور مخلوقاتش قرار نمی‌گیرد. به خاطر اینکه کسی فکر می‌کند که موقع ظهور خدا رسیده است، خدا به میدان نمی‌آید.

در "هاید پارک" لندن که مردم آزادند هر نقطه ایراد کنند، مردی علیه مسیحیت سخنرانی می‌کرد، مردم را به مبارزه می‌طلبید: "اگر خدایی هست من به او پنج دقیقه مهلت می‌دهم که بزند و مرا بکشد!" و بعد او ساعتش را بیرون آورد و پنج دقیقه صبر کرد. بعد از پنج دقیقه او تبسمی کرد و گفت: "دوستان این ثابت می‌کند که خدایی نیست!" یک ایماندار مسیحی از میان جمعیت او را صدا زده چنین گفت: "آیا گمان می‌کنی که بتوانی کاسه صبر خدای قادر مطلق را ظرف پنج دقیق لبریز کنی؟"

در هر حال، میان جمعیتی که دور تل خاکستر نشسته بودند، یک نفر ساکت بود که ساکت ننشست. او الیهو بود، مردی که چنان ناشناخته بود که ضروری بود شجره نامه کامل او داده شود تا مردم او را بشناسند (۲: ۳۲). نه ایوب (۱: ۱) و نه سه دوستش (۲: ۱۱) جهت شناسایی نیازی به چنین معرفی جامعی نزد دیگران نداشتند. الیهو سخنرانی طولانی کرد، شش فصل در کتاب مقدس، و در طی آن سیرت خدا را شرح داد و این حقیقت را به وضع ایوب مربوط ساخت. رئوس مطالب و مهم بیانات الیهو را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- خدا توسط من سخن می‌گوید (ایوب ۳۲، به آیه ۸ توجه کنید)
 - ۲- خدا کریم و بخشنده است (ایوب ۳۲، به آیه ۲۴ توجه کنید)
 - ۳- خدا عادل است (ایوب ۳۴-۳۵، به ۳۴: ۱-۱۲ توجه کنید)
 - ۴- خدا بزرگ است (ایوب ۳۶-۳۷، به ۳۶: ۵ و ۲۶ توجه کنید)
- با اینکه الیهو بعضی چیزها گفت که سایر سخنرانان هم همان را گفته بودند ولی مقصود او با دیگران فرق می‌کرد. او سعی نمی‌کرد ثابت کند که ایوب گناهکار است، بلکه می‌گفت نظر ایوب نسبت به خدا

نادرست می‌باشد. الیهو حقیقت تازه‌ای را در مباحثه خود به میان آورد و آن اینکه خدا مصیبت می‌فرستد ولی نه به منظور تنبیه بلکه برای اینکه ما را از ارتکاب به گناه بازدارد (۳۳: ۱۸ و ۲۴) و برای اینکه ما را تبدیل به اشخاص بهتری نماید (۳۶: ۱-۱۵). پولس رسول با نکته اول (دوم قرن‌تیان ۱۲: ۷-۱۰) و نویسنده رساله عبرانیان با نکته دوم موافقت (عبرانیان ۱۲: ۱-۱۱).

اکنون بیایید اولین اظهار نظر قاطعانه الیهو را درباره خدا بررسی کنیم:

۱- خدا توسط من سخن می‌گوید (ایوب ۳۲)

الیهو تأکید کرد که قبل از سخن گفتن صبورانه منتظر مانده است و برای این امر دو دلیل ارائه داد: یکی اینکه او از ایوب و سه دوستش جوانتر بود و جوانان باید به سن و تجربه بزرگترها احترام بگذارند (ایوب ۳۲: ۴، ۶-۷). هرگاه الیهو سخن بزرگترها را قطع می‌کرد، کاری بسیار بی‌ادبانه و خارج از نزاکت محسوب می‌شد.

دلیل دوم این بود که می‌خواست تمام مباحثه را بشنود و با استدلالها آشنا شود (ایوب ۳۲: ۱۱، امثال ۱۸: ۱۳). نقل قول الیهو از سخنرانی‌های آنها دلیل بر این بود که وی با دقت به سخنانش گوش داده و گفته‌های آنها را به خاطر سپرده بود (ایوب ۳۲: ۱۲). الیهو نیز مانند "دانشمندان جوان علوم الهی"، سخنانش به قدری آهنگ غرور جوانی داشت ("به آنچه من می‌دانم گوش کنید!")، آیات ۶ و ۱۰ و ۱۷ و ۳۳: ۱-۳؛ ولی در بیشتر بیاناتش جوابی صادق بود که گمان می‌کرد می‌تواند ایوب را یاری دهد تا پاسخ سؤالات خود را پیدا کند.

الیهو خود را معرفی کرد و وارد مباحثه شد. سپس چهار دلیل آورد تا شرح دهد که چرا به نظر او مهم بود که سخن بگوید و دیگران گوش

بدهند. زیرا در واقع او "هیچکاره" محسوب می‌شد و می‌بایستی آنان را قانع می‌کرد که آنچه می‌گوید ارزش شنیدن دارد.

او خشمگین شده بود (ایوب ۳۲: ۱-۳، ۵). در این آیات چهار بار گفته شده است که الیهو خشمگین شد. او نسبت به سه دوستش خشمگین بود چونکه اظهارات ایوب را نتوانستند رد کنند و نسبت به ایوب از این جهت خشمگین بود که او خود را بیشتر از خدا محق می‌دانست. ایوب ادعا می‌کرد که خداوند در اشتباه است و سه دوست ایوب قادر نبودند ثابت کنند که ایوب به خطا رفته است! بللاد، صوفر و الیفاز دست از مباحثه کشیده (آیه ۵) و منتظر نشسته بودند تا خدا بیاید و شخصاً ایوب را مجاب کند (آیات ۱۲-۱۳). الیهو از عدم موفقیت آنان جانش به لب رسیده بود.

ارسطو گفته است: "عصبانی شدن آسان است، همه افراد قادرند چنین باشند. لیکن خشمگین شدن نسبت به کسی که حقش باشد و به اندازه درست، به موقع با مقصود درست و به طرز درست کار آسانی نیست و هر کسی قادر به انجام این کار نیست."

او الهام یافته بود (ایوب ۳۲: ۸-۱۰). سن باید حکمت شخص را بیافزاید، اما تضمینی نیست که چنین خواهد بود (امثال ۱۶: ۳۱). متأسفانه هم احمقهای پیر هم وجود دارند و هم احمقهای جوان! الیهو که مردی جوان بود نمی‌توانست ادعا کند که در مورد روشهای خداوند و مردمان تجربه بسیار کسب کرده است؛ ولی او ادعا کرد که چیزی بهتر دارد و آن همانا بصیرت از جانب روح خدا بود. روح القدس به روح الیهو تعلیم داده (اول قرنطیان ۲: ۱۱) و حقایق الهی را بر او کشف نموده بود. الیهو نیازی به حکمتی که بر اثر تجربه به دست می‌آید نداشت، زیرا از سوی خداوند تعلیم یافته بود (مزمور ۱۱۹: ۹۷-۱۰۰).

این روشن می‌کند که چرا الیهو مکرراً اصرار داشت که ایوب و دوستانش به او گوش دهند (ایوب ۳۲: ۱۰، ۳۳: ۱ و ۳۱ و ۳۳؛ ۲ و ۱۰ و ۱۶؛ ۳۷: ۱۴). همچنان شرح می‌دهد که چرا او با تأکید این عبارت را به کار می‌برد: "به عقیده من" (۳۲: ۶، ۱۰ و ۱۷)؛ "آنچه من می‌دانم" و "کلام من" (۳۳: ۱-۳). کسانی را که هر روزه از سوی خداوند الهام یافته باشند، نمی‌بینند، بنابراین بهتر است گوش دهید!

او بی‌غرض بود (ایوب ۳۲: ۱۴، ۲۱-۲۲). "اگر ایوب با من به مباحثه پرداخته بود، با این نوع منطق پاسخ او را نمی‌دادم" (۳۲: ۱۴، تفسیری). الیهو این را روشن ساخت که دلیلی نداشت از کسی طرفداری کند زیرا نه ایوب و نه سه دوستش شخصاً به وی حمله نکرده بودند. الیهو همچنین گفت که از تکرار استدلالهایی که آنان به کار برده بودند، اجتناب خواهد کرد ولی کاملاً به این قول خود وفا نکرد.

شاید الیهو بی‌غرض بوده باشد ولی او به هیچ وجه بی‌طرف نبود. خشم الیهو به قدری بود که جایی برای بی‌طرفی باقی نمی‌گذاشت! او قول داد که فقط موضوعات را مطرح کند ولی بعضی از سخنانش بیشتر جنبه شخصی داشت تا فلسفی. اما در مورد تملق نکردن نسبت به کسی (آیات ۲۱-۲۲) او به قول خود وفا کرد. با خواندن سخنرانی الیهو متوجه خواهید شد که او شش بار ایوب را به اسم مخاطب قرار می‌دهد (۳۳: ۱؛ ۳۴: ۵، ۷، ۳۵، ۳۶؛ ۳۵: ۱۶). ولی سه دوست بسیار نزدیک ایوب در طی سخنانشان هرگز این کار را نکرده بودند. در مشرق زمین، این کار بسیار به دور از عرف بود که مردی جوانتر بخواهد بزرگترها را با نام صدا کند.

او وادار شده بود (ایوب ۳۲: ۱۶-۲۰). الیهو مدتی طولانی صبر کرده بود تا فرصت سخن گفتن را بیابد. او در حالی که انتظار می‌کشید، فشار درونیش به قدری زیاد شد که به حد انفجار رسید. او به مثال یک مشک شراب پر از سخنان شده بود. وقتی شراب نو تمخیر شود، از خود گازی تولید می‌نماید که مشک شراب را متورم می‌سازد؛ و اگر مشک کهنه و خشک باشد، می‌ترکد (متی ۹: ۱۷). اگر کسی می‌گفت که الیهو خیلی باد کرده، او می‌رنجید، زیرا او معتقد بود که این روح خداست که او را وادار به سخن گفتن می‌نماید. الیهو از جانب خداوند خود را موظف می‌دانست آنچه می‌داند به زبان بیاورد. او اصلاً خیر نداشت که وقتی خداوند در صحنه حاضر شود، الیهو و تمام گفته‌هایش را به کلی نادیده خواهد گرفت.

۲- خداوند کریم و بخشنده است (ایوب ۳۳)

این سخنرانی قابل توجهی است زیرا در مورد مقصود درد و رنج یک دیدگاه جدید را وارد بحث می‌کند. دوستان ایوب چنین استدلال کرده بودند که رنجهای او دلیل بر آن است که خدا او را به خاطر گناهانش تنبیه می‌کند، ولی اکنون الیهو چنین استدلال می‌کند که گاهی خدا اجازه می‌دهد که ما رنج بکشیم تا ما را از گناه کردن بازدارد. به عبارت دیگر، درد و رنج ممکن است برای پیشگیری باشد نه مجازات (به تجربه پولس در دوم قرن‌تیاں ۱۲: ۷-۱۰ مراجعه کنید). خداوند تمام سعی خود را می‌کند تا ما را از گناه محفوظ بدارد مبادا در گودال هلاکت بیفتیم و این نشانگر فیض و لطف اوست (ایوب ۳۳: ۲۴).

قبل از اینکه الیهو صحبت خود را شروع کند به ایوب اطمینان داد سخنانش از روی صداقت است و از روح خدا سرچشمه می‌گیرد و دیگر دلیلی ندارد که ایوب هراسان شود (آیات ۱-۷). الیهو ادعا نکرد

که محرم رازهای خدا می‌باشد؛ او هم مثل ایوب از گل ساخته شده بود. او قول داد که سخنانش سخت و آزار دهنده نخواهد بود و از ایوب دعوت کرد که در جواب دادن آزاد باشد. الیهو نمی‌خواست متکلم وحده باشد اما درست همانگونه شد. شاید ایوب با سخنان الیهو مجاب شد یا الیهو فرصت کافی به ایوب نداد تا سخن بگوید (آیات ۳۱-۳۳) یا اینکه ایوب دید ارزش جواب دادن ندارد.

پس از اینکه الیهو به ایوب اطمینان داد که سخنانش او را کمک خواهد کرد نه اذیت، به نقل قول از سخنانی که ایوب درباره خود ش گفته بود پرداخت (آیات ۸-۱۱). سخنان ایوب زمینه را برای استدلال الیهو مهیا می‌ساخت.

نخست الیهو گفت که ایوب ادعای بی‌گناهی کرده است (آیه ۹) و این چیزی نبود که ایوب گفته باشد. اینکه ایوب ادعای بی‌گناهی می‌کند، تعبیری بود که الیفاز از سخنان وی کرده بود، در صورتی که ایوب چنین سخنی نگفته بود (۱۱: ۴). ایوب گفته بود که دروغ نگفته است (۶: ۳۰) و اینکه آدم بدکرداری نیست (۱۰: ۷) و اینکه پارسا و درستکار بوده (۱۲: ۴) و از خدا سرپیچی نکرده است (۲۳: ۱۱-۱۲)؛ ولی هرگز نگفت که بی‌گناه بوده است. او همواره درستی و راستی خود را حفظ کرده (۲: ۳، ۲۷: ۴-۵)، ولی هرگز نگفت که کامل بوده است. در حقیقت او کامل بودن را تکذیب کرد (۲۰-۲۱). مقدمه‌چینی اساسی الیهو ضعیف بود زیرا او گفته‌های صوفی را با ایوب قاطی کرده بود. شاید چنین به نظر می‌رسید که ایوب ادعا می‌کند که بی‌گناه است در صورتیکه او فقط گفته بود بی‌تقصیر است و این کاملاً امر دیگری است.

ثانیاً الیهو از گفته ایوب چنین استنباط کرده بود که خدا عادل نیست و با او به صورت یک دشمن رفتار می‌کند (۳۳: ۱۰-۱۱). این

برداشت درست بود (۱۳: ۲۷، ۲۴، ۱۶: ۹ و ۱۹: ۱۱، ۷). ایوب طی سخنانش مکرراً از خدا سؤال کرده بود که چرا به او حمله کرده و چرا در حق او یک داوری منصفانه را اجرا نمی‌کند. الیهو زیاد نگران بحث کردن درباره گفتار ایوب در مورد خودش نبود، او می‌خواست نادرستی اظهارات ایوب را در مورد خدا ثابت کند. این "روحانی جوان" درباره اصول سخنرانی در ملاء عام چیزهایی می‌دانست، چون ایوب ۳۳ یک الگوی خطابه است.

اول، او در آیات ۱۲-۱۴، قضیه خود را بیان می‌کند: خدا از انسان بزرگتر است و با او به طریقهای مختلف صحبت می‌کند و انسان در همه موارد قادر به درک آن نمی‌باشد. سپس شرح می‌دهد که خدا به سه طریق با انسان صحبت می‌کند:

در خوابها و رؤیاهای (آیات ۱۵-۱۸)، از طریق درد و رنج (آیات ۱۹-۲۲) و توسط فرشتگان میانجی (آیات ۳۲-۳۳).

کلمه "هاویه" در آیات ۱۴-۳۳ پنج بار تکرار شده است. منظور خدا از تنبیه این نیست که با درهم شکستن غرور انسانها و برگرداندن آنان به اطاعت خویش (ایوب ۳۳: ۱۷-۱۸)، آنها را از هلاکت برهاند (یقوب ۵: ۱۹-۲۰). خدا سعی می‌کند آنان را از افتادن در قعر هاویه حفظ کند (۱۸)، ولی گناهکاران سرکش به هاویه نزدیک می‌شوند (آیه ۲۲) سپس به سوی هاویه سرازیر می‌شوند (آیه ۲۴) و بالاخره به درون هاویه می‌افتند (آیه ۲۸). زمانی که تقریباً دیگر دیر شده است، شفاعت کننده آنها را از هاویه برمی‌گرداند (آیه ۳۰) و نجات می‌یابند. "اینک همه این چیزها را خدا در دو یا سه دفعه با انسان به عمل می‌آورد تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نور زندگی منور سازد" (آیات ۲۹-۳۰). "خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود" (دوم پطرس ۳: ۹).

خواب و رؤیا (ایوب ۳۳: ۱۵-۱۸). در دوران کتاب مقدس، گاهی خدا با انسان توسط خواب و رؤیا صحبت می‌کرد، ولی امروزه روح او در درجه اول توسط کلامش ما را هدایت می‌کند (عبرانیان ۱: ۲-۱). اگر گناهکاران خواب و رؤیای ترسناکی می‌بینند، ممکن است آنان را از گناهی که در نظر داشتند مرتکب شوند، بازدارد. ایوب خود را نیز خوابهای ترسناکی دیده بود (آیات ۴: ۱۲-۲۱). خدا خواب و رؤیا می‌فرستد تا "گوش انسان را باز کند"، که آنها کلام خدا را بشنوند و اطاعت کنند. اگر خودشان را فروتن نکنند، ممکن است به حفره مرگ افکنده شود.

شخصی در یکی از خیابانهای نیویورک جلوی غریبه‌ای را گرفت و از او چنین سؤال کرد "آیا می‌توانید خوابی را که دیده‌اید با من در میان بگذارید؟ من دارم نزد روانپزشک می‌روم در حالیکه یک هفته است که نتوانستم بخوابم. بدجوری احتیاج دارم که با روانپزشکم از یک خواب صحبت کنم!"

نه همه خوابها دارای معنی پوشیده هستند و نه همه آنها حاوی پیام ویژه‌ای از سوی خداوند می‌باشند. بارها اتفاق می‌افتد که به علت خوردن غذای نامناسب، خوابهای پریشان می‌بینیم! اشخاصی که برنامه زندگی خود را بر اساس کتاب تعبیر خواب ترتیب می‌دهند، بیشتر به جای اینکه هدایت شوند، گمراه می‌شوند. خدا قادر است برای شکستن غرور یک گناهکار متکبر از خواب استفاده کند، ولی این روش معمول خداوند نیست.

درد و رنج ایوب (۳۳: ۱۹-۲۲). آقای "سی. اس. لوئیس" در کتاب "مسأله درد و رنج" چنین می‌نویسد: "در زمان خوشیهای ما خدا

با ما در گوشی صحبت می‌کند، با وجدان ما حرف می‌زند ولی به هنگام بروز درد و رنج ما او فریاد می‌کشد، این بلندگوی اوست تا دنیای ناشنوا را بیدار کند. "گاهی خدا برای اخطار دادن و فروتن ساختن ما به مرحله تسلیم از درد استفاده می‌کند (عبرانیان ۱۲: ۱-۱۱). الیهو یک شخص مریض را بررسی می‌کند که در بسترش رنج می‌برد و از بی‌اشتهایی قوایش تحلیل می‌رود. آیا این تصویری از ایوب است؟ ولی این مرد رنج می‌کش چونکه خدا می‌خواهد توجه او را جلب کرده و او را از شکستن قانون الهی بازدارد.

این اشتباه است اگر بگوییم که همه دردها و رنجهای از جانب خدا نازل می‌شود، زیرا باعث بعضی از دردها خودمان هستیم. سهل‌انگاری در رانندگی باعث تصادف می‌شود و مردمان زیادی را دردمند می‌سازد. تغذیه نادرست ممکن است موجب به هم خوردن نظم بدن شود و اعضای صدمه دیده شکایت خود را به صورت درد ابراز نمایند. در گناه لذتی نهفته است (عبرانیان ۱۱: ۲۵) ولی گناه باعث درد و رنج می‌شود. "راه خیانتکاران سخت است" (امثال ۱۳: ۱۵). اگر مردم از قانون خدا تجاوز کنند، جریمه‌اش را خواهند پرداخت.

اما نباید گفت که تمام درد و رنج برای تنبیه گناه دامنگیر انسان می‌شود. الیهو استدلال می‌کند که گاهی اوقات خداوند اجازه می‌دهد درد بیاید تا جلوی مردم را از گناه کردن و سقوط کردن در هاویه بگیرد. خدا به پولس "خاری در جسم" داده بود تا نگذارد که مغرور شود و پولس آموخته بود که بابت آن باید شکرگزار باشد (دوم قرن‌تیان ۱۲: ۷-۱۰). الیهو امیدوار بود که ایوب تسلیم خدا شده، وضعیت دردناک خود را خواهد پذیرفت و برکاتی را که خدا برایش تدارک دیده است دریافت خواهد کرد. هیچکس دوست ندارد مریض شود و هر کسی دعا می‌کند تا شفا یابد. اما دانشمند الهیات کلیسای "کانگریگیشنال" انگلستان، آقای

"پ. ت. فورسیت" چنین گفته است: "دعا کردن برای تبدیل درد کاری بس بزرگتر است تا دعا کردن برای رفع آن." این است آن چیزی که پولس در رابطه با خاری در جسم آموخت. آنچه ممکن بود به عنوان اسلحه‌ای برای تکه پاره کردنش به کار آید، با فیض خدا ایزاری شد که پولس را ساخت! اگر پولس آن عامل درد را از دست می‌داد، ممکن بود از موفقیت‌های روحانی خویش مغرور شود و تکبر او ممکن بود او را به سوی گناه سوق دهد.

تا اینجا الیهو دو راه ارائه داده است تا نشان دهد که چگونه خداوند با مردم سخن می‌گوید تا آنان را از سقوط کردن در هاویه بازدارد: خواب و رؤیا، بیماری و درد. اکنون راه سوم را نیز پیش می‌کشد.

خدمات روحانی فرشته میانجی (ایوب ۳۳: ۲۳-۳۳). کتاب ایوب با شرحی از دادگاه آسمانی خد شروع می‌شود که در آنجا فرشتگان (پسران خدا) برای خدمت حاضر می‌شوند (ایوب ۳۳، ۱: ۲، ۶: ۱). الیفاز در ۴: ۱۸ و احتمالاً در ۵: ۱ فرشتگان را به عنوان مقدسین ذکر می‌کند و فرشتگان همچنین در ۷: ۳۸ ذکر شده‌اند که از آفرینش جهان شادی می‌کنند. به جز این آیاتی که ذکر شد، جای دیگری در این کتاب از فرشتگان صحبتی به میان نیامده است.

الیهو تصویر با ابهتی را پیش می‌کشد. به شخص گناهکار از طریق خواب و رؤیا اخطار داده شده و از طریق درد و بیماری و هم تنبیه شده است. او به لب گور نزدیک شده است و هلاک کننده (بیک مرگ) نزدیک است که او را در چنگال خود گرفتار سازد (۳۳: ۲۲). آنگاه ناگهان یک مأمور ویژه برمی‌خیزد (یکی در میان هزار) و از وی حمایت می‌کند. این مأمور دو نوع خدمت می‌کند: او به شخص دردمند می‌گوید که چکار باید بکند (آیه ۲۳) و نیز نزد خدا شفاعت می‌کند تا آن شخص را شفا دهد و عافیت بخشد.

چنین به نظر می‌رسد که این فرشته شفیع همان عیسیای مسیح خداوند است، شفیی که جان خود را به عنوان کفاره گناهان فدا ساخت (اول تیموتائوس ۲: ۵، مرقس ۱۰: ۴۵). در نقش فرشته خداوند، در زمان عهد عتیق نیز، پسر خدا به ملاقات جهانیان آمد تا پیامهای ویژه‌ای بدهد و کارهای مهمی را به انجام رساند (پیدایش ۱۶: ۹، ۲۲: ۱۱، خروج ۳: ۲، یهودا ۶: ۱۱). اما الیهو به این فرشته به صورت میانجی انسان و خدا نگاه کرد و حتی فراتر از آن او را به صورت مهیا کننده بهای نجات گناهکاران دید.

این همان میانجی آسمانی است که ایوب در تمام مدت مباحث خود درخواست می‌کرده است! ایوب تقاضای یک "حکم" می‌کرد که او و خدا را برای دادرسی نزد هم بیاورد (ایوب ۹: ۳۳)، یک "شاهد" آسمانی که مدافع دعوی او در پیشگاه خداوند شود (۱۶: ۱۹)، "فدیه دهنده‌ای" که حتی بعد از مرگش از وی حمایت کند (۱۹: ۲۵). خدمت روحانی این فرشته کاملاً عملکرد فیض خدا می‌باشد (۳۳: ۲۴). "آزادش سازید! نگذارید بمیرد! چون برای او فدیهای یافتیم" (آیه ۲۴). گویی صدای خداوندمان عیسی مسیح است که هم میانجی و هم فدیه ما است (اول تیموتائوس ۲: ۵-۶).

مفهوم "فدیه" در تار و پود علم الهی کتاب مقدس تنیده شده است. معنای کلمه عبری چنین است: "با تقدیم یک جانشین، فراهم کردن کفاره گناه." گناهکار امکان ندارد در مقابل پرداخت بهای ناچیزی چون پول (مزمور ۴۹: ۷-۹)، یا اعمال نیک و یا داشتن نیت خوب آزاد شود. باید فدیهای تهیه شود که مورد قبول خداوند قرار بگیرد و خدا در این مورد طلب ریختن خون می‌نماید (لاویان ۱۶-۱۷). ایوب از سه دوست خود نخواست که فدیه او را بپردازند چون می‌دانست که آنان قادر به انجام این کار نیستند (ایوب ۶: ۲۱-۲۳). فقط خدا قادر

است این فدیة را فراهم سازد و او آن را مهیا ساخته است. اگر خدا برای گناهکارانی که نزدیک به سقوط در ورطه هلاکتند فدیة را فراهم ساخته باشد، نپذیرفتنش چه کار احمقانه‌ای است!

الیهو به ایوب قول داد که اگر خود را فروتن سازد خدا وضعیت او را از اساس دگرگون خواهد ساخت. این کار مانند "تولد نو" خواهد بود! (۳۳: ۲۵ و نیز یوحنا باب ۳ را ملاحظه فرمایید). او بار دیگر از دعا و مصاحبت با خدا لذت خواهد برد (ایوب ۳۳: ۲۶)؛ به شرطی که او به گناهان خود اعتراف کرده و اذعان کند که خداوند به مراتب کمتر از استحقاقش او را تنبیه کرده است (آیه ۲۷). ایوب از تاریکی به نور نقل مکان خواهد کرد و با شادی شاهد نجاتی خواهد بود که خداوند فراهم ساخته است (آیه ۲۸).

باب ۳۳: ۳۱-۳۳ چنین می‌رساند که الیهو از ایوب انتظار پاسخ داشته ولی در عین حال می‌خواست که ایوب سکوت اختیار کند! الیهو از مطالب خود لبریز بوده و نمی‌خواست که دست از سخن گفتن بردارد. ولی ایوب پاسخش نداد زیرا او منتظر بود که خداوند سخن بگوید. ایوب قبلاً دلائل خود را بیان داشته و حریف خود را به مبارزه طلبیده بود. بنابراین گفتار و طرز فکر الیهو برای ایوب چندان اهمیتی نداشت.

چون ایوب دادخواست خد را به یک دادگاه بسیار بالاتر ارجاع داده بود، منتظر بود به محض پایان یافتن سخنرانی الیهو قاضی ظاهر شود.

فصل دوازدهم

تعریف و دفاع الیهو از خدا

ایوب ۳۴-۳۷

"پس خدایی که من می‌پرستم چیست؟... تو از نظر ما بسیار پنهان هستی، ولی در عین حال در میان ما هستی، تو زیباترینی و در عین حال نیرومندترین و با تحمل جاودانه، با این وجود ما قادر به درک تو نیستیم."

آگوستین قدیس^۱

زمانی "علم الهیات" را "ملکه علوم" می‌خواندند، زیرا درباره مهمترین دانشها سخن می‌گویند که همانا دانش خدایی است. الهیات علمی است ضروری، ولی بسیار مشکل نیز می‌باشد چون ما می‌خواهیم درباره "غیر قابل شناخت" اطلاع حاصل کنیم (رومیان ۱۱: ۳۳-۳۶). خدا خود را در خلقت، در مشیت الهی‌اش از همه بالاتر در ذات پسرش مکتشف کرده است؛ ولی درک ما از آنچه خداوند مکتشف کرده ممکن است همواره روشن نباشد.

آقای "ا. و. توزر"^۲ می‌گوید: "جوهر بت‌پرستی عبارت است از پرورش افکاری درباره خدا که شایسته مقام او نمی‌باشد." بنابراین هر که سعی دارد خدای قادر مطلق را تعریف نماید و از وی دفاع کند باید پرستش‌کننده‌ای فروتن باشد؛ "زیرا دانش مایه تکبر است، حال آنکه محبت، بنا می‌کند" (اول قرن‌تینان ۸: ۱).

^۱ St. Augustin از پدران کلیسا در قرن چهارم
^۲ A. W. Tozer, The Knowledge of the Holy

زمانی که سخنرانیهای الیهو را می‌خوانیم، چنین استنباط می‌کنیم که او در حال رشد کردن نیست؛ بلکه باد غرورش در حال ازدیاد است. همچنین به این نتیجه می‌رسیم که فکر شنوندگانش سرگردان است، زیرا او مرتباً تشویق می‌کند که با دقت گوش دهند (ایوب ۳۳: ۱، ۳۱، ۳۳؛ ۳۴: ۲ و ۱۰). الیهو دو سوم آخر سخنرانش را صرف تعریف و تمجید و دفاع از عدالت خدا (ایوب ۳۴-۳۵) و از بزرگی خدا (ایوب ۳۶-۳۷) می‌نماید.

۱- خدا عادل است (ایوب ۳۴-۳۵)

الیهو قول داده بود که چالوسی نکند (۳۲: ۲۱)، ولی در ۳۴: ۲ خیلی به آن نزدیک شد به ویژه موقعی که شنوندگان را "مردان حکیم و دانا" خطاب کرد. در واقع او به خود تملق می‌گفت، زیرا اگر این مردان دانا و حکیم حاضر شدند به سخنان او گوش دهند بایستی او را داناتر و حکیمتر از خود پنداشته باشند! با نقل قول از گفته ایوب (آیه ۳ و ۱۲: ۱۱) الیهو آنان را تشویق کرد که به هنگام سنجش سخنانش بصیرت را به کار ببرند تا "انصاف را برای خود اختیار کنیم و در میان خود نیکویی را بفهمیم" (۳۴: ۴). الیهو سخنرانی خود را به لذتی تشبیه کرد که از صرف یک غذای لذیذ و مقوی حاصل می‌شود. الیهو دو فقره از شکایتهای ایوب را ذکر نمود تا آنها را مورد بحث قرار دهد. "خدا عادل نیست" (آیات ۵-۶) و اینکه "خدا را خدمت کردن، بی‌فایده است" (آیات ۷-۹). الیهو جواب شکایت اول را در آیات ۱۰-۳۷ و دومی را در باب ۳۵ می‌دهد.

"خدا انصاف ندارد" (ایوب ۳۴: ۵-۶ و ۱۰-۳۷). بی‌انصافی خدا یکی از موضوعهای اصلی سخنان ایوب بود. او گمان می‌کرد که مثل یک گناهکار با او رفتار می‌شود و با وجود این خدا در دادگاه حاضر

نمی‌شود تا به ایوب بگوید چه خطایی مرتکب شده است (۹: ۲ و ۱۷-۲۰، ۱۹: ۶-۷، ۲۷: ۲). الیهو بیاد آورد که ایوب می‌گفت بی‌تقصیر است و از عدالت محروم شده است (۳۴: ۵، ۱۰: ۷، ۶: ۲۹) و خداوند او را هدف تیرهای خود ساخته است (۳۴: ۶، ۴: ۴).

الیهو سه نوع استدلال به کار برد تا ثابت کند که نزد خدا بی‌انصافی نیست. اول اینکه اگر خدا عادل نیست پس او خدا نیست (۳۴: ۱۰-۱۵). "حاشا از خدا که بدی کند و از قادر مطلق که ظلم نماید" (آیه ۱۰)، "قادر مطلق انصاف را منحرف نمی‌سازد" (آیه ۱۲). ابراهیم پرسیده بود: "آیا داور جهان انصاف نخواهد کرد؟" (پیدایش ۱۸: ۲۵) و واضح است که جواب این سؤال کاملاً مثبت می‌باشد!

اگر خدا حقیقتاً خداست، او کامل می‌باشد؛ اگر کامل باشد نمی‌تواند بی‌انصافی کند. تجسم یک خدای بی‌انصاف به منزله یک مثلث گرد غیر قابل تصور است. الیهو معتقد بود که آنچه به نظر ما بی‌انصافی می‌آید در حقیقت انصاف است: خدا گناهکاران را مطابق اعمالشان جزا می‌دهد (ایوب ۳۴: ۱۱). در حقیقت، خدا چنان با انصاف عمل می‌کند که ترتیبی داده گناهکاران توسط خودشان تنبیه شوند (مزمور ۷: ۱۵). راه فراری از عدالت خدا وجود ندارد.

الیهو تأکید می‌کند که خدا حاکم و سلطان است و این خدای توانا را هیچ دادگاه و قانون و مرجعی نمی‌تواند به پای میز محاکمه بکشاند. پادشاه نمی‌تواند اشتباه کند. خدا را کسی بر تخت ننشاند است، بنابراین نمی‌توان او را از آنجا برداشت (ایوب ۳۴: ۱۳). گفتن اینکه خدا بی‌انصاف است به منزله اینست که بگویی او خدا نیست و حق ندارد بر تخت بنشیند. از سوی دیگر، نفس کشیدن ما نیز در دست خداوند است و او می‌تواند جان ما را در یک آن بگیرد (آیات ۱۴-۱۵، اعمال ۱۷:

۲۵ و ۲۸). "از رأفت‌های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است" (مراثی ارمیا ۳: ۲۲).

کتاب ایوب از حاکمیت خدا تجلیل می‌نماید. از باب اول واضح می‌شود که خدا بر امور مسلط است؛ زیرا حتی به شیطان نیز گفته بود که اجازه انجام چه کاری را دارد و اجازه انجام چه کارهایی را ندارد. در طی جریان مباحثه چنین به نظر می‌رسید که خدا غایب است اما او از وضع و حال ایوب و گفتار دوستانش با خبر بود. در کتاب ایوب سی و یک بار خدا "قادر مطلق" خوانده شده است. الیهو درست می‌گفت که خدا حاکم و سلطان است و نمی‌تواند اشتباه کند.

استدلال دوم او این است که اگر خدا بی‌انصاف بود در روی زمین هیچ دولت عادل‌ی وجود نمی‌داشت (ایوب ۳۴: ۱۶-۲۰). ایوب در مقام یک رهبر محترم، در امور حکومت محلی شرکت کرده بود و برای اجرای عدل و انصاف در حق مظلومان کمک کرده بود (۲۹: ۷-۱۷). حکومت‌های انسانی از سوی خداوند تأسیس شده (پیدایش ۹: ۱، رومیان ۱۳: ۱-۷) و بنابراین اگر انسان فانی بتواند بر زمین عدالت را اجرا نماید چرا خدای قدوس و حاکم نتواند از آسمان عدالت را اجرا نماید؟ او می‌تواند پادشاهان را خلع کند و از میان بردارد در حالیکه هیچگونه طرفداری نمی‌نماید (دانیال ۴: ۲۵ و ۳۲ و ۳۵). هرگاه خدایی که بر جهان حکمرانی می‌کند بی‌انصاف باشد، هیچگونه نظم و هماهنگی باقی نمی‌ماند و همه چیز از هم خواهد پاشید.

به هر حال الیهو مرتکب اشتباه بزرگی شد، زیرا او فقط یکی از صفات الهی را مورد تأکید قرار داد که همانا عدالت خدا باشد ولی خدا پر از فیض و محبت نیز هست (بلدد نیز در سخنرانش مرتکب همین اشتباه شده بود). خداوند از روی حکمت نقشه‌اش را برای نجات بشر مهیا ساخت که عدالت و محبتش را برآورده می‌سازد (رومیان ۳: ۲۱-).

(۳۱). به خاطر صلیب است که خدا می‌تواند گناهکاران را نجات بخشد و در عین حال راستی و قانون مقدس خود را نیز استوار نگه دارد. سومین استدلال الیهو این است که اگر خدا عادل نمی‌بود، نمی‌توانست آنچه در این دنیا می‌گذرد را ببیند (ایوب ۳۴: ۲۱-۳۰). اما خدا دانای مطلق است و همه چیز را می‌بیند! یک قاضی انسانی با محدودیت‌هایش دادخواست شخص را می‌شنود و بهترین تصمیمی که قادر است می‌گیرد و گاهی هم اشتباه می‌کند. اما خدا هر قدمی را که برمی‌داریم می‌بیند و جایی وجود ندارد که از حضورش بتوانیم خود را پنهان کنیم (مزمور ۱۳۹: ۷-۱۲). ایوب می‌خواست که خداوند او را در دادگاه ملاقات کند تا دادخواست خود را تقدیم نماید. ولی ایوب دیگر چه چیز می‌توانست به خدا بگوید که او نمی‌دانست؟ "زیرا اندک زمانی بر احدی تأمل نمی‌کند تا او را پیش خدا به محاکمه بیاورد" (ایوب ۳۴: ۲۳). بر عکس داوران انسانی، خدا احتیاج به تحقیقات و گردآوری مدارک ندارد؛ او همه چیز را می‌داند و با بهترین حکمت می‌تواند قضاوت نماید.

یکی از شکایات ایوب از خدا این بود که او ساکت بوده و صورت خود را از ایوب پنهان داشته است (۹: ۱۱؛ ۲۳: ۱-۹). ولی الیهو برای آن جوابی داشت: "چون او خاموش بماند کیست که می‌تواند او را محکوم نماید؟ و چون روی خود را بپوشاند کیست که او را تواند دید؟" (۳۴: ۲۹). در باب ۲۴ ایوب خدا را متهم کرده بود که گناهان انسان را نادیده می‌گیرد؛ ولی او چه حقی داشت که قاضی را مورد داوری قرار دهد؟ خدا

چهار قرن برای داوری اقوام فاسدی که در کنعان به سر می‌بردند (پیدایش ۱۵: ۱۳-۱۶) و یکصد و بیست سال پیش از فرستادن طوفان

صبر کرد (پیدایش ۶: ۳). گناهکاران باید ممنون باشند که خدا به آنان فرصت توبه می‌دهد (دوم پطرس ۳: ۹).

خدا بر قومها و افراد حاکم است (ایوب ۳۴: ۲۹)، ولی او مسئول گناهانشان نیست، زیرا به آنان آزادی انتخاب داده است. آنان همچنین آزادی دارند که به گناهانشان پشت کرده و به خدا اعتماد و توکل نمایند. به این علت الیهو این بخش از سخنان خود را پایان داده و از ایوب تقاضا می‌کند که به گناهان خود اعتراف کند و توبه نماید (آیات ۳۱-۳۳). "از خدا بخواه آنچه نمی‌دانی به تو تعلیم بدهد" و نصیحت می‌کند "قول بده که دیگر به این ترتیب گناه نکنی" (آیه ۳۲). خدا به میل خودش به ما پاداش می‌دهد نه به میل ما. یکی از شرایطی که از ما می‌خواهد این است که توبه کرده و از گناه دست برداریم.

الیهو مکثی کرد و به ایوب فرصت داد تا سخن بگوید (آیه ۳۳) ولی ایوب سخنی بر زبان نیاورد. احتمالاً این امر الیهو را بیش از پیش خشمگین کرده و از این جهت این قسمت از خطابه خود را با وارد کردن تهمت سنگینی بر ایوب خاتمه داد. او گفت که ایوب فاقد دانش و بصیرت بوده و طغیان نموده و با تکبر علیه خدا حرف می‌زند. امروزه کف زدن نشانه تصدیق است اما در آن زمان نشانگر استهزا و تحقیر بود. الیهو سخنان خود را با این اظهار نظر به اتمام رساند که ایوب هنوز به آزموده شدن بیشتری نیاز دارد (ایوب ۳۴: ۳۶). شاید به این وسیله به خود آید. بار رد کردن شکایت اول ایوب اکنون الیهو به شکایت دوم می‌پردازد.

"اطاعت کردن از خدا هیچ فایده‌ای ندارد" (ایوب ۳۴: ۷-۹، ۳۵:

۱-۱۶). بار دیگر الیهو سعی می‌کند با استفاده از سخنان ایوب بر وی ضربه وارد آورد: "من بی‌گناهم" (۱۰: ۷، ۱۲ ک ۴، ۲۷: ۶) و "با اطاعت از خدا چه سودی برده‌ام؟" (۹: ۲۹-۳۱، ۲۱: ۱۵). جمله اول

را گفته بود ولی دومی نقل قول درستی از سخنان وی نبود. ایوب بر خلاف گفته‌های شیطان هرگز با خدا به چانه زدن نپرداخت (۱: ۹، ۲۱؛ ۲: ۹-۱۰). الیفاز این موضوع را مورد بررسی قرار داده بود (ایوب ۲۲) و به این نتیجه رسیده بود که نه تقوا و نه شرارت انسان بر سیرت خدا هیچگونه اثری نمی‌گذارد. ولی الیهو معتقد بود که مهم است که بار دیگر درباره این موضوع به بحث بپردازد.

الیهو از شنوندگانش خواست که به آسمان بنگرند و ببینند که ابرها از زمین چقدر دور هستند، آنگاه مجسم کنند که چقدر بیشتر تخت پادشاهی خدا از زمین دورتر است (۳۵: ۵-۷). آیا گناهان یا کارهای نیک شخص در این دنیا می‌تواند چنان قدرتی از خود نشان دهد که تمام این مسافت را طی کرده و خدای قادر مطلق را در آسمان عوض کنند؟ سپس الیهو از آنان خواست که جامعه بشری را ملاحظه کنند (آیات ۸-۱۶). گناهان و یا کارهای نیک ما ممکن است بر اطرافیان ما اثری داشته باشد (آیه ۸) ولی بر خداوند اثری نمی‌گذارد. یقیناً خدا از گناه انسان غمگین می‌شود (پیدایش ۶: ۶) و از اطاعت ایمانداران خرسند می‌گردد (مزمور ۳۷: ۲۳). ولی با اعمال نیک نمی‌توان به خدا رشوه داد و کارهای زشت ما نیز او را تهدید نمی‌کند. مردم خواه اطاعت کنند یا بی‌اطاعتی نمایند، سیرت خدا یکسان می‌ماند. خدا نمی‌تواند بهتر شود زیرا او کامل است و نمی‌تواند بد هم شود زیرا او قدوس است.

خدا از پرندگان و بهایم مواظبت می‌کند و آنها نیز بر او توکل دارند (ایوب ۳۵: ۱۱ و متی ۶: ۲۵-۳۴)، ولی مردمی که به صورت خدا آفریده شدند دست نیاز به سوی خدا دراز نمی‌کنند مگر زمانی که تحت فشار وحشتناکی قرار گیرند (ایوب ۳۵: ۹). آنها خدا را فراموش می‌کنند تا مصیبت‌ها حمله‌ور شوند. ولی خدا می‌داند که دعا‌های آنها از صمیم قلب نیست و او به آنها جواب نمی‌دهد (آیات ۱۲-۱۳). از اینجا

روشن می‌شود که چرا دعا‌های ایوب پاسخ داده نشده است، دلیلش این است که قلبش با خدا نبوده است (آیه ۱۴).

اما حتی اگر خدا بار انسان را سبک نکند، او می‌تواند به شخص دردمندی که بر وی توکل دارد، "سرودهای شبانه" عطا کند (۳۵: ۱۰، مزمز ۴۲: ۸ و ۷۷: ۶). "چارلز اسپر جان" چنین گفته است: "هر کسی می‌تواند در روشنایی روز سرود بخواند. سرود خواندن در هنگامی که از روشنایی روز استفاده می‌کنیم کاری بسیار آسان است ولی سراینده ماهر کسی است که وقتی هیچ اشعه‌ای از نور نباشد بدون دیدن تنها نیز بتواند به سرآیدن ادامه دهد." پدر آسمانی به عیسی نیز قبل از رفتن به صلیب نیز "سرود شبانه" داد (متی ۲۶: ۳۰). به پولس و سیلاس هم در زندان فیلیپی در نصف شب سرود عطا فرمود (اعمال ۱۶: ۲۵). اگر چنانچه خدا صلاح نداند که بارهای ما را بردارد، او همیشه به ما قدرت تحمل آن را می‌دهد و همزمان نیز آهنگی به ما می‌بخشد!

الیهو شکایت ایوب را در مورد اینکه خدا را نمی‌تواند ببیند رد کرد. مهم این است که خدا ایوب را می‌بیند و از وضعیتش آگاهی کامل دارد (۳۵: ۱۴). اوضاع و احوال ایوب با سخنان پوچ و پرحرفی بهبودی نخواهد یافت (آیه ۱۶)، بنابراین تنها چیزی که ایوب باید انجام دهد این است که صبر و اعتماد پیشه کند (آیه ۱۴).

خدا فیاض (ایوب ۳۳) و عادل (ایوب ۳۴-۳۵) است؛ ولی علاوه بر این خدا بزرگ و توانا نیز می‌باشد (۳۶-۳۷)، الیهو معتقد بود که ایوب احتیاج دارد بدانند که خدا چقدر عظیم است.

۲- خدا عظیم است (ایوب ۳۶-۳۷)

"اینک خدا قدیر است" (ایوب ۳۶: ۵). "اینک خدا در قوت خود متعال می‌باشد" (آیه ۲۲). "اینک خدا عظیم است" (آیه ۲۶). در این دو فصل الیهو بزرگی خدا را در رحمت و بخشندگی زیر ذرهبین قرار می‌دهد (آیات ۱-۲۵) و کاملیت قدرت او را در طبیعت تمجید می‌کند (۳۶: ۲۶ تا ۳۷: ۱۳). او برای آخرین بار از ایوب خواهش می‌کند که از خدا بترسد و توبه کند، آنگاه به سخنان خود پایان می‌دهد (آیات ۱۴-۲۴).

منظور خداوند رحیم و بخشنده برای انسان (ایوب ۳۶: ۱-۲۵). با آغاز سومین و آخرین بخش از سخنانش، الیهو اهمیت و اعتبار خود را به درجات بالاتر می‌برد (آیه ۱-۴). از قرار معلوم شنوندگانش بیقرار شده بودند و در غیر اینصورت چه دلیلی داشت بگوید که "اندکی بیشتر حوصله به خرج دهید" (آیه ۲). از کاربرد این جمله الیهو که می‌گوید "علم خود را از دور خواهم آورد" (۳۶: ۳) چنین استنباط می‌شود که او به دانش وسیع خود فخر می‌کند با اینکه به دانشی می‌بالد که مستقیماً از سوی خداوند دریافت می‌نماید. ادعای الیهو مبنی بر اینکه "در علم کامل است" (آیه ۴)، هرگز نشانه فروتنی او نیست!

۱- تشریح آیات (آیات ۵-۱۵). عظمت و توانایی خداوند به این معنا نیست که او انسان را نادیده می‌گیرد و به فکر بشر نیست. آیه ۵ می‌گوید: "فهم و دانایی خدا کامل است. او قادر به انجام هرکاری است، با وجود این کسی را خوار نمی‌شمارد" (تفسیری). منظور چیست؟ بدکردار را تنبیه می‌کند و محنت زدگان و "مسکینان" را کمک می‌نماید (آیات ۵ و ۶). الیهو رفتار خداوند را با بدکرداران متکبر از یک سو و درستکاران مظلوم از سوی دیگر با یکدیگر مقایسه می‌کند. "او بدکاران را بی‌سزا نمی‌گذارد و به داد مظلومان می‌رسد" (آیه ۶).

ایوب فکر می‌کرد که خدا او را نادیده می‌گیرد، ولی خدا چشمانش را از درستکاران بر نمی‌گرداند (آیه ۶ و اول پطرس ۳: ۱۲) و بالاخره اوضاعشان را تغییر می‌دهد. او آنان را از تل خاکستر بلند کرده و بر تخت سلطنت می‌نشاند (لوقا ۱: ۵۲-۵۳) و آنان را از زنجیرهایشان آزاد می‌سازد (ایوب ۳۶: ۷-۸). او ما را انصباط می‌کند | اصلاح شویم و به این ترتیب راه درست زندگی را به ما یاد دهد. اگر درس خود را بیاموزیم و اطاعت کنیم، او بار دیگر ما را برکت خواهد داد ولی اگر سرپیچی کنیم او ما را نابود خواهد ساخت (آیات ۹-۱۲).

پاسخ قلبی انسان کلید معما است. ریاکاران "کسانی که قلباً خداشناس هستند" هر قدر دل خود را نسبت به خدا سخت سازند برای خویشتن غضب ذخیره می‌سازند. مهم نیست که خداوند چقدر آنان را انضباط نماید، آنان از تقاضای کمک خودداری می‌کنند. اما کسانی که قلباً متواضع هستند پیام خدا را درک می‌نمایند (او در مصیبتشان با آنها سخن می‌گوید، آیه ۱۵) و آنان از گناهانشان برمی‌گردند. کلمه فاسقان در آیه ۱۴ به مردان فاسدی که در معابد مختلف بت پرستان به همجنس بازی می‌پرداختند اشاره دارد (تثنیه ۲۳: ۱۷). الیهو به این وسیله از اعماق اعمال شنیع و گناه تصویری را جلوی چشم شنوندگان ترسیم نمود. بدکاران نه فقط در سن جوانی می‌میرند (ایوب ۳۶: ۱۴؛ ۲۰: ۵، ۱۱)، بلکه با آبروریزی و خجالت جان می‌سپارند.

۲- کاربرد آیات (۱۶-۲۵). ایوب باید تصمیمش را بگیرد. "پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می‌آورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی‌بود" (آیه ۱۶؛ مزمور ۱۸: ۱۹). سفره ایوب پر از درد و رنج بود، در صورتی که می‌توانست از بهترین غذاها رنگین باشد. اکنون عکس‌العمل ایوب چه خواهد بود؟

الیهو چند خطر سر راه ایوب پیش‌بینی کرد و سعی نمود به او هشدار دهد. اولین خطر این بود که ایوب دنبال راه "میان‌بری" بگردد تا از مشکلاتش خلاص شود و در نتیجه پیامی را که خداوند برایش در نظر داشت از دست بدهد. ممکن بود ایوب قبول کند که کسی بیاید و نجاتش را بازخرد کند ولی این کار به هیچ مبلغی قابل خرید نبود (ایوب ۳۶: ۱۸-۱۹). روزنامه "وال استریت" این مطلب را به بهترین وجه منعکس کرده است: "پول وسیله‌ای است که می‌توان از آن به عنوان گذرنامه بین‌المللی استفاده کرد به جز برای بهشت و نیز فراهم کننده جهانی همه چیز است غیر از سعادت و خوشبختی."

خطر دوم این بود که ممکن بود ایوب به فکر خودکشی بیفتد (آیه ۲۰). "شب" و "تاریکی" تصویری از مرگ می‌باشد و ایوب بارها اظهار می‌کرد که آرزوی مرگ دارد (۳: ۱-۹، ۲۰-۲۳، ۷: ۲۱، ۱۰: ۱۸-۲۲). بسیاری از کسانی که درد می‌کشیدند دست به خودکشی زده‌اند تا از ناامیدی رستگار شوند، ولی درانتخاب این طریق خطر چندانی ایوب را تهدید نمی‌کرد. ایوب مرد ایمان بود و حاضر نبود بدون دعوت به حضور خداوند برود.

الیهو یک خطر سوم را نیز می‌دید، آن این بود که ایوب کاملاً امید خود را از دست بدهد و به زندگی گناه‌آلود روی آورد (۳۶: ۲۱). در دوران خدمت شبانیم، من با افرادی مشاوره کرده‌ام که به قدری نسبت به خدا خشمگین بودند که ایمان خود را رها کرده و به زندگی دنیوی روی آورده بودند. آنها می‌گفتند "اگر زندگی اینقدر دشوار خواهد بود، پس بهتر است تا می‌توانیم در دنیا خوش بگذرانیم." آنان فراموش می‌کنند که بدون خدا نمی‌توان خوشی حقیقی را یافت و در نهایت، حاصل گناه، درد و رنج و غم است.

بالخره الیهو به ایوب اصرار کرد که دید تازه‌ای از عظمت خدا پیدا کند و شروع کند به ستایش کردن خداوند (آیات ۲۲-۲۵). خدا می‌خواهد بوسیله درد و رنج به ما درس دهد (آیه ۲۲) و یکی از دلایلی که نشان می‌دهد که داریم یاد می‌گیریم این است که حتی برای مشکلاتمان هم او را شکر و سپاس گوئیم (آیه ۲۴). به همان شکلی که دعا اوضاع را عوض می‌کند ستایش خداوند نیز اوضاع را دگرگون می‌سازد.

قدرت عظیم خدا در طبیعت (ایوب ۳۶: ۲۶ تا ۳۷: ۲۴). "اینک خدا متعال است و او را نمی‌شناسیم، و شماره سالهای او را تفحص نتوان کرد" (۳۶: ۲۶). این عنوان آخرین قسمت از الیهو بود و با مثالهایی از کارهای خدا در طبیعت آن را توضیح داد؛ به ویژه تسلط خدا بر جهان در طول فصلهای سال.

۱ - پائیز (۳۶: ۲۷ - ۳۷: ۵). در مشرق زمین بعد از گرما و خشکی تابستان مردم و زمین هر دو از بارانهای پائیزی استقبال می‌کنند. کشف بصیرت الیهو در مورد گردش آب در طبیعت نکته جالبی است (تبخیر، تقطیر، بارش) و احتیاجی به برق که به کارکرد مراتب بالا کمک می‌کند ندارد.

با فکری نظیر یک دانشمند و قلبی شاعرانه، الیهو به شرح طوفان می‌پردازد. او از تشکیل ابرها شروع می‌کند (۳۶: ۳۳ - ۳۷: ۵). بنا بر عقیده الیهو، برق آسمان اسلحه خداست (۳۶: ۳۲) و غرش رعد صدای خدا می‌باشد (۳۷: ۲، ۴-۵). در مشرق زمین از کیلومترها فاصله می‌توان شروع طوفان را مشاهده کرد و با شگفتی نزدیک شدن آن را تماشا کرد.

عکس‌العمل الیهو در مورد جریان طوفان چه بود؟ از یک طرف طوفان او را به یاد حاکمیت خدا و نیکویی او می‌انداخت. "زیرا که به

واسطه آنها قومها را داوری می‌کند و رزق را به فراوانی می‌بخشد" (۳۶: ۳۱). همچنین احساس شگفتی را از قدرت خدا در وجودش برمی‌انگیخت (۳۷: ۱). داود در مزمور ۲۹ نظیر این تجربه را نگاشته است.

۲ - زمستان (آیات ۶-۱۰). زمانی می‌رسد که باران پائیزی تبدیل به تگرگ و برف زمستانی می‌شود. کارکنان (کشاورزی) دست از کار می‌کشند و جانوران وحشی برای محافظت از خود به لانه‌هایشان پناه می‌برند. خدا بر آنها می‌دمد و منجمد می‌شوند. چیزی را که هواشناسان "پدیده هواشناسی" می‌نامند، الیهو آن را معجزه خدای قادر مطلق می‌خواند. آقای "ایزاک واتس"^۳ با الیهو هم‌عقیده بود، از این جهت این سرود را نوشت:

در وصف نیکویی خدا می‌سرایم
که زمین را پر از خوراک ساخته است
با کلامش مخلوقات را آفرید
و آنان را نیکو خواند.
هیچ گل و گیاهی در زیر آسمان نیست
که جلال تو را آشکار نکند
ابرها برمی‌خیزند و تندبادها می‌وزند
به فرمان تو از تخت پادشاهیت.

۳ - بهار (آیات ۱۱-۱۳). بالاخره بادهای گرمتر آغاز به وزیدن می‌کنند و برف و یخ آب می‌شوند، ابرهای باران‌زا بار دیگر پدیدار می‌شوند. الیهو می‌دانست که باد نقش بسیار مهمی را در وضعیت جوی دنیا به عهده دارد. هیچکس قادر نیست پیش‌بینی کند که باد دقیقاً چه کار خواهد کرد (یوحنا ۳: ۸)، ولی خدا کاملاً بر اوضاع مسلط است

³ Issac Watts(1674-1748) بانی سرودهای پرستشی نوین کلیسایی

(مزمور ۱۴۸: ۸). گردش آب به طرز مؤثری کار می‌کند: ابرها پر از آبد، برق ساطع می‌شود و باران می‌بارد. گاهی خدا طوفانها را به منظور تأدیب روانه می‌سازد (ایوب ۳۷: ۱۳، پیدایش ۶-۸، خروج ۹: ۱۳-۲۶، اول سموئیل ۱۲: ۱۶-۱۹)؛ اما در بیشتر موارد باران هدیه محبت و رحمت الهی است (ایوب ۳۷: ۱۳).

۴- تابستان (آیات ۱۴-۱۸). اکنون ابرها به آرامی در آسمان معلقند (آیه ۱۶) و همه چیز آرام است. آفتاب تابستانی هوا را گرم می‌کند و باد جنوبی از کویر می‌زند و لباس بر تن مردم خیس از عرق می‌شود (آیه ۱۷). آسمان مثل آئینه مفرغی شده است و به جز استراحت کسی حوصله کار دیگری را ندارد.

اما الیهو تنها به نمایش قریحه شاعری خود و ایراد سخنرانی عملی در مورد چهار فصل نپرداخت. او می‌خواست ایوب عظمت خدا و عجایب خلقت را در نظر بگیرد تا متوجه شود که معلوماتش درباره خدا و کار او در این دنیا چقدر محدود است. الیهو از ایوب سه سؤال بدیهی کرد، درباره ابرها، برق و باد و آسمان بی‌باران. او پرسید: "آیا این چیزها را می‌توانی توضیح دهی؟ آیا می‌توانی آنها را کنترل کنی؟" سپس الیهو آخرین نیروی خود را به کار برده چنین سؤال کرد: "اگر تو قادر نیستی چیزهای عادی طبیعت را تشریح کنی، پس چگونه دادخواست خود را برای دفاع در پیشگاه الهی مهیا خواهی ساخت؟" او بعداً به ایوب اخطار داد که به مبارزه طلبیدن خدا ممکن است نتیجه‌اش مواجه شدن با داوری الهی و نابودی باشد (آیه ۲۰). آیات ۲۱-۲۲ "هوای صاف و آفتابی" بعد از باران (دوم سموئیل ۲۳: ۴)، آسمان آبی، آفتاب درخشان "درخشندگی طلایی" و "عظمت با ابهت" خدا را شرح می‌دهند. الیهو به ایوب گفت: "تو که نمی‌توانی حتی به خورشید نگاه کنی می‌خواهی با خدا روبرو شوی!"

سخنان آخر الیهو به ما یادآوری می‌کند که گرچه ما نمی‌توانیم کارهای خدا را کاملاً درک کنیم، می‌دانیم که او عظیم و عادل است و بی‌دلیل کسی را مبتلای درد نمی‌کند. عکس‌العمل شخصی ما باید چگونه باشد؟ "بنابراین از او بترس!" ایوب بعد از تفکر در مورد کارهای خدا در جهان به همین نتیجه رسیده بود (ایوب ۲۸: ۲۴-۲۸). شاید در حالیکه الیهو مشغول صحبت بود، عملاً در فاصله دور طوفانی در حال شکل گرفتن بود و وقتی او کلامش را تمام کرد طوفان آمد و خدا در طوفان حضور داشت!

اکنون ایوب آنچه خواسته بود دریافت خواهد کرد: یک ملاقات شخصی با خدا.

آیا او آمادگی این را داشت؟ آیا ما آمادگی داریم؟

میان پرده

اليهو على رغم پر حرفى و عدم تواضع خود بعضى نکات خوب نيز گفته است که به درد ايوب مى خورد. اليهو با مطرح کردن سؤالهاى بديهى خود در باب ۳۷: ۱۴-۱۸، ايوب را برای شنيدن سؤالهاى که خدا در بابهاى ۳۸ تا ۴۱ از وی مى پرسد آماده ساخت. بر خلاف سه دوست ديگر، اليهو ارزيابى درستی از مشکل ايوب کرد: گامهاى که ايوب برداشته احتمالاً درست بوده و آنطوری که دوستانش استدلال کرده بودند او گناهکار نبوده است ولی طرز فکرش غلط بوده است. ايوب آن "قدیسی" که فکر مى کرد نبود. ايوب به آهستگی به سمت بی اعتنائی تکیه بر پارسایى شخصی حرکت مى کرد که اصلاً سالم نبود. این ادعای "دانستن همه چیز" او بود که وقتی خدا بر او ظاهر شد و از او سؤالاتی کرد آن را بر ملا نمود و محو کرد. به این ترتیب، هر چند خدا درباره اليهو چیزی نگفت، این مرد کمک روحانى مفیدی به ايوب کرد. اما متأسفانه ايوب حاضر به پذیرش آن نبود.

امتحان نهایی

ایوب ۳۸-۴۲

"من یک میلیون سؤال داشتم از خدا بپرسم ولی وقتی او را ملاقات کردم همه آنها از فکرم رفتند و بی‌اهمیت شدند!"
کریستوفر موری^۱

گردبادی که الیهو تشریح کرده بود بالاخره آمد و خدا از میان گردباد با ایوب سخن گفت. پاسخ مشکلات ایوب، خدا را تشریح نمی‌کرد، آنچنانکه سه دوست ایوب و الیهو کرده بودند، بلکه آن مکاشفه‌ای از خدا بود. هر چهار نفر عظمت خدا را اعلام کرده و از آن دفاع کرده بودند ولی ایوب را نتوانسته بودند متقاعد سازند. وقتی خدا عظمت و بزرگی خود را جلوه‌گر ساخت، ایوب را فروتن نمود و وادارش کرد تا با سکوت تسلیم خدا شود. اینجا نقطه بازگشت ایوب شد. "پال تورنیه"^۲ روانشناس سویسی در کتاب "تقصیر و فیض" چنین می‌نویسد: "جواب خدا یک نظریه یا پیشنهاد نیست، و نه مانند نتیجه یک مسأله؛ پاسخ خدا خودش می‌باشد. او خود را بر ایوب مکشوف فرمود و ایوب با خدا تماس شخصی پدید آورد."

ما دوست داریم که خدا با ما در روز آفتابی سخن بگوید، ولی گاهی لازم می‌شود که از میان طوفان سخن بگوید. در بالای کوه سینا خداوند با قوم اسرائیل چنین تکلم فرمود (خروج ۱۹: ۱۶-۱۹، عبرانیان ۱۲: ۱۸) و چند قرن بعد از آن با ایلایای نبی نیز به همان‌گونه سخن گفت

Christopher Morley¹

Paul Tournier, Guilt and Grace²

(اول پادشاهان ۱۹: ۸-۱۱). حزقیال نبی جلال خدا را درگرددباد مشاهده کرد و صدایش را شنید که با وی سخن می‌گفت (حزقیال بابهای ۱ و ۲). ایوب با تجربه کردن نمایش با عظمت قدرت الهی برای شنیدن پیام خداوند آمادگی پیدا کرد.

پیام خدا به ایوب درباره کارهایش در خلقت تمرکز داشت و شامل هفتاد و هفت سؤال می‌شود که با تفسیر آسمانی توأم شده است. مقصود از تمام این پرسشها این بود که ایوب متوجه عجز و ناتوانی خود در هم‌سطح بودن با خدا در مورد دفاعیه‌اش بشود.

ایوب گفته بود: "آنگاه مرا بخوان و من جواب خواهم داد و یا اجازه بده من سخن بگویم سپس تو جواب بده" (ایوب ۱۳: ۲۲). اکنون خدا به مبارزه طلبی ایوب پاسخ دهد.

گفتار خداوند در سه سؤال خلاصه می‌شود:

۱- آیا می‌توانی آفرینش مرا شرح دهی؟ (۳۸: ۱-۲۸)

۲- آیا می‌توانی ناظر خلقت من باشی؟ (۳۸: ۳۹ تا ۳۹: ۳۰)

اولین پاسخ ایوب (۴۲: ۱-۶)

۳- آیا می‌توانی خلقت مرا مطیع سازی؟

پاسخ دوم ایوب (۴۲: ۱-۶)

اولین سؤال قدرت و حکمت خدا را در آفرینش عالم مطرح می‌سازد. سؤال دوم در مورد توجه الهی آواز مخلوقات، و سؤال سوم درباره دو مخلوق خدا (احتمالاً اسب آبی و تمساح) تمرکز دارد و نشان می‌دهد که انسان قادر به مطیع ساختن این جانوران نیست. وقتی ایوب از اتکا بر پارسایی خویش دست کشید، خداوند او را شفا داد (آیات ۷-۱۷).

اکنون خدا، "خداوند یعنی یهوه" خوانده می‌شود و این نام در بابهای اول و دوم به بعد در سراسر کتاب ایوب به چشم نمی‌خورد (به جز در

باب ۱۲: ۹). شخصیت‌های کتاب ایوب در طی بحث‌های خود، خدا را "خدا" و "قادر مطلق" خواندند، ولی کلمه یهوه را به کار نبردند. این نامی است که خداوند قرن‌ها بعد بر قوم اسرائیل مکشوف نمود (خروج ۳: ۱۳). معنای "یهوه" قائم به ذات بودن خدا است. او می‌فرماید: "من هستم آنکه هستم" و نیز نشانگر رابطه خدا با قوم اسرائیل بر اساس عهد وی با آنان است.

۱- آیا می‌توانی آفرینش مرا شرح دهی؟ (ایوب ۳۸: ۱-۳۸)

ایوب یقین داشت که سخنرانی‌هایش سرشار از حکمت و دانش بوده است، اما اولین سؤال خدا به این توهم خاتمه داد: "این کیست که با حرفهای پوچ و بی‌معنی حکمت مرا رد می‌کند؟" (ایوب ۳۸: ۲). ترجمه دیگرش این است: "چرا جهالت خود را برای انکار مشیت الهی من به کار می‌بری؟" خدا صداقت و خلوص ایوب را مورد سؤال قرار نداد؛ او تنها توانایی ایوب را در تشریح طرق خداوند در این جهان مورد پرستش قرار داد. ایوب درباره خدا سخن گفته بود (۴۲: ۷)، ولی سخنانش فاقد تواضع بود. ایوب فکر می‌کرد که در مورد خدا دانشی دارد ولی متوجه نبود که تا چه حد از خدا بی‌اطلاع است. شناخت جهالت خودمان اولین قدم به سوی حکمت واقعی است.

خدا از آفرینش کره زمین شروع کرد (۳۸: ۴-۷) و خودش را با معماری که محل ساختمان را مهندسی می‌کند، مقایسه کرد که اضلاع را علامت‌گذاری کرده، شالوده را می‌ریزد، سنگ زاویه را می‌نهد و ساختمان را بنا می‌کند. آفرینش به قدری شگفت‌انگیز بود که ستارگان به صورت گروهی سرود خواندند و فرشتگان (۱: ۶، ۲: ۱) فریاد شادی برآوردند. ولی ایوب در آنجا حضور نداشت. پس چطور می‌توانست ادعا کند که اینقدر از کارهای خدا آگاهی دارد؟

از ابتدا خداوند طوری جهان مخلوق خود را طرح ریزی نمود که باغی زیبا و شادی‌آفرین باشد؛ ولی گناه، عالم خلقت را تبدیل به میدان نبرد زشتی و فلاکت نمود. انسان از روی خودخواهی مشغول از بین بردن منابع طبیعی و آلوده کردن زمین، هوا، آب و فضای بالای جو زمین بوده و خلقت خدا را تباه می‌سازد، به طوری که دانشمندان سؤال می‌کنند که تا کی این کره خاکی قادر خواهد بود موجودات زنده‌ای را که ما می‌شناسیم در خود نگاه دارد. "ماهاتما گاندی" به درستی گفته است: "دنیا برای رفع احتیاجات انسان منابع کافی دارد ولی نه برای حرص و آز او."

سپس خدا به دریاها مراجعه کرد (۳۸: ۸-۱۱). در اینجا موضوع بحث تولد می‌باشد: دریاها در نهان به هم بافته شده (آیه ۸ و مزمور ۱۳۹: ۱۳) و بعد مثل بچه‌ای که از رحم مادرش خارج می‌شود، پا به عرصه ظهور نهاد. دریاها با ابر و ظلمت پوشیده شده و محدوده آنها را خدا تعیین کرده است. خداوند از ایوب سؤال کرد: "این همه را چه کسی انجام داد؟" البته ایوب جوابش را می‌دانست.

قسمت بعدی آفرینش که خدا به آن اشاره کرد خورشید بود (ایوب ۳۸: ۱۲-۱۵). خدا در اینجا خود را به فرمانده لشکر تشبیه کرد که بر نیروهای آسمانی فرمان می‌راند. آیا ایوب هرگز توانسته بود به خورشید دستور دهد که طلوع یا غروب کند؟ همانطور که نور به سراسر جهان می‌تابد، تمام زیبایی‌های مناظر را جلوه‌گر می‌سازد، مانند اثر مهری بر روی گل یا مانند باز کردن لباسی زیبا که از صندوق‌خانه تاریک بیرون آورده شده باشد. ولی علاوه بر این، نور همچنین به کارهای شیطانی که در تاریکی انجام می‌شود، پایان می‌دهد (یوحنا ۳: ۱۹-۲۱) و جنایتکار را از حمله کردن به مظلوم باز می‌دارد.

یازده سؤال بعدی (ایوب ۳۸: ۱۶-۴۲) مربوط به ابعاد وسیع آفرینش می‌باشد. یک کودک معمولی امروزه درباره بلندی و اعماق گیتی بیشتر از آنچه ایوب و دوستانش تصور می‌کردند اطلاع دارد. آیا هرگز ایوب در عمق دریا قدم زده و دره‌های سایه موت را دیده بود؟ آیا می‌دانست که چقدر برای رسیدن به کف اقیانوس باید پایین برود؟ (عمیق‌ترین نقطه‌ای که تا حالا اندازه‌گیری شده، در اقیانوس آرام به عمق ۳۵۸۱۰ فوت یا ۶/۷۸ مایل یعنی بیش از ۱۰ کیلومتر است). در مورد عظمت فضا، سفینه فضایی "وویجر ۲" مدت دوازده سال مسافتی برابر با ۴/۴ میلیارد مایل را طی کرده و در تاریخ ۱۹۸۹ از فاصله ۳۰۰۰ مایلی نپتون گذشت.

در آیات ۱۹-۲۱ خداوند از ایوب پرسید که آیا می‌تواند فاصله مشرق را از مغرب محاسبه کند، و آیا اندازه‌گیری خط افق از عهده وی ساخته است؟ سپس بار دیگر خدا پرسید که آیا ایوب می‌داند چگونه برف و تگرگ در ارتفاعات ذخیره می‌شوند تا در زمان لازم به کار آید؟ (آیات ۲۲-۲۳؛ خروج ۹: ۱۸-۲۶؛ یوشع ۱۰: ۱۱). یا جاهایی که خدا برق و باده‌ها را نگاه می‌دارد شناخته است؟ (ایوب ۳۸: ۲۴). شکی نیست که کلام خدا پر از طنز می‌باشد و این همان چیزی بود که برای شکستن غرور ایوب ضروری بوده و موجب به زانو درآوردن و توبه وی گردید.

ایوب در مورد باران چقدر می‌دانست؟ (آیات ۲۵-۲۸). آیا او می‌دانست چگونه مسیر باران را تعیین کند تا مقصود خدا را به انجام رساند؟ آیا می‌توانست به صاعقه دستور بدهد که کجا و کی ظاهر شود؟ آیا او می‌توانست باران و شبنم را تولید کند تا زمین را سیراب نماید؟ آیا می‌توانست شرح دهد که چرا خدا در جاهایی که انسان زندگی نمی‌کند باران می‌باراند؟ آنگاه خداوند از صحبت در مورد باران بهار

و پائیز به تگرگ و یخبندان زمستان رجوع کرد (آیات ۲۹-۳۰). اگر ایوب نمی‌دانست باران به چه نحو شروع به باریدن می‌کند و آیا باران را پدری هست، آیا او قادر بود بگوید یخبندان چطور و از کجا تولید می‌شود؟

اکنون احتمالاً ایوب آرزوی رخصت می‌کرد، ولی خداوند به سخنان خود ادامه داد. او کانون توجه ایوب را به آسمانها، پروین و دب اکبر معطوف کرد. آیا قانونی را که بر گردش این اجرام سماوی حکم فرماست درک می‌کند؟ آیا او قادر است این ستارگان را به گونه‌ای اداره کند تا در فصول معین ظاهر شوند؟ گرچه انسان قادر است آسمانها را مورد مطالعه قرار دهد ولی از اداره کردن آنها عاجز است.

در آیه ۳۳ خداوند می‌پرسد: "آیا آن را بر زمین مسلط می‌گردانی؟" در ترجمه نفسیری به این صورت است: "آیا از قوانین آسمانی اطلاع داری و می‌دانی اینها چه تأثیری بر زمین دارند؟" آیا آنطور که مکتب ستاره‌شناسی ادعا می‌کند، این عبارت اشاره بر این دارد که ستاره‌ها و کرات دیگر بر رویدادهای زمین تأثیر مستقیم دارند؟ به هیچ وجه. این مطلب را می‌توان به صورت دیگر چنین بیان کرد:

"ایوب، اگر این همه درباره کرات آسمانی اطلاع داری که بنا به عقیده مردم بر زمین تأثیر دارند پس چرا آن اقتدار را به کار نمی‌بری تا اوضاع خود را دگرگون سازی؟"

خداوند اینجا از "کنایه روحانی" استفاده کرده است.

در آیات ۳۴-۳۸، خداوند توجه ایوب را به ابرها جلب می‌کند. چون ایوب از قوانین آسمانها مطلع بود آیا او می‌توانست به ابرها دستور بدهد که ببارند؟ آیا صاعقه همچون نوکری دست به سینه حاضر به اطاعت از فرمان او بود؟ آیا ایوب می‌توانست ابرها را صورت‌برداری کند و آنها را به شکل کوزه و ازگون کند تا باران ببارد؟

آفرینش اینها به یک سو، ولی اداره کردن آنها تا به انسان نفع برسانند کاملاً امر دیگری است. سپس خداوند با تعدادی سؤال درباره کاربرد مشیت و آینده‌نگری الهی خود در جهان ادامه سخن داد. آنگاه او از موجودات بی‌جان به موجودات جاندار پرداخت.

۲- آیا قادری بر خلقت من نظارت کنی؟ (ایوب ۳۸: ۳۹ تا

۳۹: ۳۰)

خداوند شش حیوان را در مخیله ایوب مجسم نمود (شیر ماده، بز، آهو، گورخر، گاو وحشی و اسب) و همچنین پنج نوع پرنده (کلاغ سیاه، شترمرغ، لک لک، شاهین و عقاب). در حالی که ایوب در مورد این مخلوقات تفکر می‌کرد، می‌بایستی به این سؤال پاسخ دهد: "آیا تو می‌دانی آنها چگونه زندگی می‌کنند و قادری از آنها مراقبت کنی؟" پر واضح است که جواب ایوب می‌بایستی نه باشد.

آینده‌نگری خداوند یقیناً خارق‌العاده است (مزمور ۱۰۴ را ببینید). خداوند با حکمت و قدرت خود بر تمام عالم نظارت می‌کند و ترتیب مراقبت از همه مخلوقاتش را می‌دهد. "دست خویش را باز می‌کنی و آرزوی تمام زندگان را سیر می‌کنی" (مزمور ۱۴۵: ۱۶). ما انسانها به سختی قادریم چرخهای زندگی را با موفقیت به گردش درآوریم، اما خدا تمام عالم را با چنان دقتی می‌گرداند که ما قوانین علمی خود را بر خلقت وی بنا می‌کنیم.

آیا ایوب می‌دانست چگونه بچه‌های شیر و یا جوجه‌های کلاغ را تغذیه کند؟ (ایوب ۳۸: ۳۹-۴۱). آیا اصلاً می‌توانست بداند که آنها گرسنه هستند؟ خوراک آنها را از کجا پیدا می‌کرد؟ کلاغ سیاهها می‌توانستند بازمانده اجساد را که شیرها به جای گذاشته بودند پیدا

کنند، زیرا خداوند به پرنده‌ها (حتی کلاغ‌های ناپاک) نیز یاد داده بود که چگونه غذای خود را پیدا کنند.

سپس خداوند از موضوع مرگ به موضوع تولد پرداخت. آیا ایوب از دوران حاملگی بزها و آهوها اطلاع داشت و می‌دانست بچه‌های آنان چگونه به دنیا می‌آیند؟ (۳۹: ۱-۴). بچه‌های کوچک آنان چگونه به طور سالم رشد می‌کنند و مادرشان چگونه می‌داند چه وقت آمادگی دارند خانه را ترک نمایند؟ چوپانان و دهقانان در دوران حاملگی حیوانات اهلی و به هنگام زایمان به آنها کمک می‌کنند ولی جانوران وحشی بچه‌های خود را در تنهایی به دنیا می‌آورند.

گورخر (آیه ۵-۸) در بیابان آزادانه می‌گردد و از اهلی شدن امتناع دارد. بدون کمک انسان زیست می‌کند زیرا خدا به او یاد داده است که چگونه از خود مراقبت کند. گاو وحشی یکی دیگر از حیوانات منفرد در میان وحوش است (۹-۱۲)، او حاضر نیست تحت تسلط انسانها درآید. او را نمی‌توانید در طویله خود نگه دارید یا برای شخم زدن او را به گاوآهن ببندید و مجبورش کنید برایتان خرمن‌کوبی کند.

خداوند از ایوب سؤال کرد: "ای ایوب، هرگاه از عهده این حیوانات بر نمی‌آیی چگونه انتظار داری که در دادگاه در حضور من موفق شوی؟ تو فکر می‌کنی چقدر نیرومند هستی؟" سپس خداوند به شرح وتفصیل در مورد دو پرنده یعنی لک لک و شترمرغ پرداخت (۱۳-۱۸). در اینجا خدا از ایوب سؤال نکرد؛ بلکه به سادگی خاطرنشان ساخت که ساختمان بدن و رفتار شترمرغ عجیب و غریب است و شاید ایوب بتواند دلایلش را توضیح دهد.

لک لک بالهای زیبا و بسیار قابل استفاده دارد، ولی شترمرغ تنها کاری که با بالهایش می‌تواند بکند باد زدن است! چرا خدا پرنده‌ای را آفریده است که قادر به پرواز نیست اما از اسب هم سریعتر می‌دود؟

چرا پرنده‌ای ساخته است که لانه‌اش را در جایی که در معرض خطر است قرار می‌دهد، به طوری که دشمن می‌تواند آنها را پایمال کرده یا بخورد؟ چرا به خلاف دیگر پرندگان نسبت به بچه‌هایش بی‌توجهی می‌نماید؟

اکنون نوبت به اسب رسید (آیات ۹-۲۵)، حیوانی که از نظر قدرت و شجاعتش ارزش بسیار داشت. این توصیفی از اسب جنگی بود نه اسب معمولی. اسبی که می‌جهد و پا می‌کوبد و می‌شتابد تا وارد میدان کارزار شود. وقتی صدای شیپور را می‌شنود نمی‌تواند آرام بایستد، بلکه به قدری سریع می‌دود که گویی زمین را درمی‌نوردد. این خدا بود نه ایوب، که اسب را آفرید تا با قدرت و توانایی مخصوص با خطر روبرو شود و با کارآیی در میدان جنگ خدمت کند.

رژه حیوانات با ذکر دو پرنده یعنی باز و عقاب پایان می‌پذیرد (آیات ۲۶-۳۰). چه کسی به پرندگان این غریزه را عطا کرد تا کوچ کنند و بدانند چگونه آشیانه خود را بسازند؟ این ایوب نبود! عقابها آشیانه خود را بر بالای پرتگاه‌های بلند می‌سازند، اما خداوند به آنها چشمان تیزبینی داده است که شکار خود را از راه دور می‌بینند، به سرعت فرود می‌آیند و آن را شکار می‌کنند. عقابها همچنین قادرند اجساد جانوران را کشف نمایند و از آنها شکم خود و بچه‌هایشان را سیر کنند، زیرا خدا آنها را چنین آفریده است.

۳- پاسخ اول ایوب (ایوب ۴۰: ۱-۵)

در میان سخنان خداوند انعکاسی از خواهش ایوب مبنی بر اینکه خدا را به دادگاه بکشد و قضیه را در آنجا حل و فصل نماید دیده می‌شود. "آیا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه کند؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب دهد" (۴۰: ۲). خداوند قضیه خود را بیان

داشت و اکنون به ایوب فرصت می‌دهد تا او نیز عرض حال کند. ولی ایوب عرض حالی ندارد! اولین سخنانش این بود: "من فقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را بر دهانم گذاشته‌ام. من حق ندارم با خدا بحث کنم." ایوب به دوستانش گفته بود که دهان خود را ببندند (۲۱: ۵) و دیگران وقتی ایوب را می‌دیدند، دست بر دهان می‌نهادند (۲۹: ۲)، اما اکنون لازم بود که ایوب دست بر دهان بگذارد که مبادا سخن ناشایسته‌ای بگوید (امثال ۳۰: ۳۲، رومیان ۳: ۱۹). تا نزد خدا خاموش نشویم او نمی‌تواند برای ما آنچه لازم است انجام دهد. تا زمانی که از خود دفاع می‌کنیم و با خدا بحث می‌نماییم او نمی‌تواند برای ما و در وجود ما کاری انجام دهد و نقشه‌اش را به وسیله ما جامه عمل بپوشاند.

اما ایوب کاملاً خرد نشده و به توبه جدی نرسیده بود. او خاموش بود ولی تسلیم نبود، بنابراین خدا به سخنان خود ادامه داد.

۴- آیا می‌توانی آفرینش مرا تحت تسلط خود درآوری؟ (ایوب ۴۰: ۶ تا ۴۱: ۳۴)

خدا به جای اینکه تماماً آفرینش را به رخ ایوب بکشد، فقط دو مخلوق خود را انتخاب کرد که ایوب در مورد آنها تفکر کند. مثل این بود که خدا بگوید: "تمام عالم برای تو خیلی زیاد است و نمی‌توانی از عهده شرحش برآیی. این دو تا از بهترین کارهای دست من هستند. با آنها چه می‌توانی کرد؟"

اکنون نه مسئله قدرت خداوند بلکه عدالت او مطرح بود (ایوب ۴۰: ۸). ایوب گفته بود که طرز رفتار خدا با وی منصفانه نبوده و نیز در داورى بدکاران داورى خدا ناعادلانه بوده است (۲۱: ۲۹-۳۱، ۲۴: ۱-۱۷). در باب ۴۰: ۹-۱۴ خدا پرسید: "ای ایوب آیا تو آن قدرت و

خشم مقدس را داری تا بتوانی گناهکاران را داوری کنی؟ اگر چنین است پس شروع به داوری و قضاوت کن! گناهکاران مغرور را فروتن ساز و بدکاران را بکوب! اصلاً دفنشان کن! تو ادعا می‌کنی که بهتر از من می‌توانی در دنیا عدل را مستقر سازی، بنابراین به تو اجازه می‌دهم، این گوی و این میدان!"

ولی خدا قبل از اینکه ایوب را به میان گناهکاران بفرستد به او گفت شغل پادشاهی خود را بر تن کند و روی دو تا از بهترین مخلوقاتش یعنی اسب آبی (آیات ۱۵-۲۴) و تمساح، به اصطلاح تمرین کند (آیات ۱-۳۴). اگر ایوب موفق می‌شد که اینها را تحت تسلط خود آورد، آنگاه شایستگی پیدا می‌کرد که بر دنیای گناهکار نیز داوری نماید.

بهیموت (ایوب ۴۰: ۱۵-۲۴). اکثر دانشمندان کتاب مقدس متفق هستند که در اینجا حیوان مورد بحث کرگدن است. بعضی نیز آن را فیل یا گاومیش ترجمه می‌کنند. کلمه بهیموت یک کلمه عبری به معنای "هیولای عظیم" می‌باشد. برای شکارچیان امروزی که مجهز به وسائل مدرن هستند این حیوان چندان ابهتی ندارد، ولی در زمانی که تیر و کمان به کار می‌رفت، چنین جانوری یک حریف فوق‌العاده نیرومند محسوب می‌شد.

خدا به ایوب یادآور می‌شود که او آفریدگار کرگدن و انسان نیز می‌باشد (آیه ۱۵)، ولی آنها را متفاوت آفریده است. کرگدن علف‌خوار و بسیار نیرومند است. در صورتیکه ایوب با وجود خوردن غذاهای مختلف، موجودی است ضعیف و قادر به نبرد با کرگدن نیست. کرگدن بدنی نیرومند و عضله‌ها و استخوانهایی قوی مثل تیر آهن دارد. در حالیکه بدن انسان در مقایسه با او ضعیف بوده و به آسانی صدمه می‌بیند. کرگدن در رودخانه می‌خوابد و خود را زیر آب مخفی می‌سازد و از گیاهانی که از کوه‌ها توسط آب کنده شده‌اند تغذیه می‌کند

در حالیکه انسان باید برای کسب نان روزانه تلاش کند. کرگدن نه از رودخانه خروشان می‌ترسد و نه از شکارچیان. در زمان ایوب، به دام انداختن یک کرگدن امری تقریباً محال محسوب می‌شد در حالیکه گرفتن انسان کاری بس آسان است!

خداوند از ایوب چنین می‌پرسد: "اکنون ای ایوب آیا تو قادری این حیوان تنومند را بگیری و مهارش کنی؟ اگر چنین باشد، پس من هم باور خواهم کرد که تو قدرت و حکمت کافی داری که دنیا را از روی عدل و انصاف داوری کنی."

تمساح (ایوب ۴۱: ۱-۳۴). کلمه تمساح در زبان اصلی عبری "لویاتان" بوده و ریشه لغوی آن به معنای "پیچ و تاب خوردن" می‌باشد. این کلمه را در مورد هیولاهای دریایی به کار می‌بردند که به حسب گمان مردم در دریای مدیترانه می‌زیسته‌اند.

مزمور ۱۰۴: ۲۵-۲۶ ممکن است اشاره به نهنگ یا دلفین باشد. یهودیان این کلمه را برای اشاره به دشمنان خود به کار می‌بردند (اشعیا ۲۷: ۱)، به ویژه مصر. کتاب مکاشفه ۱۲: ۹ شیطان را "مار قدیم" می‌خواند. در افسانه‌ها لویاتان یک هیولا با چند سر بود که بر آنها حکومت می‌کرد و از هیچ انسانی هراس نداشت.

خداوند از ایوب پرسید: "آیا می‌توانی تمساح را با قلاب صید کنی و یا به دور زبانش کمند اندازی؟ و اگر موفق شدی آنگاه با او چه خواهی کرد؟" (ایوب ۴۱: ۱-۱۱ را ملاحظه کنید). سؤال این است: با تمساحی که گرفته باشی چکار می‌توانی کرد؟ او را نمی‌توانی تبدیل به یک حیوان اهلی نمایی، هرچند که او مایل باشد (آیات ۳-۵)؛ بازرگانان حاضر نخواهند بود که او را از دست تو بخرند (آیه ۶) اگر سعی کنی که او را تربیت کنی با عجله دست خواهی برداشت و دیگر هرگز این کار را تکرار نخواهی نمود! (آیات ۸-۹). خداوند در اینجا یک نتیجه

گیری عملی نمود: "اگر تو قادر نیستی از عهده یک تمساح برآیی، پس چگونه می‌توانی در حضور من بایستی؟" (آیات ۱۰-۱۱).

در آیات ۱۲-۲۴ خداوند شرحی شاعرانه درباره اعضا نیرومند این جانور و دندانهای تیزش و پنجه‌های قوی و پوست غیر قابل نفوذش بیان داشته است (آیات ۱۲-۱۷). وقتی تمساح رودخانه را بهم می‌زند و آب را از دهان خود می‌پاشد، نور خورشید از بخارش منعکس می‌شود و به آتش و دودی می‌ماند که از دهان اژدها خارج شود (آیات ۱۸-۲۱). زره او به قدری محکم است که می‌تواند بدون ترس همه جا برود (آیات ۲۲-۲۴).

این باب با شرحی از خشم و جرأت لویاتان پایان می‌پذیرد (آیات ۲۵-۳۴). مردم ترسان از او می‌گریزند (آیه ۲۵). در آیات ۲۶-۲۹، خداوند هشت سلاح مختلف را نام می‌برد که لویاتان بر آنها می‌خندد و مانند کاه یا تکه‌های چوب پوسیده می‌پندارد. به همان‌گونه که این جانور از چیزی در اطراف خود نمی‌ترسد، او از چیزهای زیر خود هم ترسی ندارد، زیرا قسمت زیرین بدنش با پوششی همچون تکه‌های سفال تیز مجهز شده است (آیه ۳۰). او از هیچ دشمنی چه در خشکی و چه در آب هراسی ندارد (آیات ۳۱-۳۲)، زیرا دریا را مثل دیگ عطاران بر هم می‌زند به طوریکه کف می‌کند. وقتی در آب شنا می‌کند موج و نواسانات آب همچون موی یک پیرمرد جلوه‌گر می‌شود!

۵- جواب دوم ایوب (ایوب ۴۲: ۱-۶)

به عدالت خدا در اجرای نقشه‌اش اعتراف نمود (آیه ۲). سپس ایوب اقرار کرد که سخنانش اشتباه بوده است و در مورد چیزهایی صحبت کرده است که برایش مفهوم نبوده است (آیه ۳). ایوب اتهاماتش را در مورد اینکه خدا عادل نبوده و با او رفتار منصفانه‌ای نداشته است، پس

گرفت. او تشخیص داد که هر کاری که خدا می‌کند درست است و انسان باید آن را با ایمان بپذیرد.

ایوب به خدا گفت: "من جواب سؤالات تو را نمی‌توانم بدهم! تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که به تکبر خود اعتراف کرده و با فروتنی توبه کنم." تا به حال، شناخت ایوب از خدا غیر مستقیم و غیر شخصی بوده است ولی حالا دیگر آن وضعیت عوض شده بود. ایوب خدا را شخصاً ملاقات کرد و خودش را "خاک و خاکستر" پنداشت (آیات ۶، ۲: ۸، پیدایش ۱۸: ۲۷).

آقای "چارلز اسپر جان" گفته است: "توبه دری است که به دنیایی از شادی باز می‌شود." و این امر در مورد ایوب صدق می‌کرد. در نقطه اوج کتاب ایوب گناهکار مبدل به خادم خدا می‌شود (۴۲: ۷-۹). در این آیات خداوند چهار بار ایوب را با لقب ویژه عهد عتیق "خادم من" می‌خواند (باب ۱: ۸، ۲: ۳). ایوب چگونه خدا را خدمت می‌کرد؟ با تحمل درد و بدون ناسزا گفتن به خدا، و به این ترتیب ساکت کردن شیطان! رنج کشیدن در مشیت خدا خدمتی است که خداوند به عده انگشت‌شماری از برگزیدگان خود عطا می‌کند.

اما ایوب خادم به ایوب شفیع مبدل شد. خداوند نسبت به سه دوست ایوب غضبناک بود چون آنها درباره خدا حقیقت را نگفته بودند (۴۲: ۷). آنها ملزم شدند که با ایوب مصالحه کنند و او نیز برایشان دعا کرد. ایوب بین خدا و سه دوستش واسطه شد! با عفو و بخشش دوستانش و دعا کردن برایشان ایوب برکت را به زندگی خودش بازگردانید (آیه ۱۰). ما وقتی از بخشیدن دیگران خودداری می‌کنیم به خودمان صدمه می‌زنیم.

ایوب دو برابر آنچه را که قبلاً از دست داده بود، به دست آورد. او بیست فرزند داشت که ده تا نزد خدا و ده تا در خانه بودند. دوستان و

اقوام ایوب برایش هدایای نقدی آوردند تا زندگیش را بازسازی کند و یقیناً از این سرمایه برای تکثیر احشام خود استفاده کرد، در نتیجه احشام ایوب دو برابر سابق شدند. یک بار دیگر ایوب مردی ثروتمند شد. اگر فرمول "دو برابر شدن" در زمان ایوب به کار رفته باشد، به هنگام شروع داستان می‌بایستی او هفتاد ساله بوده باشد (مزمور ۹۰: ۱۰). خداوند به ایوب عمر دوبرابر عطا فرمود (۴۲: ۱۶).

در مشرق زمین، والدین به دختران زیبای خود می‌نازیدند. ایوب صاحب سه دختر زیبا بود به نامهای یمیه (کبوتر)، قصیعه (دارچین)، قرن هفوک (شاخ سرمه). یمیه بی‌سر و صدا بود، قصیعه صاحب عطر بود و قرن هفوک وسائل آرایش داشت!

به سن پیری رسیدن و سپس از جهان رفتن آرزوی هر انسانی بود. در اینجا از عمر دراز هم فراتر رفته و از یک زندگی غنی سخن می‌گوید که به خوبی به پایان رسیده است. ابراهیم و اسحاق (پیدایش ۲۵: ۸، ۳۵: ۲۹) و همچنین داود پادشاه (اول تواریخ ۲۹: ۲۸) همین‌گونه از دنیا رفتند.

پرده آخر

ما نباید فصل آخر را به طرز نادرست تفسیر کرده و چنین برداشت کنیم که هر آزمایشی چنان پایان خواهد یافت که همه مسائل حل شده، همه بغضها کنار گذاشته شده و همگی برای همیشه از یک زندگی سعادتمند و شاد برخوردار خواهند شد. همیشه چنین نیست! این فصل به ما اطمینان می‌دهد که هر آنچه می‌خواهد بر سرمان بیاید، اما فصل آخر را همیشه خدا می‌نویسد.

بنابراین لازم نیست که بترسیم، ما می‌توانیم به خدا اعتماد کنیم که آنچه به حق است انجام خواهد داد، هرچند وضعیت ما بسیار دردناک هم بوده باشد.

بزرگترین برکتی که نصیب ایوب شد این نبود که او سلامتی و ثروت خود را بازیافت، یا خانواده و دایره دوستانش از نو بازسازی شد. بزرگترین برکتی که نصیب ایوب شد شناختی بهتر از خدا بود. یعقوب در رساله‌اش می‌نویسد: "اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبر ایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است" (یعقوب ۵: ۱۱). عبرانیان ۱۲: ۱۱ یادآوری می‌کند که: "لیکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند، بار می‌آورد."

آقای "جی. کامپیل مورگان" چنین می‌نویسد: "در سراسر داستان ایوب ما صبر خدا و تحمل خدا را می‌بینیم. وقتی اینها دست به دست هم بدهند، نتیجه اطمینان بخش است. فرآیندش بیرون آمدن طلای خالص از کوره آتش و دریافت تاج حیات است."

مهم نیست که خداوند چه چیزی را اجازه می‌دهد در زندگی ما پیش
آید، همیشه سخن آخر با اوست. او فصل آخر را می‌نویسد و از اینجهت
به همه زحمتش می‌ارزد.
بنابراین صبور باش!

سوالاتی برای کمک
به مطالعه

فصل اول

آغاز نمایش

ایوب ۱-۳

۱- روی آنچه در دوران زندگی خود درباره ایوب شنیده‌اید تفکر کنید. امروز شما این جمله را چگونه تکمیل می‌کنید: "او شخصی بود که...؟"

۲- اشتباه دوستان ایوب این بود که آنها فکر می‌کردند لازم است وضعیت ایوب را تجزیه تحلیل کنند. شما فکر می‌کنید ما چرا وقتی کسی را گرفتار رنج و درد می‌بینیم خود را تحت فشار حس می‌کنیم که وضعیت او را حلاجی کنیم؟

۳- ایوب همه چیز را از دست داد. چه چیزهایی در زندگی شما آنقدر ارزش دارند که در صورت از دست دادنشان وسوسه می‌شوید که خدا را زیر سؤال ببرید؟

۴- در مورد این واقعیت که شیطان آزادانه در دنیا پرسه می‌زند و حتی به تخت پادشاهی خدا نیز دسترسی دارد، چه احساسی دارید؟

۵- ایوب ۱: ۲۲ را بخوانید. ایوب در عین از دست دادن همه چیز در زندگیش از کوره در نرفت، رمز او چه بود؟

۶- بعد از وارد شدن زیان ناگهانی، ایوب گرفتار یک بیماری مزمن شد. چه فرق‌ها و تشابهاتی بین زیان و مرض وجود دارد که ما را وسوسه می‌کند تا درباره نیکویی خدا شک کنیم؟

۷- دوستان ایوب مرتباً به او می‌گفتند که درد و رنج ایوب تقصیر خودش است. چرا انسان فکر می‌کند که حتماً باید کس دیگری را در مورد رنج و درد خود مقصر بداند؟

۸- تشویق‌هایی را ذکر کنید که ممکن است موجب تسلی خاطر شخصی شده باشد که مثل ایوب آرزو می‌کند که ای کاش به دنیا نیامده بودم.

۹- درباره زمانی فکر کنید که به شما خسارتی وارد شد. چه چیز باعث شد که از کوره در بروید؟

آغاز مباحثه

ایوب ۴-۷

- ۱- اگر کسی بخواهد حقیقت تلخی را به شما بگوید شما چگونه دوست دارید که آن شخص مطلبش را با شما در میان بگذارد؟
- ۲- درد و رنج ایوب را چگونه می‌توانید با این حقیقت که اطاعت موجب برکت می‌شود، سازش دهید؟
- ۳- بنا به اظهار الیفاز، زندگی کوتاه و شکننده است. چه وقایعی در زندگیتان شما را با این نکته مواجه ساخته است؟
- ۴- به چه طریق شما از دوران کشمکش نیرومندتر و بهتر بیرون آمدید؟
- ۵- اگر کسی را ببینیم که مانند ایوب گرفتار درد و رنجی است که ما هرگز آن را نچشیده‌ایم، بهترین تسلی که می‌توانیم به او بدهیم کدام است؟
- ۶- ایوب مدت هفت روز در سکوت با دوستان خود نشسته بود. وقتی از آنها تقاضا کرد که به وی بنگرند، او از آنان چه می‌خواست؟
- ۷- دوستان ایوب چه کار می‌توانستند بکنند که اقلاً اندکی مایه تسلی خاطرش شود؟
- ۸- آیا ایوب با آرزو کردن که ای کاش هرگز به دنیا نیامده بود، مرتکب گناه می‌شد؟ دلایل خود را بیان کنید.
- ۹- ایوب یقین داشت که خداوند از همه جزئیات زندگیش با خبر است. این امر به چه نحوی می‌توانست مایه تسلی ایوب باشد؟

ادامه مباحثه

ایوب ۸-۱۰

- ۱- بلدد سعی می‌کرد ایوب را به وسیله بحث منطقی تسلی دهد. زمانی که شما احتیاج به تسلی داشته‌اید، استدلال منطقی چه تأثیری بر شما گذاشته است؟
- ۲- شما در زندگی خو چه تجربه‌ای داشتید که درباره عدالت خدا به شما درسی داده باشد؟
- ۳- بلدد سعی می‌کرد ایوب را با حکمت گذشتگان تسلی دهد. گاهی ما آن را "گفتار حکیمانه یا شعار" می‌خوانیم. وقتی مردم گرفتار دشواریهای زندگی می‌شوند چه نوع گفتار و شعارهای حکیمانه به سوی دیگر پرتاب می‌کنند؟
- ۴- اساس استدلال بلدد این بوده که "تو حتماً کار بدی کردی که این اتفاقات برایت پیش آمد." چرا این طرز استدلال غلط است؟
- ۵- بلدد فقط بر عدالت خدا تأکید می‌ورزید. اگر قرار باشد که شما سه تا از صفات برجسته خدا را انتخاب کنید، آنها چه خواهند بود؟
- ۶- هرگاه بر حسب گفتار ایوب خداوند حاضر می‌شد بر کرسی شاهد بنشیند، شما چه سؤالاتی از او می‌کردید؟
- ۷- متی ۵: ۴۴-۴۵ را بخوانید. اگر چنانچه خداوند با بدکاران و نیکوکاران به طور یکسان عمل می‌کند، این امر در مورد درد و رنج چه حقایقی را روشن می‌سازد؟
- ۸- به هنگام بروز درد و رنج ما هم مانند ایوب گمان می‌کنیم که داریم بی‌جهت نابود می‌شویم. درد و رنج ما چگونه به نظر خدا فرق

سؤالاتی برای کمک به مطالعه ۲۱۱

می‌کند؟ درک مأموریت زندگیمان چه رابطه‌ای با روبرو شدن با درد و رنج را دارد؟

مرد خشمگین "جوانتر"

ایوب ۱۱-۱۴

- ۱- آقای "ویرزی" می‌گوید: "دادن اطلاعات با گفتگو و مراوده یکسان نیست." این حقیقت چطور به اشتباه صوفر که به ایوب با خشم پرخاش می‌کرد، مربوط می‌شود؟
- ۲- اگر بدانیم خدا اجازه می‌دهد گاهی چیزهای بد برای ما پیش آید، ما چه اطمینانی می‌توانیم به خدا داشته باشیم؟
- ۳- چرا ما مثل صوفر بعضی اوقات خیال می‌کنیم از تمام ابعاد خدا باخبریم؟
- ۴- وقتی ارتباط خود را با طبیعت خدا از دست می‌دهیم دچار چه نوع خطری می‌شویم؟
- ۵- اگر شما به جای صوفر بودید درباره خدا به ایوب چه می‌گفتید؟
- ۶- درباره اشخاصی فکر کنید که آنان را گرفتار درد و رنج دیده‌اید. وقتی مانند ایوب دعا می‌کردند که از درد و رنج خلاص شوند، آنها انتظار چه نوع تسکین و آسایشی را داشتند؟
- ۷- ایوب امید چه نوع تسکینی را داشت؟
- ۸- چگونه می‌توان فهمید که چه وقت درد و رنج نوعی گوشمالی از سوی خداوند است؟
- ۹- می‌توانید توضیح دهید که چرا ایوب تسلیم ناامیدی مطلق نشد؟
- ۱۰- چه چیزی لازم است تا ما بتوانیم حتی به هنگام بروز دشواری و مشکلات به امید بچسبیم؟

فصل پنجم

از مباحثه تا مجادله

ایوب ۱۵-۱۷

- ۱- هر قدر ایوب بر بی‌گناهی‌اش پافشاری می‌کرد، دوستانش بر مقصر بودن او بیشتر اصرار می‌ورزیدند. چند دلیل ذکر نماییم مبنی بر اینکه چرا دوستانش می‌ترسیدند مبادا ایوب در مورد بی‌گناهی خود راست می‌گفت اما با این وجود گرفتار رنج و درد بود.
- ۲- اگر چنانچه اطاعت همیشه برکت فوری به دنبال ندارد، پس انگیزه ما در اطاعت از خدا چیست؟
- ۳- اگر ایوب با ادعای بی‌گناهی عدالت شخصی خود را اعلان نمی‌کرد، پس او چه می‌گفت؟
- ۴- الیفاز می‌گفت که شخص بدکردار شخصی است گیج و پریشان و ترسو. شما شرایطی را شرح دهید که شخص خداترس نیز ممکن باشد همان وضع را پیدا کند.
- ۵- اگر ما این فکر را نمی‌توانیم بپذیریم که چون کسی درد می‌کشد، او دارد تنبیه می‌شود، پس چطور می‌توانیم درد و رنج چنین شخصی را توجیه کنیم؟
- ۶- با دلایلی نشان دهید که چرا خدا ممکن است گناه را فوراً مجازات نکند.
- ۷- ایوب آرزو داشت که در برابر خدا و دوستان از او حمایت شود. وقتی کسانی که مورد اعتماد شما هستند و بر آنها تکیه دارید در مورد شما سوء تفاهم پیدا می‌کنند، چه احساسی به شما دست می‌دهد؟
- ۸- خدا نسبت به کسانی که آرزوی مرگ می‌کنند چه واکنشی نشان می‌دهد؟

۹- چند راهی را نام ببرید که حتی به هنگام بروز درد و رنج بتوانیم خدا را ستایش کنیم.

لطفاً دشمن حقیقی بر پا خیزد!

ایوب ۱۸-۱۹

- ۱- بین ترس آمیخته به احترامی که ما نسبت به خدای قادر مطلق داریم با ترسی که بلدد از آن برای کوبیدن ایوب استفاده می‌کرد، چه تفاوتی وجود دارد؟
- ۲- موردی را شرح دهید که مشاهده کرده‌اید چگونه از ترس به عنوان محرک مؤثر یا بی‌اثر استفاده شده است؟
- ۳- از روی تجربه خود شرح دهید که مرگ چه شباهت‌هایی به خاموش شدن چراغ دارد.
- ۴- فرق بین دید یک نفر را که عازم آسمان است و شخصی را که ایماندار نیست شرح دهید.
- ۵- ایوب مصیبت زندگی خود را به حیوانی که در دام افتاده یا درختی که از ریشه کنده شده باشد تشبیه کرد. شما درباره سختی‌های زندگی چطور فکر می‌کنید؟
- ۶- از روی معیار ۱ تا ۱۰ (۱ برای انزوای کامل و ۱۰ برای هرگز تنها نبودن) شما در مقابل ناملايمات و سختیها چه عکس‌العملی نشان می‌دهید؟ آیا از مردم به کلی کناره‌گیری می‌کنید یا به طرف آنان می‌روید؟
- ۷- وقتی با اشخاص دردمند روبرو می‌شوید چه چیزی باعث می‌شود که به سختی دنیای درونی آنان پی ببرید؟
- ۸- چند دلیل ذکر نمایید که چرا مردمی که در بحبوحه مشکلاتند گاهی اظهار همدردی را که به آن احتیاج دارند، پس می‌زنند؟

۹- از روی معیار ۱ تا ۱۰ (۱ = ترسان و لرزان و ۱۰ = بشاش و آماده) طرز فکرتان نسبت به مرگ خودتان در ده سال پیش و امروز به چه صورت است؟

اهمیت دیدگاه درست

ایوب ۲۰-۲۱

- ۱- ایوب ۲۰: ۵ را بخوانید، آقای ویرزی سخنان صوفر را خلاصه کرده است. به عقیده شما صوفر با منطق خود انتظار چه پاسخی را از ایوب داشت؟
- ۲- از قرار معلوم، صوفر با این گفته که می‌گوید: "آدمهای خوب در جوانی می‌میرند" موافق نبود. پاسخ شما به این موضوع چیست؟
- ۳- پارسایی چگونه کیفیت زندگی ما را بیشتر از کمیت آن فزونی می‌دهد؟
- ۴- ایوب از دوستانش تقاضا کرد که به وی گوش فرا دهند. در کمک کردن به کسی که گرفتار درد و رنج است، اهمیت گوش دادن چیست؟
- ۵- کشمکش اساسی را که از دیدن موفقیت آدم بدکردار عارض می‌شود، شرح دهید.
- ۶- شرارتی را که جزایش را دیده‌اید شرح دهید.
- ۷- آدمهای بدکردار چگونه از عواقب شرارت خود اجتناب می‌کنند؟
- ۸- شرارت به چه صورتی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند؟
- ۹- در حالیکه می‌بینیم بزهکاری منفعت می‌آورد و گاهی هم سود فراوان عاید شخص می‌کند، چه دیدگاهی می‌تواند ما را به سوی پارسایی سوق دهد؟
- ۱۰- سه دوست ایوب به چه شکل بار زندگیش را با افزودن دشواری دیگری سنگین‌تر کردند؟

نظم در دادگاه

ایوب ۲۲-۲۴

- ۱- از آنجا که می‌دانیم ایوب هم مانند سایر مردم گناهکار بود، در مقابل اتهامات دوستانش، ما چگونه می‌توانیم ادعای بی‌گناهی را تصدیق نماییم؟
- ۲- اگر چنانچه در مقابل نیکویی خودمان محبت خدا را دریافت نمی‌کنیم، پس نیکویی ما در رابطه با خداوند چه تأثیری دارد؟
- ۳- خودتان را به جای ایوب فرض کنید: اگر در حالی که خسران دیده و دردمند باشید و به شما تهمت هم بزنند که خود باعث این وضعیت شده‌اید، در این صورت چه احساسی به شما دست می‌دهد؟
- ۴- به نظر شما چه چیزی به ایوب استقامت می‌داد که به رغم اوضاع و مقتضیات زندگیش، خدا را ستایش کند؟
- ۵- شما فکر می‌کنید کدام یک سخت‌تر است: روبرو شدن با شکستی که خود موجب آن شده‌اید، یا تحمل شکستی که کاملاً ناروا بوده است؟ چرا؟
- ۶- هنگامی که با سختی روبرو می‌شوید، آیا غالباً آن را ارزیابی می‌کنید که حق با شما بوده است یا نه؟ چرا؟
- ۷- وقتی گرفتار سختی‌ها و مشکلات می‌شوید آیا غالباً به این فکر می‌کنید که قصد خداوند چیست؟
- ۸- ایوب اعتراف کرد که گاهی اوقات خداوند او را گیج می‌کند. چه چیزهایی شما را در رابطه با خداوند گیج می‌کند؟

۹- چه وقایع فرهنگی در فکر شما این سؤال را ایجاد می‌کند که چرا خدا مداخله نمی‌کند و به طرز معجزه‌آسا خود را آشکار نمی‌سازد؟ در مورد دخالت خدا در زندگی ایوب، شما به او چه می‌گفتید؟

چه نجوای ضعیفی

ایوب ۲۵-۲۸

- ۱- در هفته چند بار نام خدا را از زبان کسی می‌شنوید که به نظر می‌آید که اصلاً خدا را نمی‌شناسد؟
- ۲- ایوب فرصتی به دست آورد که جواب دوستانی را که به جای کمک، آزارش داده بودند، بدهد. اگر شما مجال می‌یافتید به شخصی که به هنگام سقوط لگدندان زده باشد چیزی بگویید، شما به او چه می‌گفتید؟
- ۳- ایوب درباره قدرت خدا با اشاره به آسمان و ابرها و باران سخن گفت. چه چیزی از خلقت خدا درباره عظمت وی به شما ندا می‌دهد؟
- ۴- چنین به نظر می‌رسید که دوستان ایوب معتقد بودند که آنچه را از خدا می‌دانند منتهای درجه دانش الهی است که می‌توان کسب نمود. فهم و دانش شما درباره خدا چه مقدار از حقیقت الهی را در بر می‌گیرد؟
- ۵- ایوب اقرار کرد که بر این باور است که خداوند به طرز منصفانه با وی رفتار نکرده است. آیا به نظر شما اعتراف ایوب گناه‌آلود یا بی‌احترامی نسبت به خدا بوده است؟
- ۶- اگر چنانچه ما نمی‌توانیم حکمت را مثل طلا استخراج کنیم، پس از چه راه‌هایی می‌توانیم به حکمت دست یابیم؟ آیا ممکن است حکمتی را که بدست آورده‌ایم از دست بدهیم؟ این چگونه ممکن است؟
- ۷- ایوب در موقع گوش دادن به دوستانش چه نوع حکمتی از خود نشان داد؟
- ۸- آقای ویرزبی می‌گوید: "غرور بزرگترین مانع حکمت روحانی است." برخی موانع دیگر را نام ببرید.

فصل دهم

دادخواستم را خاتمه می‌دهم

ایوب ۲۹-۳۱

- ۱- ایوب برکاتی را که در گذشته داشت برشمرد. بعضی از بزرگترین برکات زندگی گذشته خود را نام ببرید.
- ۲- وقتی گرفتار مشکلات هستیم، برکات گذشته ما چگونه موجب تسلی خاطر ما می‌شود؟
- ۳- ایوب همه چیز را از دست داد از جمله خانواده و اموال و حتی نام نیک. شما جنبه‌های متفاوت فقدان اموال و از دست دادن نام نیک را نام ببرید.
- ۴- ایوب سه نوع گناهان بزرگ را نام برد که عبارت بودند از شهوت و فریب و زناکاری. هرگاه قرار باشد شما فهرستی از گناهان تهیه کنید به طوری که شامل همه نوع گناه باشد، چه گناهانی را نام خواهید برد؟
- ۵- ایوب در نقشهای مختلف، خویشتن را ارزیابی کرد، از جمله در نقش کارفرما و همسایه. هرگاه شما بخواهید خود را ارزیابی کنید در کدام نقشهای عمده خود را مورد انتقاد قرار خواهید داد؟
- ۶- ایوب حاضر نبود نه تعریف بی‌جا بشنود و نه توبیخ ناروا. با اتخاذ چنین حالتی از چه راه‌هایی ایوب زندگی خود را دشوارتر می‌ساخت؟
- ۷- درد و رنج کشیدن چگونه دیدگاه ما را نسبت به آینده تحت تأثیر قرار می‌دهد؟
- ۸- از موقعیتی سخن بگویید که شما هم مانند ایوب آرزو می‌کردید که ای کاش خدا بر شما داوری می‌کرد.

۹- از دست دادن کدام یک از این چیزها: احترام، برکت، کمک، آینده و خدمت که ایوب آنها را برشمرد، به نظر شما مشکل‌تر می‌آید؟ چرا؟

پاسخهای الیهو

ایوب ۳۲-۳۳

- ۱- در آغاز باب ۱۱ ایوب به نقطه جوش رسیده بود. زمانی را شرح دهید که شما هم در یک گرفتاری به نقطه جوش رسیدید و چه شد که آن مشکل حل شد؟
- ۲- در زمانی که خداوند سکوت اختیار کرده و ما مانند ایوب و سه دوستش به انتظار می‌نشینیم، چه احساسی به ما دست می‌دهد؟
- ۳- الیهو سخن گفت تا عقیده کاذبی را که شنیده بود ایوب و سه دوستش نسبت به خدا ابراز داشته بودند، رد کند. تا آنجا که به یاد دارید نظر آنها نسبت به خداوند چه بود؟
- ۴- از این نقطه نظر که خدا قدوسیت و عدالت و بخشایش خود را هماهنگ می‌سازد، شما او را چگونه می‌بینید؟
- ۵- مسلماً الیهو به سخنان ایوب و سه دوستش گوش داده بود. وقتی کسی مطلب زیادی برای گفتن دارد ولی مجبور می‌شود اول حرف دیگران را بشنود و بعد از آن سخن بگوید، چه حالی به او دست می‌دهد؟
- ۶- بنا به عقیده الیهو، چطور گاهی رنج کشیدن از ارتکاب گناه جلوگیری می‌کند؟
- ۷- بین بی‌گناهی (آنچنانکه الیهو ایوب را متهم می‌کرد که وی چنین ادعایی دارد) و بی‌ملامت بودن (آنطور که ایوب درباره خودش می‌گفت) چه فرقی است؟
- ۸- نقش "فرشته میانجی" را که الیهو ذکر نمود با نقش عیسی چنانکه در اول تیموتائوس ۲: ۵-۶ آمده است، مقایسه کنید.

۹- به نظر شما دلیل سکوت اختیار نمودن ایوب بعد از بخش اول سخنرانی چه بود؟

فصل دوازدهم

تعریف و دفاع الیهو از خدا

ایوب ۳۴-۳۷

- ۱- این دو حقیقت که خدا عادل و حاکم است و اینکه دنیا پر از بی‌عدالتی است را چگونه با هم سازش می‌دهید؟
- ۲- مزمور ۹: ۱۵-۱۶ را بخوانید. به نظر شما چه مقدار از آنچه را که درد و رنج می‌خوانیم عملاً سزای عادلانه است، یعنی ما در چاهی که خود کنده‌ایم می‌افتیم؟
- ۳- زمانی را به یاد بیاورید که شما هم مانند ایوب خیال می‌کردید که شاید خدا با شما عادلانه رفتار نکرده است. کشمکش ایمانی خود را در آن زمان شرح دهید.
- ۴- آقای ویرزبی اظهار می‌دارد که هرگاه خدا صلاح نداند که بارهای ما را از دوشمان بردارد، او همیشه به ما نیروی تحملش را می‌دهد. جامه عمل پوشیدن این حقیقت را در زندگی خود یا در زندگی یکی از آشنایان خود شرح دهید.
- ۵- ترس الیهو این بود که ممکن است ایوب برای رهایی از مصیبتش راه میان‌بر را انتخاب کند. برای رهایی از مشکلات و گرفتاری، ما گاهی چه میان‌برهایی را انتخاب می‌کنیم؟
- ۶- الیهو می‌ترسید که مبادا ایوب امید خود را از دست بدهد و به زندگی گناه‌آلود رجوع نماید. به چه دلیل وقتی ما در مشکلات می‌افتیم چنین وسوسه‌ای در سر راه ما قرار می‌گیرد؟
- ۷- الیهو عظمت خدا را کنترل کردن خلقت در طی فصلهای مختلف بیان کرد. کدام فصل شما را بیشتر به یاد عظمت خدا می‌اندازد؟

۸- به هنگام بروز گرفتاری و مشکلات، فقدان کنترل بر اوضاع، چه نوع تسلی یا غمی برای ما ایجاد می‌کند؟

امتحان نهایی

ایوب ۳۸-۴۲

- ۱- اگر می‌توانستید با خدا روبرو شوید و دو سؤال از او بکنید، این دو سؤال چه می‌بود؟
- ۲- پاسخ شما به این گفته چیست: "وقتی که رنج می‌کشیم، احتیاج نداریم درباره خدا بیشتر بدانیم، ما احتیاج داریم که خدا را بیشتر بشناسیم."
- ۳- زمانی را شرح دهید که خدا حضور خود را در روز آفتابی یا از درون طوفان زندگی به شما نشان داده است.
- ۴- در قلمرو جانوران کدامیک بیشتر از حضور و عظمت خدا در جهان سخن می‌گوید؟
- ۵- به نظر شما وقتی ایوب با خدا روبرو شد و فرصت یافت تا به وی پاسخ دهد، چه افکاری به مغزش خطور کرد؟
- ۶- آقای ویرزبی نوشته است که ایوب "متوجه شد که هر آنچه خدا انجام می‌دهد درست است و انسان باید آن را با ایمان بپذیرد." حال پاسخ شما به این مطلب چیست؟
- ۷- نقش توبه در پذیرفتن خواست خدا و توکل کردن بر او به هنگام بروز درد و رنج چیست؟
- ۸- بعد از اینکه ایوب مسائش را با خدا حل کرد او می‌بایستی با دوستان نیز آنها را حل می‌نمود. وقتی ما از بحران می‌گذریم چگونه می‌توانیم از ایوب سرمشق بگیریم؟

۹- اگر اتهام شیطان بر ایوب در آغاز این بود که وی به خاطر برکاتی که دریافت نموده است از خدا اطاعت می‌کند، در محکمه آسمانی، سیر و سیاحت دردناک ایوب چه چیزی را ثابت کرد؟

شخصیت ما در مشکلات و زحمات رشد می‌کند

"چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم" (ایوب ۲۳: ۱۱). بسیاری از مردم درباره زحمات و صبر ایوب شنیده‌اند، اما شمار کسانی که مفهوم این زحمات را درک کنند و بدانند خدا از این چه قصدی داشت، کم است. حتی خود ایوب نیز از درک آن عاجز بود. اما ایوب با پرسیدن پرسشهایی سخت از خویش، از دوستان و از خدا، به شناخت جدیدی از رنج، صبر و شکیبایی دست یافت و نیز آموخت که خداوند چه اندازه توانا و مهربان است. با مطالعه کتاب ایوب درسهای بسیاری خواهید آموخت؛ از جمله یاد خواهید گرفت به هنگام مصیبت خود چه کنید و نیز چگونه به عزیزانتان که ممکن است در درد و رنج باشند یاری دهید. باری، شما نیز همچون ایوب این مرد دنیای کهن فرا خواهید گرفت که در مشکلات صبور باشید.

این کتاب شامل راهنمای مطالعه شخصی و گروهی نیز می‌باشد.